راه توده

۴۰ صفحه

دوره دوم شماره "۶۸" بهمن ۱۳۷۶

کمیته امداد-بنیاد مستضعفان-تولیت قدس رضوی

۳ کانون اقتصادی توطئه ها علیه تحولات!

لایحه بیرون کشیدن بنیادهای مالی-اقتصادی از دست بازار و ارتجاع و برقراری نظارت دولت بر آنها را باید به مجلس برد! حتی اگر این لایحه رد شود، بحث های پیرامون آن، مردم را هرچه بیشتر با ماهیت و امکانات ارتجاع و بازار آشنا می کند. (ص ۲۳)

انتخابات دوم خرداد و صف بندی های جدید

کنگره "موتلفه اسلامی" در تهران

(ص ۴۰)

پرسش و پاسخ آیت الله "مهدوی کنی"

(ص ۱۵)

۱۹ سال از انقلاب بزرگ بهمن ۵۷ گذشت!

قیام قانونی مردم مقابله غیرقانونی حکومت!

۱۹ سال از انقلاب همه خلقی، ضد امپریالیستی و ضد استبدادی بهمن ۵۷ گذشت. در آستانه بیستمین سال انقلاب، یکبار دیگر، میهن ما و دهها میلیون ایرانی، مصمم به نجات آرمان های انقلاب خویش، جنبش نوینی را آغاز کرده و در برابر پشت کردگان به این آرمان ها و خائنین به انقلاب دست به صف آرائی زده اند.

پیام و فریاد چند قیام به خون کشیده شده، در شهرهای کوچک و بزرگ ایران، طی دهسال گذشته، سرانجام در قیام آرام و مسالمت آمیز همین مردم، در دوم خرداد و در پاسخی قاطع به حکومت "ارتجاع-بازار"، بار دیگر تکرار شد. مردم به آن برنامه و سیاستی رای دادند، که به آرمان های اساسی انقلاب ۵۷ نزدیک تر بود. این همان برنامه و سیاستی بود، که "محمد خاتمی" خود را متعهد بدان اعلام داشته است.

حاکمیتی که پس از پیروزی مرحله اول انقلاب، متکی به رفراندوم ۹۸ درصدی مردم، قدرت را بدست گرفت و بی وقفه خود را نماینده آراء اکثریت نزدیک به مُطلق مَردم ایران معرفی می کرد، امروز همچنان در اختیار کسانی است، که حتی علیرغم همه تقلب هائی که در انتخابات اخیر ریاست جمهوری شد، نماینده ۱۰ درصد مردم ایران نیز نمی باشد! و با قاطعیت می توان گفت، که اگر همین امروز یکبار دیگر انتخابات تکرار شود، این ۱۰ درصد به ۲ درصد هم نخواهد رسید!

بدین ترتیب، جمهوری اسلامی و حاکمیت کنونی آن، بر اثر نتیجه انتخابات ریاست جمهوری، با بزرگ ترین تضاد تاریخ حیات خویش روبرو شده است: قیامی همه خلقی و نتیجه قانونی آن (حاصل انتخابات اخیر ریاست جمهوری) و مقاومتی غیرقانونی برای تسلیم نشدن به خواست مردم!

پاسخ به این سئوال تاریخی، که طی ۱۹ سال گذشته بر ایران و انقلاب آن چه گذشت و "آنچه نباید می شد" و یا "آنچه باید می شد"، کدام بوده است، امروز و در این لحظه همانقدر اهمیت دارد، که : با جنبش کنونی مردم ایران چگونه باید روبرو شد و این قیام قانونی و مسالمت آمیز، برای نجات آرمان های واقعی انقلاب ۵۷ را چگونه باید یاری رساند؟

آن تضادی که حکومت اکنون با آن روبروست، میدان مقابله ده ها میلیونی مردم ایران با حاکمیت "بازار-ارتجاع" را در برابر ما قرار داده است:

الف- جمهوری اسلامی نمی تواند شانه از زیر بار "انتخابات" خالی کند، زیرا خود را متکی به رای مردم و قانون اساسی معرفی کرده و می کند.

ب- حاکمیت ارتجاعی کنونی، در هیچ انتخاباتی نمی تواند به پیروزی دست یابد و هر شکستی روحیه جنبش را تقویت، صفوف حاکمیت را پراکنده تر و آگاهی عمیق توده های مردم را وسیع تر می کند!

اینکه سرانجام قیام مسالمت آمیز کنونی و قانونی مردم، در برابر ادامه مقاومت غیر قانونی حاکمیت راست در جمهوری اسلامی، سرانجام کدام اشکال نوین را به خود خواهد گرفت، پیش از آنکه به حدس و گمان و جان بر کفی این و آن بستگی داشته باشد، به عملکرد و مقاومت حاکمیت بستگی دارد. مقاومتی، که می تواند اشکال نوین قیام را در دستور جنبش قرار دهد. اما در لحظه کنونی، بیشترین تلاش را باید برای حداکثر بهره گیری از تضاد «قیام قانونی-مقاومت غیر قانونی» بکار گرفت و هر انتخاباتی را به حربه ای علیه حاکمیت و در جهت رشد بازهم بیشتر جنبش مردم تبدیل ساخت. (ص ۳۲-۱۶)

مبارزه با "امریکا" از حرف تا عمل

(ص ۲)

صادق هدایت به قلم "احسان طبری"

(ص ۸)

"چپ" بدون "سوسیالیسم" هویت ندارد!

(ص ۳۰)

افشاگری ناخواسته نشریه "شلمچه" به کارنامه ای درخشان برای آیت ا لله منتظری تبدیل شد!

واپسین ماه های حیات آیت ا لله خمینی چگونه گذشت؟

(ص۵)

پیرامون مصاحبه محمد خاتمی با شبکه تلویزیونی "سی.ان.ان" امریکا

مبارزه علیه امریکا از حرف تا عمل!

مصاحبه محمد خاتمی، با شبکه تلویزیونی "سی‌ان‌ان"، همانگونه که پیش بینی می‌شد، هم در داخل و هم در خارج از کشور، با جنجال‌های خبری و تفسیری روبرو شد. هدف این جنجال‌ها، از هر دو سو و در خدمت به یکدیگر، فلج ساختن دولت بود. اگر در مصاحبه محمد خاتمی، خنثی سازی اهرم‌های تبلیغاتی اسرائیل و امریکا، برای آماده ساختن افکار عمومی جهانی جهت دخالت نظامی در امور داخلی ایران، هدف بود، جنجال‌هائی که مطبوعات و وابستگان جناح شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری، با هدف تضعیف و فلج ساختن دولت برپا ساختند، عملا به همان اهدافی خدمت کرد، که امریکا و اسرائیل پیگیر آن هستند! تمامی خبرگزاری‌ها و بویژه دو رادیوی "بی بی سی" و "اسرائیل" بی‌وقفه تنور طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری را، برای این جنجال گرم کردند.

در تمام روزهائی که سرانجام به خطبه‌های نماز جمعه "رهبر" جمهوری اسلامی ختم شد، این دو رادیو و همه خبرگزاری‌ها، در هماهنگی با یکدیگر، تفسیرهائی را مخابره و منتشر کردند، که براساس آنها، گوئی محمد خاتمی آغوش جمهوری اسلامی را برای امریکا گشوده‌است و امریکا نیز خود را آماده پرت کردن در این آغوش کرده‌است!

در داخل کشور نیز، مطبوعات وابسته به زدوبندچی‌های با انگلستان، تجاری که قطر، بحرین و ترکیه را به پایگاه مناسبات اقتصادی و تجاری خرد با امریکا تبدیل کرده و به ثروتی ۲۰ میلیارد دلاری در جمهوری اسلامی دست یافته‌اند و دو آشفته‌ترین دشمنان شعارها و آرمان‌های انقلاب سال ۵۷هستند، یک شبه ضد امریکائی شده و زمینه را برای حملات مستقیم به دولت فراهم یافتند!(مراجعه کنید به خبر کنگره "موتلفه اسلامی" درتهران، درهمین شماره راه توده)

در این مصاحبه، هشت محور اساسی، وجود دارد که اتفاقا جنجال‌ها و تحریف‌های خبری و تفسیر نیز روی همین محورها شکل گرفت. ما این ۸ محور را بدقت استخراج کرده و با همان جملات و اصطلاحات محمد خاتمی منتشر می‌سازیم، تا ابتدا و بلور از جنجال‌ها، واقعا دقت شود، که چه گفته شده و امپریالیسم خبری و مطبوعات جناح راست در داخل کشور چگونه به پیروی از این امپریالیسم عمل کرده‌اند.

واقعیت کدام است؟

واقعیت اینست، که نه مناسبات سیاسی با امریکا به معنای وابستگی به امریکاست و نه مناسبات سیاسی نداشتن با امریکا به معنی مبارزه با امریکاست. مبارزه با امریکا، امپریالیسم و یا همان استکباری که جمهوری اسلامی از خودش اختراع کرده، از درون آن سیاست ملی، مردمی و عدالت جویانه‌ای بر می‌خیزد که در عرصه داخلی دنبال می‌شود و نزدیک‌ترین متحدان این سیاست، درعرصه جهانی نیز، بصورت بسیار طبیعی آن کشورها و دولت‌هائی هستند، که سیاستی مشابه را دارند. این سیاست‌ها، چه در گذشته که اردوگاه سوسیالیسم، مانع یکه تازی امپریالیسم جهانی و در راس آن امریکا بود، و چه امروز که این اردوگاه وجود ندارد و امریکا یورش به هر دولت ملی و استقلال طلبی را حق خود می‌داند، با توطئه‌های گوناگون امپریالیسم و سرمایه داری جهانی روبرو بوده‌است.

خواست مکرر کوبا، در تیررس ایالات متحده، برای مذاکره با دولت امریکا و داشتن روابطی متساوی الحقوق و متقابل، همانقدر متکی به حمایت درونی و مردم این کشور است، که بیم و هراس سران جمهوری اسلامی از داشتن روابط رسمی، علنی و برابر حقوق با امریکا، ریشه در بی‌پایگی درونی و داخلی حکومت دارد. وحشت جمهوری اسلامی در اینجاست، همانگونه که جسارت انقلابی کوبا در آنجاست!

آنچه که باید با آن، سر آشتی نداشت، زدوبند و مناسبات پشت پرده و زیر میزی با امریکاست، و این همان مناسباتی است که جمهوری اسلامی درتمام طول سالهای اخیر، طرفدار ادامه آن بوده و می‌خواهد آنرا همچنان ادامه دهد: این همان مناسبات و روشی است، که "مگ فارلن" رئیس شورای امنیت کاخ سفید امریکا را در اوج نفرت عمومی مردم ایران از امریکا ونقشی که در جنگ عراق با ایران ایفاء می کرد، به ایران آورد و بلند پایه ترین مقامات آن روز جمهوری اسلامی، که امروز نیز اصلی ترین سکان‌های جمهوری اسلامی را دراختیار دارند، در هتل "کمادور" تهران او را جای دادند. همان هتلی که در زمان شاه نه تنها متعلق اسرائیلی ها بود، بلکه مرکز جاسوسی و محرمانه ترین ملاقات‌های جاسوسی امریکا واسرائیل بود!

بنابراین، جنجال‌هائی که شکست خوردگان انتخابات اخیر، پیرامون مصاحبه خاتمی با سی‌ان‌ان راه انداختند، از نگاه نیروهای واقعا طرفدار استقلال ملی و مخالف هر نوع دخالت امپریالیسم جهانی و بویژه امریکا، درامور داخلی ایران، صرفا جنجالی است که اهداف سیاسی و اقتصادی خاص خود را دنبال می کند و هرگز ریشه و مایه واقعی نداشته و نمی‌تواند داشته باشد. زیرا: نزدیک ترین و طبیعی ترین متحد سرمایه داری تجاری وغارتگر و طرفداران بی تزلزل برنامه های صندوق بین المللی پول، درجمهوری اسلامی، امپریالیسم جهانی و امریکاست. زیرا: بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ابزار سیاس‌اقتصادی امریکا و صهیونیسم بین الملل در سطح جهان است.

بدین ترتیب و بنظرما، اکنون که شعار علیه امریکا، از دهان راست ترین جناح جمهوری اسلامی و متحدان طبیعی امریکا در جمهوری اسلامی بیرون آمده‌است، باید ازاین شعار استقبال کرده و بحث واقعی پیرامون ماهیت امپریالیسم، سیاست‌های جهانی آن و متحدان طبیعی امریکا را به مطبوعات کشاند و طرد شدگان انتخابات اخیر را ناچار به موضعگیری و بازکردن مشت خود کرد.

این بحث‌را باید تا سطح گشودن دفاتر معاملات تجاری با امریکا، اما در قطر و بحرین و بنادرآزاد تجاری گشود، تا معلوم شود، سرمایه داری تجاری ایران و روحانیون وابسته به آن، که حالا و در ستیز با دولت و تحولات مثبت درایران، پشت شعار مبارزه با امریکا سنگر گرفته‌اند، چگونه از کنار این باصطلاح مبارزه با امریکا و رابطه و معامله غیر مستقیم با آن، به ۲۰ میلیارد دلار ثروت درجمهوری اسلامی دست یافته‌اند؟

وقتی فرماندهان سپاه پاسداران، در همسوئی و همصدائی با "موتلفه اسلامی" و "بازار" و "ارتجاع" خواهان ادامه قطع مناسبات با امریکا(بخوان ادامه مناسبات پنهان و زدو بند تجاری با امریکا) می‌شوند، باید دفتر آن شرکت "پیشگامان سازندگی" را گشود که طی تمام سالهای پس از جنگ با عراق، بزرگترین طرف معامله و تجارت با امریکا بوده‌است و میلیاردها تومان ثروت به جیب این فرماندهان سرازیر کرده‌است.

اگر سرمایه داری تجاری ایران و شرکت‌های وابسته به فرماندهان سپاه پاسداران از مناسبات رسمی، علنی و برابر حقوق با امریکا، از این جهت بیم دارند، که این منافعشان به خطرافتد، باید آنرا افشاء کرد! مبارزه علیه امریکا و امپریالیسم، یعنی کوتاه ساختن دست‌های اقتصادی امریکا در حاکمیت جمهوری اسلامی، چرا که همین دست‌ها می‌توانند بر سر استقلال ایران با امریکا معامله سیاسی کرده و جنبش مردم را، با شعار "مرگ برامریکا" به خون بکشد. هیچکس نمی‌تواند شعارهای ضد امریکائی را از دهان کسانی‌باور کند، که پیوستن به پیمان تجاری "گات" امریکا و تبدیل ایران به تجارتخانه را به تولید داخلی و ملی ترجیح می‌دهند؟

اما آنچه که به امریکا مربوط می‌شود:

بنظر ما، دولت ایالات متحده امریکا، در شرایط کنونی نه تنها کوچکترین تمایلی به برقراری مناسبات عادی با جمهوری اسلامی ندارد، بلکه نیازمند تنش بیشتر دراین مناسبات است. این استراتژی است، که دولت اسرائیل سخنگو و بهره گیرنده‌از آن، درمنطقه است.

آن جنجالی که خبرگزاری‌های تحت سلطه صهیونیسم بین الملل و رادیوهای بی‌بی‌سی و اسرائیل برپا ساختند و متحدان اقتصادی امریکا در داخل ایران به آن دامن زدند، درخدمت همان استراتژی امریکا و اسرائیل است، که در پی ضربه نظامی به ایران، تبدیل گروه‌هائی نظیر "انصارحزب‌الله" به هسته‌ها و مین‌های انفجاری برای ایجاد جنگ داخلی و تجزیه خاک ایران است. همین است، که در همان روزهای اول، جنجال پیرامون باصطلاح چراغ سبز خاتمی به امریکا(اصطلاح خبرگزاری‌ها و رادیوهای یاد شده دربالا)، که ظاهرا باید امریکا درنگی درسیاست‌های منطقه‌ای خود می کرد، ناو جنگی جدیدی را راهی منطقه خلیج فارس کرد و اسرائیل در تدارک تجاوز به خاک ایران و یورش جدید نظامی به عراق، پایگاه‌ها و مناسبات خود را با دولت ترکیه تقویت کرد!

نحوه برخورد رادیو اسرائیل به مصاحبه خاتمی با "سی‌ان‌ان" و تحریکاتی که دراین مورد بدان دست زد، حاصلی‌را در مطبوعاتی نظیر جمهوری اسلامی،

رسالت و کیهان به همراه آورد، که هر خواننده پیگیر رویدادهای ایران را به این نتیجه می‌رساند:

تبلیغات این رادیو عمیقا بر سیاست‌های تبلیغاتی مطبوعات جناح راست در داخل کشورتاثیر دارد و باحتمال بسیار قوی وبا آگاهی از همین تاثیر است، که تبلیغات رادیو اسرائیل و تحریکات جناح شکست خورده انتخابات، پا به پای هم پیش می‌رود!

۸ محور اساسی مصاحبه اخیر "محمد خاتمی"

آنچه را در زیر می خوانید، خلاصه ایست، از اساسی‌ترین مطالبی که محمد خاتمی با خبرنگار شبکه تلویزیونی "سی.ان.ان" بیان داشته است. بیرون کشیدن این محورهای اساسی از مصاحبه نسبتا طولانی وی، کمکی است به فاصله گرفتن از جنجال‌های تحریک آمیز جناح شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری و سران بازار و ارتجاع مذهبی در داخل کشور و تفسیر و تعبیر های رادیو اسرائیل و خبرگزاری‌های غربی در خارج از کشور، از این مصاحبه و تلاش در جهت تحریف آنچه واقعا مطرح شده است.

۱ـ درباره انقلاب

این انقلاب اسلامی دو جهت داشت و باید داشته باشد: یکی باز آوردن تعبیر و روایتی از دین است که دینداری را با آزادی توام کند... زندگی سعادتمند باید روی سه پایه استوار باشد: دینداری، آزادی و عدالت. این است جهتی که انقلاب اسلامی می خواهد و برایش تلاش می کند و با این سرمایه وارد قرن بیست و یکم می‌شود.

...در ایران وضع بدی بود، یعنی ملت ایران تحقیر شده بود، ملت ایران سرنوشتش در دست دیگران بود و شما می‌دانید که یکی از جهات برجسته مبارزه حضرت امام مبارزه با کاپیتولاسیون بود. شاه را مجبور کرده بودند تا مصونیت مستشاران امریکائی در ایران را به تصویب برساند و این بزرگترین تحقیری بود که به ملت ما شد. ملت ما قیام کرد و پیروز شد.

۲ـ امریکا

با کمال تاسف سیاست‌هائی که از سوی سیاستمداران امریکائی لااقل در ۵۰ سال گذشته بعد از جنگ دوم جهانی در دنیا اعمال شده، هیچ سنخیتی با تمدن انسان مدار، دمکرات منش و آزادیخواه امریکا ندارد. ما بسیار علاقمند بودیم که در سیاست خارجی هم کسانی که این سیاست خارجی را اعمال می‌کردند، نماینده تمدن برجسته امریکائی باشند که در امریکا به قیمت گرانی بدست آمده است، نه نماینده ماجراجویانی که به دست خود امریکائیان مغلوب شدند.

این سیاست غلط و سلطه جویانه، سه زیان داشت: یک زیانش خسارت‌هائی بود که به شدت به ملت های محروم و مظلوم از جمله خود ما وارد کرد، دوم اینکه بعد از جنگ بین الملل دوم بخصوص استقلال خواهی در کشورهای مستعمره اوج گرفت، امید زیادی مردم به امریکا داشتند چرا که پیشتاز مبارزه با استقلال، امریکائی‌ها بودند، وقتی آن سیاست‌های سلطه مدارانه به نام ملت امریکا اعمال شد، در دیوار اعتماد ملت ها به ملت امریکا خلل وارد آمد و این زیانی است که سیاست‌های امریکا به امریکائی‌ها زد. سوم و از همه مهمتر این است که آنچه در سیاست خارجی امریکا اعمال شد به نام ملت بزرگی بود که برای آزادی قیام کرده بود و به نظر من سیاستمداران امریکائی باید حداقل از ملتشان به خاطر این روشی که داشتند عذر خواهی بکنند.

۳ـ گروگانگیری

اصولا یکی از اشتباهاتی که در سیاست خارجی امریکا وجود داشته، اینست که هنوز در دوران جنگ سرد بسر می‌برد و در پی پیدا کردن یک دشمن فرضی است. بعد از فروپاشی کمونیزم، تلاش شده است در بعضی محافل که بگویند این دشمن، "اسلام" است و متاسفانه لبه تیز حملات هم متوجه اسلام مترقی است، نه اسلام ارتجاعی" و برداشت‌های مرتجعانه از اسلام، اسلامی که خواستار دموکراسی است و اسلامی که خواستار پیشرفت و توسعه‌است. اسلامی که خواستار بهره برداری از دستآوردهای تمدن بشری از جمله تمدن غرب است.

در مورد گروگانگیری که گفتید، بنده می‌دانم که احساسات ملت بزرگ امریکا به خاطر این قضیه جریحه دار شده و من متاسفم از این امر، همچنان که احساسات این مردم بزرگ، وقتی که کشته‌های جوانانشان را از ویتنام می‌آوردند جریحه دار شد، اما ملت امریکا، ملت ویتنام را ملامت نکرد، سیاستمداران خود را ملامت کرد که چرا به ویتنام رفتند و جوانانشان را در آن باتلاق بردند. (در ایران) آنچه که رخ داد، باید در مجموعه حوادث مورد ارزیابی قرار بگیرد. ملت ما احساس ناخوشایندی از سیاست‌های امریکا داشت و همان جور که گفتید در بحبوحه شور انقلابی کارهائی می‌شود که همه اینها را نمی‌شود مهار کرد یا برایش حساب خاص باز کرد، اینها در واقع فریادهائی بود از سوی مردم در مقابل بسیاری از تحقیرها و ستم‌هائی که از سوی سیاست‌های خارجی امریکا نسبت به مردم ما بخصوص در آغاز انقلاب شده بود و امروز به یاری خداوند، انقلاب ما جا افتاد و جامعه جدید ما تثبیت شده است و دولتی مقتدر سرکار است و هیچ نیازی نیست که برای ابراز احساسات و ابراز مکنونات قلبی به روش‌های غیر متعارف متوسل بشوند...

در دوران جنگ خیلی از ضوابط دوران صلح به هم می‌خورد، انقلاب هم خودش یک جنگ است و با کمال تاسف، سیاستمداران امریکائی به جای اینکه واقعیت انقلاب ما را بفهمند، باز هم پشت سر دشمن ملت ایران، یعنی شاه و در مقابل ملت قرار گرفتند و درگیری‌ها در آغاز دوران انقلاب پیش آمد. به محض اینکه اولین مجلس شورای اسلامی تشکیل شد، حضرت امام حل مساله را به نمایندگان ملت واگذار کردند و مساله خیلی سریع حل شد. در اینجا لیست مفصلی است از دخالت‌هائی که امریکا چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب نسبت به ملت و انقلاب ایران کرده است. ملت بزرگ ما احساس تحقیر شدگی یافت و همواره تحقیر شد، اگر هم در جهاتی در عکس العمل‌هایش افراطی بود، معتقدم در مقابل ستم‌هائی که به او شده است، خیلی زیاد نبود. وقتی مردم ما پرچم امریکا را آتش می‌زنند و شعار مرگ بر امریکا سر می‌دهند، منظور نابودی و براندازی حکومت امریکا هم نیست و شعار آنها متوجه مردم امریکا نیست، بلکه سمبلی است از مرگ نوعی رابطه میان ایران و امریکا. ببینید، این شعار در جواب آن جسارت بزرگی است که وزیر دفاع اسبق امریکا به ملت ایران می کند و می‌گوید ریشه ملت ایران را باید خشکاند. یا جواب حمله به هواپیمای مسافربری است که حدود ۳۰۰ نفر زن و مرد را با فرمان فرمانده ناوگان امریکائی سرنگون و نابود کردند. بر فرض که این اشتباه بوده، تحقیر بعدی این است که در امریکا به همین فرمانده مدال می‌دهند یا در کنگره امریکا بیست میلیون دلار تصویب می کنند برای براندازی حکومت ایران. ملت ما سیاست خارجی امریکا را در جهت براندازی و مقابله با این ملت تلقی می‌کند و در واقع مرگ به این نوع رابطه را می‌گوید.

۴ـ روابط سیاسی

در زمینه روابط سیاسی باید عواملی را که منجر به قطع رابطه شده است در نظر گرفت و اگر هم روزی بناست وضع دیگری پیش بیآید حتما باید ریشه‌های عوامل را مورد توجه قرار دهیم و رفع کنیم. اولا من عرض کنم که رفتار سیاست خارجی و سیاستمداران امریکا با ما، خسارت‌هائی به ما زده است، ولی یک حسن هم داشته است که ما بیشتر خودمان سعی کردیم که کارهایمان را پیش ببریم...دنیای امروز به حد کافی متنوع و متکثر هم هست که ما بدون کمک امریکا بتوانیم به اهداف خودمان برسیم... ما کار خودمان را انجام می‌دهیم و نیازی هم به رابطه سیاسی با امریکا نداریم، اما مساله این است که رفتار سیاسی دولت‌ها سبب نشود که ملت‌ها از امکانات یکدیگر محروم بمانند. میان ما و دولت های امریکا دیوار بزرگی از بی‌اعتمادی وجود دارد، بی اعتمادی‌ای که ریشه در رفتارهای نادرست دولت امریکا دارد. نمونه کارهایش را بگوییم. دولت امریکا به صراحت اعلام کرده است که در کودتای سال ۱۳۳۲ علیه دولت ملی مصدق شرکت داشته و دولت ایران را سرنگون کرده و بلافاصله بعد از آن، حکومت کودتا را با ۴۵ میلیون دلار وام تقویت کرده‌است. دولت امریکا کاپیتولاسیون را بر ما تحمیل کرده‌است. بعد از انقلاب، رفتاری که دولت امریکا داشته است، رفتاری متمدنانه نبوده و با ما دشمنی کرده‌است. در زمینه های اقتصادی سعی کرده‌است که به ما لطمه بزند. نمونه کارش همین قانون "داماتو" است که باز بر می‌گردد به دوران جنگ و عدم درک سیاستمداران امریکا از واقعیات که حتی می خواهند خواسته‌های خودشان را بر کشورهای دیگر مثل کشورهائی اروپائی و ژاپن تحمیل کنند. تصویب بودجه ۲۰ میلیون دلاری برای سرنگونی دولت ایران و سایر مسائل بوده است و به هر حال ملت ما این انقلاب را ارزان بدست نیآورده است و در هزینه‌ای که پرداخته

است، سهم امریکا را در تحمیل این هزینه بر ملت ایران زیاد می داند. بی اعتمادی بسیاری وجود دارد. اگر مذاکره براساس احترام متقابل نباشد، هیچ وقت آن مذاکره به نتیجه نمی‌رسد... در این دیوار بلند بی اعتمادی، اولا باید رخنه‌ای در آن ایجاد شود تا زمینه‌ای برای تغییر وضعیت و مطالعه در وضعیت جدید پیش بیاید. متاسفانه‌آثاری از تغییر رفتار نمی‌بینیم. من آرزوی دنیائی را می‌کنم که سوء تفاهم در آن از بین رفته باشند، ملت‌ها با همدیگر رابطه داشته باشند، میان دولت ها براساس احترام متقابل، بتواند یک رابطه منطقی برقرار شود. اما به هر حال هر ملتی حق دارد که روی اصول و معیارهای خودش بایستد و از طرف مقابلش توقع داشته باشد که به او حرمت و احترام بگذارد.

۵ـ تروریسم

تروریسم به هر شکلش محکوم است، آدم کشی محکوم است و فایده‌ای هم ندارد و ما هم در همه وجوه و اشکالش آن را محکوم می کنیم. برای ادعائی هم که در مورد ما می‌شود خوبست که شواهد دقیق و عینی و محکمه پسند را ارائه دهند که ندارند، اما بهر حال خود سازمان ملل هم پذیرفته است و ما هم این را می‌پذیریم که میان ترور و کشتن انسان های بیگناه و دفاع در برابر تجاوز و اشغال باید فرق گذاشت. بدترین شکل ترور در دنیا ترور دولتی است که همین چندی قبل خود شما شاهد بودید که تروریست‌های اسرائیلی در اردن می‌خواستند یکی از شخصیت‌های سیاسی را از پا درآورند. اگر ما واقعا خواستار از بین رفتن ترور هستیم باید ریشه‌هائی را که منجر به این عکس‌العمل‌های غیر منطقی در دنیا می‌شود، بشناسیم که از جمله تحقیر ملت‌ها، اشغال سرزمین‌های آنها و تجاوز به حقوق آنهاست و باید همه بشر دست به دست هم دهند تا با تفاهم با این پدیده زشت مبارزه بکنند.... حمایت از کسانی که برای آزادی سرزمینشان می جنگند (فلسطینی ها، علیه اسرائیل) به نظر من حمایت از تروریزم نیست، حمایت از کسانی است که علیه تروریزم دولتی می‌جنگند.

۶ـ مقدمه چینی برای حمله نظامی به ایران

اینکه گفته می شود، مقامات ایرانی در خارج، مرتب امریکائی ها را زیر نظر دارند (اشاره به انفجار پایگاه نظامی امریکا در عربستان سعودی و...) من به شدت آن را تکذیب می کنم. هیچ فعل و انفعال جدیدی در خارج از کشور علیه امریکائی‌ها و یا جستجوئی درباره مسائل امریکائی وجود نداشته و ما با صراحت هم جواب دادیم و با بدبینی به آن نگاه می کنیم که مقدمه‌ای باشد برای اینکه اعمال بعدی که احیانا می خواهند انجام بدهند را توجیه بکنند.

۷ـ مذاکرات اسرائیل و فلسطینی ها

اولا ما مخالفتمان را با روند سازش در خاورمیانه اعلام کردیم به علت اینکه معتقدیم به نتیجه نمی‌رسد، اما به صراحت اعلام کردیم که نظر خودمان را به دیگران تحمیل نمی کنیم و در مقابل آنها نمی‌ایستیم. به نظر ما همه فلسطینی ها حق دارند درباره سرزمین‌هایشان صحبت بکنند و نظر بدهند و تازه میلیون‌ها فلسطینی که در خارج از سرزمین هایشان هستند باید حق تعیین سرنوشت خود را داشته باشند، در آن صورت است که یک صلح پایدار خواهد بود... یهود ستیزی یک پدیده غربی است. در اسلام و در شرق سابقه نداشته است. همچنان که فاشیسم و نازیسم در غرب به وجود آمد. در شرق ممکن است که استبداد و دیکتاتوری بوده، ولی فاشیسم و نازیسم وجود نداشته است و خود غربی‌ها هزینه بسیار زیادی برای مبارزه با فاشیسم و نازیسم پرداختند. آنچه که باعث نگرانی من است، این است که اولا این یهود ستیزی که در غرب بوده‌است، بهانه‌ای برای تحمیل یک سلسله سیاست‌های غلط بر مردم خاورمیانه و مسلمان در دنیای ما بشود. دوم اینکه فاشیسم و نازیسم که در غرب سرکوب می‌شود، به صورت دیگری در خارج از غرب، سیاست غرب شود. ما پایتخت امریکا را واشنگتن می‌دانیم و در آنجاست که باید درباره منافع امریکا تصمیم گرفته شود، ولی متاسفانه تلقی خاورمیانه‌ای و مسلمانان این است که در خارج امریکا و سیاست خارجی امریکا، پایتخت سیاست امریکا، تل آویو است نه واشنگتن. بنظر من سیاست غلطی که امریکا دارد، در حمایت همه جانبه از تجاوزهای یک رژیم نژاد پرست و تروریست، به نفع منافع امریکا نیست، حتی به نفع یهودی‌ها هم نیست، صهیونیست‌ها در ضد کمی از یهودی‌ها هستند و بارها هم اعلام کرده‌اند و در عمل هم نشان داده‌اند که توسعه طلب هستند. حتی این مرحله صلحی هم که مطرح است، با سرسختی ها و عدم تحمل هیچ یک از ضوابط بین المللی از طرف رژیم اسرائیل، دوستان امریکا در منطقه را هم ناراحت کرده‌است.

۸ـ در مورد سلاح اتمی

ما کنوانسیون منع سلاح اتمی را امضاء کرده‌ایم و نماینده رسمی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بارها از ایران دیدار کرده و به صراحت اعلام کرده است که ما در صدد ساختن سلاح اتمی نیستیم، اما عجیب است که کسانی که دلشان برای بشریت می‌سوزد در حالی که اسرائیل، یک نیروی اتمی است و به هیچ وجه هم حاضر نیست به قواعد آژانس بین المللی انرژی اتمی تن بدهد، مورد حمایت قرار می گیرد، ولی ایرانی که هنوز هم نتوانسته است نیروگاه اتمی‌اش را که از قبل از انقلاب شروع کرده است به ثمر برساند، مورد حمله قرار می گیرد. اینها بهانه هائی برای تحمیل یک سلسله سیاست‌های خاص بر ایران و منطقه و ترساندن است. ما یک قدرت اتمی نیستیم و قصد هم نداریم به صورت یک قدرت اتمی درآئیم و عضو آژانس بین المللی هم هستیم و زیر نظارت این آژانس هم بسر می بریم.

فرماندهان تاجر پیشه و ضد امریکائی!

فرماندهان سپاه پاسداران، در سال ۷۳ و با تائید و حمایت مقام رهبری در جمهوری اسلامی، بنیاد تجاری "پیشگامان سازندگی" را بنیان گذاشتند. از زمان تاسیس این بنیاد تاکنون، جز خبر اولیه آن که در مطبوعات انتشار یافت، هیچ خبر و گزارشی منتشر نشده‌است.

خبر تاسیس این شرکت تجاری، در تاریخ تیر ماه سال ۷۳ در مطبوعات دولتی، به شرح زیر منتشر شد:

«آقای مصطفی میری، "بعنوان مسئول اداری موسسه نوبنیاد "پیشگامان سازندگی" گفت: موسسه پیشگامان سازندگی با تائید مقام معظم رهبری و بدستور ریاست جموری تشکیل شده و توسط یک هیات امنای ۱۱ نفره اداره می‌شود. از جمله موسسان و اعضای هیات امنای موسسه مذکور عبارتند از "محسن رضائی"، فرمانده سپاه پاسداران، "علیرضا افشار"، فرمانده بسیج سپاه پاسداران، "علی فلاحیان"، وزیر اطلاعات و امنیت، "محسن رفیقدوست"، سرپرست بنیاد مستضعفان و جانبازان، "علینقی خاموشی"، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع.»

در همین تاریخ و همزمان با این مصاحبه و در حالیکه سرمایه واقعی این موسسه و محل تامین بودجه آن افشاء نشد، مطبوعات نوشتند که مقام رهبری مبلغ ۲ میلیارد تومان برای تاسیس موسسه مذکور در اختیار آن گذاشته‌است!

بیانیه‌های ضد امریکائی که فرماندهان سپاه و بسیج و سران بازار و تجار بزرگ، در جمهوری اسلامی صادر می کنند، برای حفظ همین نوع شرکت‌های تجاری خارج از نظارت دولت و مردم و زدوبندهای سیاسی-اقتصادی در قطر و ابوظبی و بحرین و ترکیه با بازرگانان امریکا نیست؟ این نوع معاملات سود بیشتری به همراه ندارد؟

* محسن رفیقدوست در همایش موسسات مالی و اعتباری غیر بانکی:« ... بنیاد درحال حاضر ۲۸ درصد محصولات شاجی کشور، ۲۲ درصد سیمان، ۴۵ در صد نوشابه غیرالکلی و ۲۵ درصد شکر کشور را تولید می کند. بنیاد ۴۰۰ شرکت تولیدی-خدماتی را در اختیار دارد... بنیاد مدتهاست از بانک مرکزی خواسته برای تاسیس بانک غیر دولتی وابسته به بنیاد راه را بگشاید... همانطور که توانستیم مجوز تاسیس شرکت‌های هواپیمائی و کشتیرانی را بگیریم، اجازه تاسیس بانک را هم خواهیم گرفت... ما مشمول اصل ۴۴ قانون اساسی نیستیم زیرا یک موسسه عمومی غیر دولتی هستیم...»
(مراجعه کنید به راه توده شماره ۶۶ صفحه ۵ و ۶)

* مهندس عزت ا لله سحابی در مصاحبه با هفته‌نامه "میهن" در تهران: «.... حدود ۴۰ تا ۴۵ درصد ثروت ملی کشور دراختیار این چند نهاد است» (بنیاد مستضعفان، تولیت آستانقدس رضوی و کمیته امداد امام خمینی)

چرا مردم برای نخستین بار نشریه "شلمچه" را خریدند؟

نشریه "شلمچه"، که با حمایت روحانیت مبارز، شورای نگهبان، سازمان زندان‌ها، بنیاد مستضعفان و شورای تبلیغات اسلامی و با کمک مالی و چاپی حزب "موتلفه اسلامی" در تهران منتشر می‌شود، شماره بیست و یکم خود را با این عنوان بزرگ منتشر ساخت: **«آقای منتظری! تو کمر امام را شکستی»** و سپس در چند تیتر کوچکتر نوشت: منتظری محاکمه خواهد شد. مسایلی کهن قربانی یک توطئه سیاسی ورزشی شد! به بهانه جشن فوتبال ناموس مردم را در خیابان رقصاندند! در همین شماره عکسهائی با عنوان "فتح لانه جاسوسی دوم" از اشغال خانه آیت ا لله منتظری، توسط دارو دسته‌ای که "شلمچه" سخنگوی آنهاست منتشر شده است.

این شماره "شلمچه" را مردم برخلاف تمام شماره‌های گذشته این نشریه خریدند! به گونه‌ای که نایاب شد. "شلمچه" که شباهت بسیار به "پیام دانشجوی بسیجی" در نخستین شماره‌هایش دارد، در این شماره خود، چندین صفحه را به نقل نامه‌ها و سخنان آیت ا لله منتظری در سال ۶۷ و ۶۸ و مقابله‌اش با نظرات و عملکردهای آیت ا لله خمینی اختصاص داده است و دلیل نایابی و فروش رفتن همه شماره‌های آن را باید در انتشار همین اسناد جستجو کرد! در محافل مطبوعاتی ایران، بویژه مطبوعات ورزشی ایران، گفته می‌شود، اشتباه بزرگ هدایت کنندگان "شلمچه" آن بود که مطلبی را درباره سرپرست منفور و برکنار شده تیم ملی فوتبال و ستیز با جشن ملی مردم، در کنار اسناد مربوط به مکاتبات و سخنان آیت ا لله منتظری منتشر ساختند. این اشتباه تاکتیکی باعث شد، تا بسیاری از جوانان ایران، که سالهای دهه ۶۰ را بخاطر نمی‌آورند، با آیت ا لله منتظری، برای نخستین بار آشنا شوند. این آشنائی از طریق نشریه ای مانند "شلمچه"، بعنوان نشریه‌ای هتاک و منتقد به آیت ا لله منتظری، همانقدر توجه نسل جوان را نسبت به این روحانی حقیقت گو و آزادیخواه جلب کرده است که نفرت از موضعگیری‌های جناح بازنده انتخابات ریاست جمهوری و حامل "شلمچه" را تشدید کرده است.

بدین ترتیب، طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری، که نمی‌توانند میزان نفرت و بی اعتمادی مردم را نسبت به خودشان حدس بزنند، با هرکس که به ستیز بر می‌خیزند و با هر فردی که دشمنی می‌کنند، عملا او را به پرچم نسل جوان و آن بیست و یک میلیون نفری تبدیل می‌کنند که در انتخابات اخیر به محمد خاتمی رای دادند. (بتدریج زمزمه‌ها، در مطبوعات ایران پیرامون تقلب در شمارش آراء و رای واقعی خاتمی بالا می‌گیرد. گفته می‌شود، تعداد رای دهندگان به وی ۲۵ میلیون بوده است، که چهار میلیون آن به نام ناطق نوری خوانده شده است!)

"شلمچه"، نامه ها و موضعگیری های آیت الله منتظری را با سانسور اشارات مستقیم او به کشتار و قتل عام زندانیان سیاسی، توصیه آیت الله منتظری به آیت الله خمینی برای "توبه" نسبت به اشتباهاتی که در جنگ مرتکب شد و توصیه به جلوگیری از کشتار زندانیان منتشر ساخته است. این نشریه تلاش بسیار کرده است، تا با استناد به نامه های آیت الله خمینی و تحریف آنها، آیت الله منتظری را فردی ساده لوح معرفی کند که تحت تاثیر این و آن موضعگیری می کند، سیاست نمی داند و فتنه گر است! اما حتی همان گزیده های سخنان و نامه های آیت الله منتظری که در "شلمچه" منتشر شده، کافی است، تا نشان دهد، آیت الله منتظری بر خلاف تمام کوشش های طرد شدگان مردم و خائنین به انقلاب بهمن، فردی ثابت قدم، جسور، حقیقت گو و معتقد به آرمانهایش است و بر سر اعتقادش با کسی معامله نمی کند؛ حتی با آیت الله خمینی!

آنچه که از درنامه ها و موضعگیری‌هایش در سال ۶۷ و۶۸ مطرح کرده، در واقع همان واقعیاتی است، که انگیزه مردم برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری اخیرشد! همه آنچه که او در نامه‌ها و موضعگیری‌هایش، در سالهای ۶۷ و ۶۸ مطرح کرده، امروز در ابعادی دهها میلیونی، مشکل و خواست مردم ایران است. بازندگان انتخابات بر این تصورند که با حذف و حتی نابودی آیت ا لله منتظری، بر یکی از مشکلات بزرگ خود غلبه خواهند کرد، غافل از آنکه بحران عمومی در جمهوری اسلامی، در صورت سرکوب نشدن جبهه "ارتجاع- بازار"، با آیت ا لله منتظری و بدون آیت ا لله منتظری باقی خواهد ماند و جنبش مردم رهبران و سخنگویان جدید خود را خواهد یافت!

آنچه را که در زیر می‌خوانید، برگرفته شده، از گزارش چهار صفحه‌ای "شلمچه" درباره موضعگیری‌های آیت ا لله منتظری است، که در ایران، بعنوان سندی معتبر از واقع بینی و شجاعت در بیان واقعیات دست به دست می شود:

آیت ا لله منتظری ۱۰ سال پیش این حقایق را گفت:

شلمچه: شما در پاسخ به سئوالات ستاد دهه فجر در تاریخ دوم دیماه ۶۷ نوشتید که:

هدف های انقلاب را فراموش کردید!

«... در انقلاب ما، چون هدف پیاده شدن موازین اسلامی و ضوابط دینی و اخلاقی و حفظ حرمت‌ها و حفظ حقوق محرومین بود و پشتوانه آن نیز ایمان و اعتماد مردم و هماهنگی همه اقشار ملت بود، اگر همان هدف تعقیب می‌شد، و همان ایمان و اعتماد مردم و هماهنگی آنان حفظ می‌شد، به یقین انقلاب مسیر خود را طی می‌کرد و روز به روز شکوفاتر می‌شد، ولی متاسفانه، ما به جای عمل و حفظ ارزش‌ها، بیشتر شعار دادیم و به جای بها دادن به مردم و حفظ آنان در صحنه، روز به روز، نیروی عاقل و فعال آنان را ناراضی و منزوی و از صحنه کنار زدیم و تهرا کارمان به جائی رسید که برای حفظ خود، ناچار باید عملا بر خلاف شعارهای اولیه خود قدم برداریم و همه ارزش‌ها را فراموش کنیم!

در جنگ اشتباه کردید!

شلمچه: شما نبودید که نظام را درجنگ تحمیلی شکست خورده قلمداد کردید و در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ خود گفتید:

«... ما جنگ را طی کردیم ولی چقدر نیرو از ما گرفتید...چه شهرهائی از ما خراب شد، اینها را حساب کنید و بعد ببینید اگر اشتباهی کرده‌ایم، اینها توبه دارد و باید توبه کرد. اتلا باید متنبه شد که بعد دیگر انجام ندهیم... و اینکه ما به آرزوهایمان نرسیده‌ایم، اما بی جهت چشن بگیریم و این همه خانواده‌های شهدا اعتراض بکنند، اینها درست نیست.»

شلمچه: در سخنرانی دوم بهمن سال ۶۷ خود گفتید:

«...ما در این مدت شعارهائی دادیم که غلط بوده است. خیلی شعارها دادیم که ما را در دنیا منزوی کرد. مردم دنیا را به ما بدبین کرد و هیچ لزومی هم نداشت. راه عاقلانه‌تری داشته اما سرمان را پائین انداختیم، هر کدام گفتیم که همین است و بعد فهمیدیم اشتباه کرده‌ایم. باید بفهمیم که اشتباه کرده‌ایم»

شلمچه: شما آئینه تمام نمای مواضع لیبرال‌ها، منافقین، میثمی‌ها، پیمان‌ها شدید و در پاسخ به ستاد دهه فجر، دوم دیماه ۶۷ نوشتید:

«... متاسفانه شیوه‌های غلط مدیریت کشور و نبودن کارها معمولا به دست اهلش، و افراط و تفریط‌ها و خود محوری‌ها و انحصار طلبی‌ها و خط بازیها و گروه گرائی‌ها و حق کشی‌ها و بی‌عدالتی‌ها و بی‌اعتنائی‌ها به مردم و ارزش‌های اصیل انقلاب، تاکنون بیشترین ضربه را به انقلاب زده است.»

شلمچه: شما در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ گفتید:

«... مسئولین ما حساب کنند که ما در اول انقلاب چه داشته‌ایم و حالا به کجا رسیده‌ایم. اگر اشتباهاتی داشته‌ایم، اشتباهمان را جبران کنیم. ما خیلی جاها لجبازی کردیم، بی رودربایستی خیلی جاها گوش به حرف نداده‌ایم، خیلی افراد عاقل تذکر می‌دادند، در روزنامه‌ها، در رادیو و تلویزیون، در اعلامیه‌های داخل وخارج می آمدند راهنمائی می کردند، وساطت می کردند، ما می گفتیم نخیر، ما همین طوریم. سرمان را پائین انداخته بودیم تا گاو و ماهی باید برویم، خیلی خب! آنوقت توجه نداشتیم، حالا که توجه پیدا کرده‌ایم، یک چیزهائی که قابل جبران است، جبران کنیم و مواظب باشیم این حالت لجاجت و گوش نکردن به حرف دیگران و گوش نکردن به نصیحت‌ها، خود

محوریها، کنار زدن نیروهای خوب، بی‌اعتنائی به نیروهای خوب، منزوی کردن افراد دلسوز، فشار آوردن به بعضی افراد لایق و... این کارها را بگذاریم کنار. اگر به اسلام و انقلاب و کشور علاقمندید و می‌خواهید آن را حفظ نمائید، باید نیروهائی که در بلو انقلاب با هم بودند، هماهنگ و خوشبین و منسجم نمائید، افراد منزوی را به کار دعوت کنید تا مدیریت کشور دچار تحول شود... جای تاسف نیست که آنها بیایند تحلیل کنند کار دهساله ما را و ما که آن اجتماعات مردم و راهپیمائی‌های مردم، که فیلم‌هایش را در تلویزیون شما دیدید، یا هیچ دقت کرده‌اید، که در آن وقت چه روحیه‌ای در جامعه حکمفرما بود و چه عناصری در جامعه بودند و چه امکاناتی و چه منابع اقتصادی داشته‌ایم، ما چه چیزهائی داشته‌ایم، چه فداکاریهائی داشته‌ایم، ملت چه ایثاری و گذشتی داشته‌اند، یادتان هست؟...»

شلمچه: در مصاحبه با ستاد دهه فجر به تاریخ دوم دیماه ۶۷ با یاوه سرائی گفتید:

«... از مسئولین انتظار می رود به این خطر بزرگ توجه نمایند و کاری نکنند، که نسل جوان از دست برود و بجائی برسیم که اعتمادشان و ایمانشان بطور کلی به روحانیت و انقلاب و یا خدای ناکرده به اسلام از دست بدهند.»

زندانیان را نکشید!

شلمچه، نوشت: مگر شما نبودید که در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ خود گفتید:

«...باید یک تحولی پس از ده سال پیدا بشود. اشتباهات را جبران کنیم... و این راهش این است که اشتباهات جبران شود، به نیروها فرصت داده شود، افراد منزوی دعوت شوند، مدیریت کشور و چه از خارج... ما بجای اینکه به گذشته‌مان افتخار کنیم، که مائیم که انقلاب کرده‌ایم، بله درست است، اما توانستیم انقلاب را حفظ کنیم؟ آیا اهداف انقلاب را پیاده کردیم؟... الان این کاری که از طرف رهبر انقلاب انجام شد که گروهها، غیر از آنها که قتل کرده‌اند، اینها عفو بشوند و آزاد بشوند. این کار بسیار متین و قابل تقدیراست، اما در نوشته رهبر انقلاب این بود که مسئولین با عواطف انسانی، اسلامی با اینها برخورد کنند. زندانیانی که آزادی می‌شوند باید جامعه آنها را جذب کند...فرمایش رهبر انقلاب را گوش دهید و آن اشتباهات گذشته و سختگیریهای گذشته نسبت به دانشجویان غلط بوده‌است و برای ما ضرر داشته است و این کارها را بگذارند کنار...»

شلمچه، بدون اشاره به قتل عام زندانیان سیاسی در شهریورماه سال ۶۷، بخشی از نامه تاریخی آیت ا لله منتظری خطاب به مسئولین وزارت اطلاعات و امنیت، که تدارک این قتل عام را فراهم می‌آوردند و اعتراض وی نسبت به این جنایت نوشت: شما در نامه مورخ ۲۴ مرداد ۶۷ خطاب به تنی چند از مسئولین قضائی و اطلاعاتی نوشتید:

«...من بیش از همه شما از منافقین ضربه خورده‌ام...اگر بنا بر انتقامجوئی باشد، من بیشتر باید دنبال کنم.. من قضاوت آیندگان و تاریخ را در نظر می‌گیرم...»

بازگشت ایرانیان مهاجر

شلمچه می‌نویسد: شما در سخنرانی ۲۲ بهمن ۶۷ خود گفتید:

«...موضوعی که من حدود چهار پنج سال است که خدمت رهبر انقلاب می‌رسم و عرض می‌کنم و به نظر من امری است لازم و ضروری، همه اینها که خارج هستند، نمی‌گویم همه صد در صد خوب هستند، اما از سه چهار میلیون افراد خارج، فرض می‌کنیم صد هزار، دویست هزار، سیصد هزار ضد انقلاب، ولی بقیه نیروهای خوبی هستند...»

شلمچه: آقای منتظری! شما در بازی خوردن از دشمن و اسباب دست آنان شدن، تا جائی پیش رفتید که در سخنرانی هفتم تیر سال۶۷ خود گفتید:

«...آن روزها که دنیا به هم مربوط نبود و مردم واقعیت‌ها را نمی‌دانستند، گذشت. مردم به رادیوهای خارج گوش می‌دهند، مسائل سیاسی و اجتماعی را تجزیه و تحلیل می‌کنند، چرا چیزهائی را که رادیوهای خارجی مربوط به دشمن می‌گویند و عیب‌هائی را که آنان می‌دانند و می‌گویند، خود نگوئیم.»

شلمچه: شما بی‌شرمانه در برابر امام و توصیه‌ها و نامه‌های ایشان که به شما توصیه کرد، به خطاهای خود اعتراف کنید، و چون فردی ساده‌لوح هستید، در مسائل سیاسی دخالت نکنید و برای من هم چیزی ننویسید، گرچه می‌دانم که این کار را خواهید کرد، به تاریخ بیست و پنجم فروردین ۶۸ نوشتید:

«... و هر چند برای حضرتعالی خواندن نامه من بسیار تلخ است، ولی اجازه دهید... چند دقیقه وقت شما را اشغال کنم. اینان انتظار دارند من درک و فهم خود را کنار بگذارم و تسلیم جوسازیها شوم. آیا این صحیح بود که با بزرگ کردن بافته‌ها و القائات برای رهبر معظم ذهنیت درست کنند که موجب ناراحتی شدید ایشان گردد.»

شلمچه: و درتاریخ یازدهم دیماه ۶۸ در سخنرانی خود بی‌شرمانه گفتید:

«... من به سهم خود فرضا از غیبت‌ها و اهانت‌ها بگذرم، ولی از تهمت‌ها و اشاعه اکاذیب هرگز نمی‌گذرم.»

سه رویداد مهم

در کدام شرایط روحی و جسمی به آیت ا لله خمینی تحمیل شد؟

نشریه "شلمچه" در همین شماره خود و با هدف پرونده‌سازی برای وزیر کشور "عبدا لله نوری"، بخش‌هائی از نطق او را پس از درگذشت آیت ا لله خمینی منتشر کرده‌است. انتشار این سخنان عبدا لله نوری خود سند دیگری است، دال بر اینکه آیت ا لله خمینی در ماه‌های آخر حیات خویش، دارای روحیه‌ای درهم شکسته بوده‌است. هاشمی رفسنجانی نیز در نماز جمعه اخیر خود و در تشریح رویدادهای آستانه درگذشت آیت ا لله خمینی و عزل آیت ا لله منتظری گفت، که وضع جسمی آیت ا لله خمینی به گونه‌ای بود، که دکترها در بدن او رادار کارگذاشته بودند تا اگر در دستشوئی و یا حمام حال او به گونه دیگری شد، فورا با خبر شوند. ظاهرا فشارهای حکومتیان برای گرفتن حکم پایان جنگ از وی، تا پیش از درگذشتش، چنان ضربه روحی به وی بوده، که پیوسته می‌گریسته‌است. حکم مربوط به محاکمه دوباره زندانیان سرموضع را در چنین حال روحی و جسمی از آیت ا لله خمینی گرفتند، نامه اعتراضی آیت ا لله منتظری خطاب به آیت ا لله خمینی و مخالفت با کشتار زندانیان سیاسی در چنین حال روحی و جسمی بدست او رسید، حکم برکنار آیت ا لله منتظری از جانشینی نیز در همین ماه‌ها و روزها به امضای آیت ا لله خمینی رسانده شد، مجلس خبرگان، برای تحدید نظر در قانون اساسی و حذف ضرورت مرجعیت از رهبری نیز در همین ماه‌ها به آیت ا لله خمینی تحمیل شد. در مجموع، همانگونه که راه توده در تحلیل اوضاع ایران در ماه‌های پایانی حیات آیت ا لله خمینی متذکر شد، جمهوری اسلامی در ماه‌های پایانی حیات آیت ا لله خمینی شاهد یک سلسله رویدادهای بسیار مهم بود، که بعدا تاثیر مستقیم بر روند رویدادها در ایران برجای گذاشت. (این تحلیل را بصورت مستقل در این گزارش می‌خوانید)

شاهد بزرگی که امروز می‌توانست زبان باز کند و حقایقی را درباره این دوران بر زبان آورد، یعنی احمد خمینی، ناگهان و با تمام اسرارش به زیر خاک فرستاده شد.

آنچه را "شلمچه"، بی خبر و با هدفی دیگر از سخنان عبدا لله نوری منتشر کرده‌است، سند دیگری است، برای بررسی تاریخ این دوره از حیات آیت ا لله خمینی و نقش بسیار مهمی که اطرافیان و بویژه صاحبان امروزی ارکان قدرت در جمهوری اسلامی ایفا کردند. همین صاحبان قدرت و بویژه طیف طرد شده در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، اینگونه تبلیغ می‌کنند که جمله نقل شده از آیت ا لله خمینی "کمرم شکست!" مربوط به مخالفت‌های آیت ا لله منتظری با تصمیمات او در این دوران است. اما سخنان عبدا لله نوری، کاملا نشان می‌دهد که گریستن‌ها و روحیه درهم شکسته آیت ا لله خمینی و آن جمله‌ای که از او نقل می‌کنند، مربوط به قبول پایان جنگ است و نه برکناری آیت ا لله منتظری!

آیت ا لله خمینی بی اراده می گریست!

«... هشت سال امام فرمود: "صلح بین اسلام و کفر معنی ندارد". هشت سال امام صدا زد: "جنگ جنگ تا پیروزی، جنگ جنگ تا رفع فتنه ازعالم". هشت سال امام فریاد زد: "صدام باید برود". هشت سال امام اینجوری شعار داد، اما بعد دایر شد بین اینکه اسلام بماند یا شعار امام و باصطلاح پرستیژ امام بماند. شجاعت از این بالاتر؟ آزمایش از این بالاتر؟ امتحان خوانی از این بالاتر؟ امام می دانست این چند ماهی که به آخر عمرشان باقی مانده، زیر بار این قطعنامه نرود و تا آن آخرین نفسش، شعار خودش را هم بدهد، اما بعدش بزرگترین گوفتاری را برای ما بگذارد و برود، بزرگترین بدبختی را برای ما بگذارد و برود. اولا جنگ به نقطه حساسی رسیده بود که دیگر کاربردی نداشتیم ما. مضافا بر اینکه این چند ماه را هم ادامه می داد امام، حالا اگر مسئولین ما می خواستند صلح بکنند، خود ماها چشماشون رو در می آوردیم بیرون که: تا امام زنده بود شما جرات نکردید، حالا که امام سر به تیره تراب گذاشته، شما شروع کردید سازشکاری را و مضافا بر اینکه دیگه این دفعه، ما اگر بعد از امام زیر بار این قطعنامه می رفتیم برای همیشه ذلیل بودیم، خوار بودیم!

رسید به جائی که ازغیب، حالا شما بگو از پس پرده ای، با امام این معامله را کردند که یا پرستیژت را حفظ کن و هنوز آن شعارها را این چند ماه آخر عمرت بده، یا بیا و اسلام و جمهوری اسلامی را حفظ کن! امام در یک نیمه شب، قلم به دست گرفت و آن جملات عجیب را نوشت و فرمود که: "در این هشت سال هر چه شعار دادم همه را پس می گیرم، اگر آبرونی داشتم با خدا معامله اش کردم" و این قطعنامه را پذیرفتند. سخت بود برام، تلخ بود برام، اما کاسه زهری بود سر کشیدم...

آقا سید احمد، وقتی ما برای تسلیت رفته بودیم به حسینه جماران، همینطور که نشسته بود، با چشمانی پر از اشک گفت: «...قسم می خورم که امام بعد از قطعنامه، به هیچ وجه خنده اش را ما ندیدیم. آرزوی لبخندش به دل ما ماند... یکبار صبح خدمتکار اتاق امام آمد گفت: حاج احمد آقا! آقا دارد گریه می کند. من بلند شدم رفتم داخل اتاق، دیدم آقا دارد گریه می کند. آقا پشت به در، رو به دیوار نشسته، شانه هایش تکان می خورد. رفتم "علی" پسر کوچکم را آوردم که آقا خیلی به او علاقه داشت. علی رفت و دستمال را از جلو صورت آقا برداشت و اشکهایش را پاک کرد و پرسید: آقا بزرگ چرا گریه می کنی؟ آقا گفت: قلبم درد می کند علی جون، ناراحتم، درد می کشم که دارم گریه می کنم. رفتم حاج خانم را آوردم، امام به من گفت: احمد! این کارها چیه می کنی؟ دلم درد می کند، می خواهم گریه کنم! اینکه راه علاجی هم جز اشک نداره. تو یا مادرت را می آوری و یا علی را، دیگه بعد از اینها چه کسی را می خواهی بیآوری؟ برو سراغ کارت، رهایم کن به حال خودم. تا گریه نکنم قلبم آرام نمی گیرد.»

پس از عزل آیت ا لله منتظری

از قول احمد خمینی، در نطق عبدا لله نوری وزیر کشور، به نقل از شلمچه:

«...یک روز بعد از اینکه حکم استعفای آقای منتظری را امام امضاء کرد، گفت وارد اتاق شدم، دیدم نامه آقای منتظری در دستش هست، از زیر عینک قطرات اشک، آمده روی محاسنش دارد گریه می کند. گفت: احمد! بخدا دیگر کمرم شکست، بخدا دیگر اصلا دلم نمی خواهد زنده بمانم. دعا کن، خدا دیگر مرگ بابایت را برساند، یک عمر فریاد زدم "ولایت فقیه" حالا خودم با دست خودم، باید قسمت اعظم این "ولایت فقیه" را ذبح کنم، کمرم شکست...»

در دام "ارتجاع" و "بازار"!

«با پایان جنگ، مرتجعین و وابستگان انجمن حجتیه، که در تمام این مدت از نظار مخفی شده و از پشت پرده هدایت عملیات "جنگ جنگ تا پیروزی" را بر عهده داشتند، از مخفیگاه بیرون آمده، تشکیلات علنی "رسالت" را سازمان دادند و آینده تقسیم قدرت را تدارک دیدند. با تغییراتی که در قانون اساسی داده شد، از یکسو نخست وزیر از قانون اساسی حذف شد و راه برای یک ریاست جمهوری قدرتمندتر هموار گردید و از سوی دیگر، با حذف شرط مربوط به "مجتهد جامع الشرایط" بودن، از شرایط "ولایت فقیه" راه برای یک "ولایت فقیه" ضعیف تر، اما مطمئن و گوش به فرمان، گشوده شد. این تعادل انعکاسی بود از تناسبی که در آن زمان در درون صف نیروهای راست، یعنی گردانندگان واقعی جمهوری اسلامی وجود داشت.

برای بدست گرفتن بی قید و شرط زمان جمهوری اسلامی، راست گرایان از هر سو به رفع موانع مشغول بودند. با نزدیک شدن زمان مرگ آیت ا لله خمینی، فرصت ها دمبدم تنگ تر می شد و لازم بود یک سلسله مسائل و موانع باقیمانده، که هنوز حاکمیت بی چون وچرای آنها را تهدید می کرد، هر چه سریع تر در زمان آیت ا لله خمینی بر طرف گردد. ار همین رو در آخرین سال حیات آیت ا لله خمینی مجموعه نیروهای راست یک سلسلله توطئه های بسیار جنایت کارانه را سازمان دادند، که تمام سرنوشت بعدی انقلاب را تحت الشعاع خود قرار داد. توطئه نخست، طرح کشتار وسیع زندانیان سیاسی بود، که به حق بزرگترین جنایت تاریخ معاصر ایران محسوب می شود. مسئله زندانیان از طریق پاک کردن صورت مسئله، در زمان آیت ا لله خمینی و به نام او انجام شده، به حساب "جنون" وی، بعلت شکست در جنگ گذاشته شد.

توطئه دیگر این دوران، عبارت بود از تلاش برای برداشتن تنها مانع و آخرین مانع باقی مانده در مقابل قدرت مطلقه راست، یعنی توطئه برکنار کردن آیت ا لله منتظری و بدین ترتیب آخرین امید جناح چپ جمهوری اسلامی بطور کلی از دست رفت و حاکمیت کامل ارتجاع در دوران پس از درگذشت آیت ا لله خمینی مسلم گردید. هرچند که مواضع آیت ا لله منتظری، با مواضع نیروهای چپ حاکمیت در همه زمینه ها، الزاما هماهنگی نداشت، اما در مورد نیروهای راست، مسئله هماهنگی نبود، بلکه مسئله تضاد کامل و قرار داشتن وی در نقطه مقابل خواست حاکمیت مطلقه راستگرایان بود.

توطئه دیگر آخرین سال حیات آیت ا لله خمینی، ایجاد بلوای تکفیر سلمان رشدی، نویسنده انگلیسی بود. دلائل این اقدام دارو دسته حجتیه تبدیل مبارزه "اسلام انقلابی" علیه "اسلام امریکائی" که تکیه کلام آیت ا لله خمینی بود، به مبارزه میان "اسلام" و "دگراندیشی" بود....»

(راه توده شماره ۲۴، آبان ماه ۱۳۷۳ ـ سخنی با همه توده ایها ـ)

مملکت در دست کیست؟

آیت ا لله مشکینی، رئیس مجلس خبرگان رهبری و امام جمعه قم است. ظاهرا و برحسب این مسئولیت، او باید بداند قدرت واقعی در جمهوری اسلامی در دست کیست و سران مافیای اقتصادی ـ سیاسی در کجا لانه کرده و چه می کنند؛ اما سخنان وی پس از حمله به خانه آیت ا لله منتظری نشان می دهد، که امثال او نیز از سوی این مافیا چندان به بازی گرفته نمیشوند. این جمع، تنها نقش سخنگو کارگزار مافیای حجتیه و سرمایه داری تجاری را برعهده دارند و تا وقتی محترم و عزیزند، که به این وظیفه خود خوب عمل کنند و پایشان را بیشتر از گلیمشان دراز نکنند. گمان بسیار می رود، که نقش و موقعیت رهبر کنونی جمهوری اسلامی نیز همینگونه باشد! آیت ا لله مشکینی، که به گفته خودش در برپائی تظاهرات دست داشته، نگران از اینکه آنچه علیه آیت ا لله منتظری سازمان دادند، فردا علیه خود او سازمان بدهند و در پاسخ به اعتراض مراجع مذهبی نسبت به تظاهرات نفرت انگیز قم، درباره این تظاهرات گفت: «متاسفانه آقایان در دنبال اش (دنبال تظاهرات فرمایشی و سازمان داده شده) کاری انجام داده اند که به آن حرکت ضرر زد. خرابکاری کردن مطابق هیچ قانونی نبود، من نفهمیدم تو این مملکت، تو این شهر، نظام مملکت، امنیت مملکت، دست کیست؟ چرا باید اینجوری بکنید؟ ما ناراحت بودیم از این حرکت ها، ما راضی نبودیم، به همه تلفن کردیم، کسی توجه نکرد، من نفهمیدم امنیت شهر دست کیست؟...»

این سئوالات را آیت ا لله مشکینی باید از رئیس قوه قضائیه می پرسید که خود در سازمان دادن حوادث نقش مستقیم داشته، از محسن رفیقدست باید می پرسید، که حقوق ماهانه به دست های اوباش پرداخت می کند، از رهبر جمهوری اسلامی باید می پرسید، که ادامه حمله به خانه آیت ا لله منتظری را از طریق همان قوه قضائیه که خود مبتکر و مجری توطئه بوده، خواهان شده است!! چرا از مردم می پرسد؟

یادمانده های زنده یاد "احسان طبری" را "راه توده" منتشر می کند!

"صادق هدایت" از نگاه "طبری"

* توده ای ها متاسفند، که افرادی نظیر "شیوا فرهمند راد"، که امید بود، در مهاجرت به زانو در نیامده و صفوف حزب ما را ترک نکنند، اکنون، به جای پرکردن جای خالی سرداران حزب و تحقق بخشیدن به امید و آرزوی شهدای حزب، به بهانه "عمل به وصایای زنده یاد احسان طبری" خنجر بر چهره این موکل خود و حزب او می کشند!

با سرنگونی نظام شاهنشاهی و آغاز فعالیت علنی حزب توده ایران در داخل کشور، نسل جدیدی به حزب توده ایران پیوستند. شرایط سیاسی ناشی از پیروزی انقلاب و مشی و سیاست یگانه‌ای، که حزب توده ایران آن را گام به گام و با دشواری بسیار در جامعه پیش برد، و یک سلسله عوامل متعدد دیگر، در سالهای ۵۸ تا ۶۱ اقبال کم نظیری را در جامعه، برای پیوستن به حزب توده ایران بوجود آورد.

رهبری سالمند حزب، از جمله کوشش‌هایش، در این سالها، انتقال بسیاری از مسئولیت‌ها و فعالیت‌های حزبی به نسل جدید توده‌ای کشور بود. برپایه همین کوشش، در تمامی شعب حزبی و درکنار رهبران، سرداران و چهره‌های نامدار حزب ما، نسل جدید توده‌ای امور حزبی را برعهده گرفت. در این سالها، هر آنکس که در زمینه‌ای استعداد و ظرفیت داشت، برای انتقال تجربه نسل قدیمی حزب به نسل جدید، به فعالیت و مسئولیت فرا خوانده شد. این همکاری و همگامی دو نسل توده‌ای و صمیمیتی که از هر دو سو وجود داشت، ارتباط های عاطفی را تا فراسوی ارتباط های سازمانی، حزبی و تشکیلاتی پیش برد.

چند دهسال مهاجرت غرب و محرومیت رهبران سالمند حزب توده ایران از فرهنگ، آداب و سنت‌های ایرانی و شوق مهربانی کردن و مهربانی دیدن، چنان بود که آنها با تمام وجود به استقبال این نوع مناسبات با نسل جدید و جوان توده‌ای رفتند. آنها در تداوم این ارتباط، آنچه را داشتند، دیده بودند و اندوخته بودند، در دامان نسل جوان حزب گذاشتند. یادبودها، خاطرات و یادمانده‌های این دوران، برای بسیاری از توده‌ایها، که جان به سلامت برده‌اند، جان‌نشین‌تر از آنست که بتوان آنها را فراموش کرد!

یورش به حزب توده ایران، فروپاشی اتحاد شوروی و قتل عام زندانیان سیاسی از جمله اکثریت نزدیک به مطلق رهبری حزب توده ایران- تزلزلی را در ایمان، اعتقاد و حتی عواطف برخی از به اسارت درنیامدگان حزب توده ایران، در مهاجرت موجب شد، که کم از تزلزل‌های مشابه در زندان‌های جمهوری اسلامی نبود. از میان آنها که پشت به حزب کردند، تنی چند، از یادمانده‌های آن شوق دیدار و مهربانی و پیکار در سالهای پیش از یورش به حزب، خنجری ساختند برای نشانند در پهلوی حزب توده ایران! از میان این پشت به حزب کردگان، که دست دانش، مهربانی و معلمی رهبران نامدار حزب را بر سر خویش داشتند، در سالهای یورش و مهاجرت، دو تن بیش از دیگران میدانداری کردند: "عبدا لله شهبازی" و "شیوا فرهمند راد". اولی در زندان جمهوری اسلامی و دومی در مهاجرت.

این دو، آنچه را آموخته بودند، به تیغی تبدیل ساختند در دست زنگی مست! دریغ و صد افسوس از گشاده رویی، مهربانی، انسان دوستی و فراخ اندیشی زنده یاد احسان طبری! که هر دو، در کنار او و با یاری او چیزی آموختند و نامی یافتند!

از آنچه عبدا لله شهبازی، در تهران بدان سرگرم است و مرکبی که او قلمش را در آن فرو می‌برد، اطلاع منتند و آشکاری وجود ندارد؛ نام و نشانش را آشکار نمی‌کند. می‌گویند: شرم دارد!

آنچه، این دیگری در مهاجرت خود را بدان سرگرم ساخته، آشکاراست. شرمش نیز درهمان حد و حدودی است، که در نامگذاری نوشته‌هایش مراعات می‌کند: "ف.شیوا"

ابتدا، با همان موج اولیه‌ای پشت به حزب کرد، که بابک امیرخسروی براه انداخت. مدتی امیرخسروی را از "بسوی ارانی" تا "بسوی آزادی" همراه کرد و بعد هم پناه به خویشتن خویش را به این همراهی ترجیح داد. حاصل غوطه خوردنش در موجی که بابک امیرخسروی در حزب ایجاد کرد، کتابی‌است بنام "با گام‌های فاجعه" و حاصل پناه گرفتنش در سنگر خویشتن خویش، کتاب تازه‌ایست با نام "از دیدار خویشتن". در کدام ساحل لنگر خواهد انداخت؟

کیهان لندن، از کتاب تازه‌اش، ستیز با حزب توده ایران و ناسپاسی او در حق احسان طبری را بیرون کشیده و به تمجید از نویسنده کتاب، نقدی را منتشر ساخته‌است. ای کاش خودش هم بداند، که این تمجید، پیش از آنکه از حب "علی" باشد، بغض "معاویه" را همراه دارد! تطب نمای رسیدن به آن ساحل را، برابرش گرفته‌اند؟

"ف.شیوا" در کتاب تازه‌اش، بارها از "آذر طبری"، جملات و اظهار نظرهائی را نقل می‌کند. او شاید نداند، که از آذر طبری نقل است، که همیشه درباره "ف.شیوا" می‌گفت: «این جوان به همان اندازه که در خواندن و نوشتن با استعداد است، در کار حزبی و ... بی‌استعداد و... است!»

آن تطب نما را، کیهان لندن، با همین شناخت، برابر "ف.شیوا" نگرفته‌است؟

نگاهی به کتاب تازه "شیوا فرهمند راد"

کتاب تازه‌ای که "ف. شیوا" منتشر کرده، ظاهرا، نوشته‌هائی باید باشد، که زنده یاد احسان طبری در سالهای رابطه با "ف.شیوا" برای او تحریر کرده و یا بصورت نوشته در اختیارش گذاشته، تا پس از درگذشتش منتشر کند. "ف.شوا" در مقدمه مفصلی که بر این نوشته‌ها افزوده، خود را امانت‌داری صادق معرفی کرده، که به وصیت زنده یاد طبری عمل کرده و یادداشتهایش را منتشر ساخته‌است.

این امانت داری به چند دلیل بی‌اعتباراست:

۱ـ اگر تمامی ادعاهای "ف.شیوا" درباره امانت داری و اجرای وصیت زنده یاد احسان طبری، درست هم باشد، این امانت داری تا وقتی اعتبار داشته، که امانت‌دار توده‌ای بوده‌است، نه ضد توده‌ای! احسان طبری به یک ضد توده‌ای اعتماد کرده بود؟ قطعا نه!

این امانت داری زمانی بی‌اعتبارتر می‌شود، که "ف.شیوا" برداشت‌ها، دیده‌ها و حتی خصوصی‌ترین گفته‌ها و شنیده‌ها و برداشت‌های خود را، لابلای مطالب کتاب و با هدف ستیز با طبری و حزب توده ایران گنجانده‌است. واقعا از این امانت دار باید پرسید: نقل فلان داستان رایج در فلان کشور سوسیالیستی، در فلان میهمانی خصوصی، و یا میزان و نحوه غذا خوردن این و آن و ... بقصد امانت داری در لابلای این باصطلاح خاطرات جا سازی شده‌است؟ طبری و آنچه که "ف. شیوا" مدعی آموختن از او می‌باشد، یعنی همین یاوه نویسی‌ها؟ چگونه می‌توان آن‌ها را که در زیر شدیدترین شکنجه‌های روحی و جسمی قرار داشتند، با کسانی که در مهاجرت اینگونه و در حد بازجوهای طبری شکستند، مقایسه کرد؟

کتاب، شامل مقدمه‌ای ۴۰ صفحه‌ایست، که طی آن "ف. شیوا" زحمت جمهوری اسلامی را برای اثبات اینکه کتاب "کج راهه" را خود طبری و به طیب خاطر نوشته، کم کرده‌است. سپس، در ۱۶۰ صفحه باقی مانده، نوشته هائی پراکنده از احسان طبری نقل شده‌است، که اظهار نظرها و خاطرات شخصی "امانت دار" نیز بدان اضافه شده‌است!

چند نکته درباره اظهار نظرهای "ف. شیوا" و نکاتی درباره نوشته‌های زنده یاد طبری، باید بتواند ماهیت کوشش‌هائی از آن دست را، که "ف. شیوا" بدان دست زده و واقعیات نوشته‌های طبری روشن کند:

آقای فرهمند راد ("ف. شیوا") هر آنچه را شنیده و یا حدس زده، سندی معتبر تلقی کرده و در خلوت خود آنرا برگی از تاریخ یافته‌است! برهمین اساس است، که او، متکی به رفت و آمدهایش به برخی خانه‌هائی که جلسات رهبران حزب در آنها تشکیل می‌شده، داستان‌هائی را درباره تاریخ یورش به حزب و دستگیری رهبری حزب در کتابش سرهمبندی می‌کند. "ف. شیوا" فراموش می‌کند و یا اساسا با جامعه و رویدادهای آن ارتباط ندارد، تا بداند، از جمع رهبران حزب، تعدادی آزاد شده و در تهران بسر می‌برند. برپایه همین بی اطلاعی و نداشتن کنجکاوی لازم یک محقق است، که او نمی‌داند، حتی جزئیات مسائل مربوط تدارک یورش به حزب و رویدادهای

پس از یورش، برای آنها که به حزبشان علاقمندند و دفتر آنرا مانند او نبسته‌اند، روشن است. مقایسه این اطلاعات با آنچه که "ف. شیوا" بعنوان کشف و الشهود در کتابش نوشته، هیچ نوع همخوانی ندارد. چند تنی از رفقای توده‌ای، که در ابتدای خروج از کشور، با "ف. شیوا" بوده‌اند، با خواندن کتابهای وی، به راه توده نوشته‌اند، که فلان نقل قول و یا فلان حرف را ما در بدو ورود، در جمع محدود خودمان مطرح کردیم و بعدا هم فهمیدیم غلط بوده‌است، اما "ف. شیوا" همین حرفها را، درکتابش سند معرفی کرده است!

این بی دقتی و سرهم وصل کردن شنیده‌ها، در این حدود نیز محدود نیست. برخی اسامی که در کتاب ذکر شده(از جمله عباس ندیم) غلط است و اطلاعاتی که درباره برخی افراد(از جمله حیدرمهرگان-رحمان هاتفی- عنوان می‌شود، اساسا درست نیست.

برخی از نوشته‌ها و تحریرهای زنده یاد طبری، که در اختیار "ف. شیوا" قرار داشته ویا دارد، می‌توانست، پس از ویرایش، تدقیق اطلاعات و حفظ پیوند آنها با رویکرد وسیع روشنفکران ایران، پیش از کودتای ۲۸ مرداد، به حزب توده ایران، سیاسی درخور این زحمت را همراه داشته باشد، اما آنچه که او اکنون با این آثار کرده، نه در خور ستایش، که در حد سرزنش است!

"ف. شیوا" به گفته خودش، بارها شرح جانگاه مهاجرت و پیامدهای تلخ آن: فروغلطیدن این و آن، ناامیدی نسبت به خیزش دوباره جنبش، خود محوری‌ها، جاه طلبی‌ها، اختلافات، رقابت‌ها، کوچک شدن آرزوها و... را از زبان احسان طبری و بعنوان عوارض مهاجرت سیاسی شنیده‌است. رویدادهای مربوط به این دوران جانگاه بنا به شهادت "ف. شیوا" چنان بوده، که احسان طبری از یادآوری آن پیوسته گریزان بوده و بارها تاکید می‌کرده‌است، که «حاضر نیست یکبار دیگر به مهاجرت برود». ایکاش "ف. شیوا" با همه استعداد خود برای یادگیری، به خاطرات تلخ طبری از مهاجرت اندیشیده بود، که اگر چنین کرده بود، سرنوشتی اینچنین نداشت که اکنون، در مهاجرت دارد و همطراز منتشر کنندگان و اعتراف گیرندگان "کج راهه"، کتاب منتشر کند!

آنچه از طبری باقی مانده!

برخلاف ادعاهای "شیوا فرهمند راد"، همه نوشته‌هائی که او مدعی است، احسان طبری بصورت انحصاری در اختیار او گذاشته تا بعد از مرگ منتشر کند، دارای این وزن و اعتبار نیستند. واقعیت اینست، که بخشی از این یادداشت‌ها و خاطرات -و اتفاقا بخش خواندنی و تاریخی آن- پیشتر نیز توسط زنده یاد احسان طبری، مشروح تر و دقیق تر، طی دو نوبت پرسش و پاسخ در سال ۵۸ در ایران ضبط شده و صدها نسخه از آن در اختیار توده‌ای‌ها بوده‌است. تعجب آور است، اگر "ف.شیوا" که هم خودش می‌نویسد و هم دیگران تائید می‌کنند، که یکی از مسئولین ضبط برنامه‌های پرسش و پاسخ‌ها بوده‌است، از این امر اطلاع نداشته باشد!! بنابراین، او در اینجا نیز برای گرم کردن بازار نوشته هایش، نه تنها اشاره ای به این پرسش و پاسخ ها نمی‌کند، بلکه هیچ زحمتی را برای تلفیق و تدوین آن پرسش و پاسخ ها و این یادداشت‌ها به خود نمی‌دهد. درهمین پرسش و پاسخ‌ها، شرح جالبی از نظرات استالین درباره مائو، آخرین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی که مائو در آن شرکت کرد، درباره هوشی مین و ... وجود دارد، که واقعا هم دانستنی و تاریخی است. همچنین است، نظرات احسان طبری درباره نخستین کنگره نویسندگان ایران، که طبری جوان در آن سخنرانی کرد!

اگر ارزشی برای کتاب "ف. شیوا" بتوان قائل شد و بخش‌هائی از آن را خواندنی یافت، همان چند ده صفحه‌ایست، که نظرات زنده یاد طبری در کسوت یک فیلسوف، شاهد سیاسی و منتقد هنری، درباره نیما، صادق هدایت، خانلری، استالین و... به قلم و زبان خود وی طرح شده است. با این برداشت از کتاب "ف. شیوا" و ارزش نظرات هنری و سیاسی احسان طبری است، که "راه توده" تصمیم گرفته‌است، با خلع "ف. شیوا" از امانت‌داری آثار احسان طبری -بدلیل ترک حزب و قرار گرفتنش در برابر حزب توده ایران- خود این بخش از نظرات احسان طبری را بتدریج منتشر سازد و بقیه کتاب او را برای ضد توده‌ای‌ها و دشمنان احسان طبری و مشوقان این نوع آثار در کیهان لندن باقی گذارد. احسان طبری افتخار حزب توده ایران است و محل انتشار آثارش نشریات توده‌ایست!

بخش نخست یادداشت‌ها و خاطرات باقی مانده از احسان طبری را، با "هدایت و طبری" شروع می‌کنیم، که نثر روان و داستان گونه و چهره نگاری طبری دراین یاد داشت کوتاه، سروگردنی از همین نوع چهره نگاری‌ها به قلم "بزرگ علوی"، "جمالزاده" و...برتراست!

این یادداشت‌ها، حضور و سایه بلند طبری را بر سر نامداران ادبیات و هنر معاصر ایران نشان می‌دهد!

"صادق هدایت" به نگارش "احسان طبری!

صادق هدایت شاید به علت گیاه خوارش مردی لاغر اندام و شکننده بود. میانه بالا بود و سپید تابه، با چشمانی گیرا در پس عینکی که روی بینیش کمی به زیر می لغزید. تا پیش از ساعت ۸ بعد از ظهر که از آن پس گیلاسی دو یا سه مشروب می خورد و شنگول می‌شد، مردی کم سخن و عبوس بود و تا حدی تاثیر خود بگیری در بیننده باقی می‌گذاشت، ولی این تنها "چنین به نظر می‌رسید" و از درون، مردی بی‌ادعا و متعادل و حتی خجالتی و تهی از اعتماد به نفس بود.

من هدایت را به کمک نوشین شناختم. پاتوق روزانه او ابتدا کافه لاله زار و سپس کافه فردوس و پاتوق شبانه اش کافه‌رستوران کنتینانتال بود. این دو کافه در خیابان اسلامبول قرار داشتند که در آن ایام خیابان معتبر و گردش گاه تهران بود.

هدایت آشنایان فراوان ولی دوستان معدود داشت: دوستان روزش افرادی بودند که با او رابطه هنری و منطقی داشتند. دوستان شبش افرادی بودند که با او در عیش و نوش هم راهی می‌کردند. عیش و نوش هدایت وسوسه دوستان شبش بود. اما آشنایان فراوان هدایت از همه نوع بودند. گاه با او بر سر میز کافه ساعتی می‌نشستند و این را برای خود نوعی مزیت معنوی می شمردند. پس ازمرگ هدایت، هر سه گروه خود را از دوستان نزدیک هدایت معرفی کردند و هر کدام خواستند سخن گوی او باشند و هر کدام دیدگاه خود را تنها دیدگاه درست در باره او شمردند. به همین جهت این همه چهره‌های گوناگون و حتی متضاد از هدایت رسم شده که گاه خلاف واقع است. هر کسی از ظن خود یار او شد و هدایت خاموش، هدایت طنزگو، هدایت نویسنده، هدایت انسان پرتحمل، به قول خود مانند اسب‌های گاری "علویه خانم" در جاده خراسان بود که همه مسافران را با خود می‌کشید و می‌برد. این تشبیه را خود او زمانی پس از انتشار داستان بلند "علویه خانم" به من گفت. در حالی که نگاهش در پس عینک تابشی داشت، پرسید:

ـ مرا در این کتاب شناختی؟ من جواب پرتی دادم. گفت:

ـ نه! نه! من آن اسب‌ها هستم که زیر قنوت سورچی باید رجاله‌های این جامعه را با خودشان ببرند.

چه تشبیه دردناک، پر از غرور و زیبائی! من روزها تحت تاثیر این تشبیه هدایت بودم.

هدایت هرگز عضو حزب توده ایران نبود. بینش فلسفی او به "سورن کیرکه گارد" و "ژان پل سارتر" نزدیکی داشت. "فرانتس کافکا"، نویسنده آلمانی زبان چک را بسیار می پسندید و دوست می‌داشت. ذاتا بدبین بود. زندگی را نوعی تحمیل بیولوژیک طبیعت می‌دانست. خودکشی را، که چند بار در زندگی آن را آزموده بود، پاسخ شایسته انسان به این تحمیل طبیعت می شمرد. تلخی و اندوه مفرورانه‌ای در روانش رخنه داشت. گوشه لبانش را طنز مرموزی می‌پیچاند. به نظر می‌رسید که "کافکا" این محکومیت گوسفندانه تبار انسانی را بیش از همه درک کرده‌است.

با این حال، به علت نفرتش از خانوان پهلوی، به حزب ما، به مثابه یک حزب ضد سلطنت علاقه یافت. خود او پس از سقوط رضا شاه، اسکناس همه را از آن‌ها می‌گرفت و برای "پدر شاخ دار" دو شاخ دیوآسا می‌کشید!. علت محبت او به حزب تنها این نبود، به علاوه بسیاری از رهبران آن روز حزب را از نزدیک می‌شناخت و با برخی از آنها سابقه دوستی و آمیزش داشت. لذا خود را از شهریور ۱۳۲۰ تا عزیمت پایانی‌اش به اروپا در ۱۳۳۰، با برخی دوران‌های رکود و سردی، در اختیار حزب گذاشته بود.

دوران سردی و رکود، پس از شکست جنبش دمکراتیک آذربایجان در رسید. کسانی او را به شدت علیه حزب تحریک می‌کردند و موفق شدند در مقدمه کتاب "گروه محکومین" ترجمه حسن قائمیان، او را به نگارش طعنه‌های آشکاری علیه سوسیالیسم وا دارند. بعدها این دوران گذشت و بار دیگر به حزب و دوستان حزبی‌اش روی خوش نشان داد و پی برد که در کار آن‌ها خدعه‌ای نیست و نه هر نیت و تلاش صادقانه‌ای ازقرعه پیروزی بهره مند است.

هدایت در زندگی شبانه خود آدم تازه‌ای بود: جغد گوشه‌نشین، به شمع جمع و بلبل داستان سرا بدل می‌گردید. نیروی اختراع او در طنز به حد دها، می‌رسید. با ارتجال حیرت آوری یک فرد را با یک طنز خود نابود می‌کرد. از سحر وحشتناک خنده، خنده دیگران و یا خند خود، با ظرافت و مهارت اعجاز مانندی استفاده می‌نمود. صبحی مهتدی، شاید بعد از هدایت بیش از همه طنزگویان اطرافش در این بدیهه گوئی خنده‌آور، (بقیه در ص ۳۷)

نگاهی به نشریات ارتجاع و بازار

چاپلوسی مطلقه در خدمت حکومت مطلقه!

سرمایه‌داری تجاری-بازاری و ارتجاع مذهبی-روحانی در جمهوری اسلامی، هر کدام دو نشریه ارگان دارند. این چهار نشریه در یک تقسیم کار غیر رسمی اما آشکار، علیه تحولات مثبت در جامعه، دفاع از موقعیت نمایندگان خود در حاکمیت، تقویت مافیای "بازار-روحانیت"، ستیز با آزادی‌ها و آزادیخواهان فعالیت می‌کنند.

دو نشریه وابسته به سرمایه‌داری تجاری-بازاری "شما" و "بنیاد" نام دارند، که اولی ارگان حزب "موتلفه اسلامی" است و دومی ارگان مطبوعاتی بنیاد مستضعفان، که هر دو هفته نامه هستند. دو روزنامه بلندگوی ارتجاع مذهبی-روحانی "رسالت" و "کیهان" هستند که روزانه منتشر می‌شوند.

تعیین و تفکیک نقش این چهار نشریه از دیگر نشریات متمایل به این طیف در جمهوری اسلامی، هرگز به معنای آن نیست، که نشریات و روزنامه‌های دیگری در جمهوری اسلامی وجود ندارند، که به نوعی مدافع اندیشه‌ها، پایگاه اقتصادی و نقش طیف نامبرده شده در بالا، در جمهوری اسلامی نباشند. بعنوان مثال، هفته نامه‌هائی نظیر "ارزش‌ها" و یا روزنامه‌هائی نظیر "جمهوری اسلامی" با حفظ برخی فاصله‌ها، در صف مخالفان تحولات مثبت در ایران، نقش یاور را برای چهار نشریه بالا ایفاء می‌کنند و از میان نشریات کمتر شناخته شده، اما فعال و خط دهنده در جمهوری اسلامی، که در کنار کیهان، جمهوری اسلامی، "شما" و "بنیاد" به ستیز با آزادی‌ها و مخالفت با تحولات در جمهوری اسلامی مشغولند، یکی هم نشریه "قدس" است که مستقیما توسط آستانقدس رضوی منتشر می‌شود. به این طیف نشریات، البته می‌توان نام نشریات دیگری را هم افزود، که هتاک تر، بی پرواتر و فارغ از هر چارچوب قانونی و اخلاقی هر چه بخواهند در جمهوری اسلامی می‌نویسند و انواع تحریکات را علیه آزادی‌ها، تحول خواهان و... ادامه می‌دهند و از جانب همین طیف تقویت و حمایت سیاسی، حکومتی و مالی می‌شوند. شناخته شده‌ترین نشریات در این زمینه "شلمچه" و "لثارات" هستند، که حمایت از آنها تا سازمان زندانها و شخص اسدا الله لاجوردی رئیس آن پیش می‌رود. البته این نشریات، تیراژی ندارند و اساسا فاقد کیفیت لازم یک نشریه و یا روزنامه و هفته‌نامه‌اند و مردم نیز به آنها اعتنائی ندارند؛ اما این بی‌اعتنائی مردم به آنها، به هیچ وجه دلیل بر کم نقشی اداره کنندگان و دست‌های حامی آنها در حاکمیت جمهوری اسلامی نیست؛ بلکه برعکس. اتفاقا به همین جهت، باید با آنچه که آنها می‌نویسند آشنا شد، زیرا همین نوشته‌ها، خطوط توطئه‌ها، تحریک‌ها، ترورها، شعارها و صحنه‌سازیهای ضد ملی است!

اگر نشریات ارتجاعی منتشره در قم، برخی نشریات وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و سپاه و بسیج را هم به این مجموعه اضافه کنیم، آنوقت با صحنه ستیز مطبوعاتی داخل کشور بیشتر آشنا شده‌ایم. ستیزی که بصورت بسیار طبیعی بازتاب دهنده نبردی است، که ما از آن بعنوان "که برکه" در سراسر جامعه و از جمله حاکمیت جمهوری اسلامی از آن یاد کرده و می‌کنیم.

بدین ترتیب است، که اعتقاد داریم، برای آشنائی بیشتر با این نبرد و شناخت بیشتر از ستیزی که در حاکمیت جریان دارد و تحلیل دقیق‌تری از صف آرائی انکار ناپذیری که بین جنبش مردم و طرد شدگان حاکم جریان دارد، گریزی از آگاهی و شناخت بیشتر از نقش مجموعه این مطبوعات وابسته به ارتجاع، سرمایه‌داری تجاری، مافیای بازار و حجتیه نیست؛ همچنان که این گریز برای شناخت مطبوعات طرفدار تحولات، مطبوعات منعکس کننده دیدگاه‌های طیف گسترده چپ مذهبی و غیر مذهبی نیست. بدین ترتیب است، که بنظر ما، آشنائی با مطبوعات داخل کشور، در واقع مقدمه آشنائی دقیق‌تر از کارزاری است، که در داخل کشور جریان دارد.

تلاش راه توده در تمام سالهای گذشته برای آگاهی از مواضع و مطالب نشریات داخل کشور، تقویت این شناخت در مهاجرت و بویژه در میان هواداران حزب توده ایران در خارج از کشور است. آنچه را در زیر می‌خوانید، از میان نشریات وابسته به طیف یاد شده در بالا برگزیده‌ایم، که بصورت بسیار طبیعی، واکنش و نقش این مطبوعات در رویدادهای اخیر و همچنین انتخابات ریاست جمهوری است.

برای آشنائی بیشتر با دیدگاهها و نقشی که این مطبوعات در جمهوری اسلامی دارند، آماج‌های اساسی مورد ستیز کنونی بین جنبش مردم و ارتجاع بازاری- روحانی در جمهوری اسلامی را مستقلا برگزیده‌ایم:

چاپلوسی مشمئز کننده!

نشریه "شما"، ارگان موتلفه اسلامی، با کپی‌برداری از بولتن ویژه دربار شاهنشاهی، با همان اصطلاحات و لفات و القابی که برای شاه از آنها استفاده می‌شد، فرهنگ شاه ستائی را به بهانه دفاع از رهبر کنونی جمهوری اسلامی و "ولایت فقیه" در جمهوری اسلامی ترویج کرده و مروج آنست. جمعیت موتلفه اسلامی تلاش می کند، بساط جمهوریت را در جمهوری اسلامی برچیده و حکومت "ولایتی" را با همان ساختارهای شاهنشاهی جانشین آن کند. سران این جمعیت در زمان شاه نیز مخالفتی با نظام شاهنشاهی نداشتند، تنها طلبشان از دربار پهلوی تقویت بازار سنتی و سرمایه‌داری تجاری سنتی از یکسو و ترویج سنت‌های ارتجاعی مذهبی بود. به همین دلیل نیز، آنها پیوسته با آیت ا لله هائی نظیر شریعتمداری، گلپایگانی و مرعشی، در جمهوری اسلامی بیشتر نرد عشق می‌باختند، تا روحانیونی نظیر آیت ا لله خمینی، آیت ا لله مطهری، آیت ا لله طالقانی، و اگر کمک مالی و سهم امامی هم در اختیار این روحانیون می گذاشتند، برای آینده نگری بود و نه بیش از آن. به همین دلیل است که آنها در سالهای اول پیروزی انقلاب بیشترین مخالفت را با نظرات اقتصادی آیت ا لله خمینی، دولت میرحسین موسوی و آزادیهای برخاسته از انقلاب داشتند. مدیر مسئول ارگان این طیف در زمان حیات آیت ا لله خمینی، آیت ا لله آذری قمی بود، که در مجلس خبرگان پس از درگذشت آیت ا لله خمینی، نیز طرفدار جانشینی آیت ا لله گلپایگانی به جای وی بود. این طیف، همانگونه سلطنت مقتدر و حامی بازار را پیش از انقلاب می‌پسندیدند، امروز نیز حکومتی "ولایتی" شبیه سلطنت مقتدر را به وضع کنونی، که از نظر آنها حکومت هرج و مرج است، ترجیح می‌دهند و مدل مورد نظر آنها "ولایت نشین ایران" است که شبیه "امیرنشین" کویت و یا "طالبان" افغانستان است. حالا با فرهنگ شاهنشاهی و سلطنت پرستی موتلفه اسلامی به قلم سران این جمعیت و به بهانه دفاع از رهبری و ولایت فقیه آشنا شویم.

* از سر مقاله دبیراجرائی موتلفه اسلامی در "شما" ۲۰ آذر ۷۶ و بمناسبت برگزاری کنفرانس اسلامی:

«...اجلاسیه به برکت حضور ولی امر مسلمین متبرک شد. سخنان حضرت آیت ا لله العظمی خامنه‌ای و سخن ولایت، که سخن امامت و امت اسلامی و نیاز جهان اسلام و مسلمین جهان بود، برفضای اجلاسیه پرتو افکند... استقبال سران و مسئولان کشورهای اسلامی از سخنان پیامبرگونه رهبر انقلاب اسلامی و مرجع شیعیان... رهبر مستضعفان جهان... معظم‌له گفتند...»

اسدا لله بادامچیان، عضو سابق سازمان مجاهدین خلق و تواب این سازمان دردوران شاهنشاهی، که اینگونه چاپلوسانه پشت رهبر جمهوری اسلامی پناه گرفته و بعنوان مدیر مسئول "شما" سرمقاله برای ارگان مرکزی موتلفه اسلامی نوشته، مانند هر چاپلوس دیگری، دیکتاتورمآبانه برای سه سال آینده کنفرانس اسلامی و دولت خاتمی تعیین تکلیف کرده است. او ناطق نوری نامزد شکست خورده انتخابات ریاست جمهوری و آیت ا لله یزدی، رئیس توطئه گر قوه قضائیه را شریک ریاست سه ساله خاتمی کرده و این دو چهره وابسته به موتلفه اسلامی را، که در ایران توسط مردم طرد شده‌اند، شریک ریاست سه ساله خاتمی بر کنفرانس اسلامی کرده‌است. اینکه کسی برای این نوع پیشنهادها و خواب و خیال‌های مضحک اسدا لله بادامچیان ارزش و اعتباری قائل نیست، یک سوی ماجراست، و اینکه موتلفه اسلامی به این ترتیب به مردم دهن کجی کرده و دو چهره طرد شده مردم ایران را اینگونه بی پروا مورد حمایت خود اعلام می‌کند، سوی دیگر ماجرا. اسداله بادامچیان، در ادامه چاپلوسی‌هایش از علی خامنه‌ای، متکی به سخنرانی او در این اجلاس پیشنهاد و تکلیف می کند:

پیشنهاد می‌شود: «مجلس نمایندگان مجالس کشورهای اسلامی با همکاری حجت الاسلام ناطق نوری، ریاست مجلس و نمایندگان ملت در اسرع وقت آغاز شود. با همکاری ریاست محترم قوه قضائیه حضرت آیت ا لله یزدی، ترتیب راه اندازی و تشکیل دیوان داوری اسلامی با دعوت از مسئولان دادگستری و قوه قضائیه کشورهای عضو داده شود و بازار مشترک اسلامی هر چه زودتر تشکیل شود.»

(البته، پیشنهاد سوم، همان کیسه‌ایست که بازار و موتلفه اسلامی برای بازار کشورهای اسلامی دوخته‌اند و همه آن چاپلوسی‌ها و این پیشنهادهای جهانی، برای پرکردن همین کیسه‌است!)

به قلم همین مدیرمسئول که توه قضائیه کنونی جمهوری اسلامی با مشاورت او اداره می‌شود، بباز هم به نقل از نشریه "شما" تاریخ ۲۷ آذر، باز هم بخوانیم: «...اجلاسیه سران کشورهای اسلامی، در تهران، علیرغم همه فتنه‌ها و ترفندها، نشان داد که ملت بیدار ایران اسلامی، به رهبری نائب امام زمانش، خامنه‌ای، توانسته است ترفندهای دشمنان را باطل سازد و نمونه درخشانی از امامت عدل علی و مهدی را به تجلی درآورد.»

گل ها را حضرت زهرا زد!

عوامفریبی و چاپلوسی را، این بار از قلم سردبیر نشریه "شما" و در ارتباط با فتنه‌ای که بازندگان انتخابات در شهر قم براه انداختند و در ستیز با انگیزه‌های اصلی شادی مردم برای راه یافتن فوتبال ایران به جام جهانی، بخوانید:

"شما"۱۳ آذر: «...تاکید روی ۲۰ میلیون رای و عنوان ساختن "دوم خرداد"، همسوئی با جریانات ضد نظام و خائنی است که اخیرا بر امام المسلمین (منظور خامنه‌ایست و انتقادهای آیت ا لله منتظری ازعملکرد او) خروج کردند... مسئولین اجرائی و قضائی باید با برخورد قاطع با خائنین و آتش بیاران معرکه (منظور آیت ا لله منتظری است) به وظیفه خود عمل کنند... پاداش توالی ملت به ولایت را خداوند متعال در میدان فوتبال استرالیا به جوانان عزیز کشور ما عنایت کرد، همان جوانان فوتبالیستی که در نیمه بازی با توسل به حضرت زهرا پیروزی خود را از خدا می‌خواهند و همه کارشناسان خبره ورزش (که لابد اسدا لله لاجوردی، اسدا لله بادامچیان، حبیب ا لله عسگراولادی و علی اکبرپرورش هستند) باور دارند که این پیروزی را خدا به ملت ایران داد.»

هدف از این همه چاپلوسی چیست؟

ساده ترین سئوالی که در ارتباط با این ستایش مشمئزکننده، عوامفریبی و چاپلوسی سران بازار و حزب موتلفه اسلامی به اذهان می آید، آنست که: برای چه؟

نشریه عصر ما، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در این رابطه، بدرستی اشاره‌ای دارد، که ما نیز بارها در "راه توده" آنرا با صراحت و در ارتباط با انگیزه دفاع مطلقه بازار و ارتجاع مذهبی از ولایت مطلقه فقیه عنوان کرده‌ایم. عصرما می‌نویسد، که جناح راست سنتی با حادثه آفرینی‌ها و سپس راه انداختن جنجال دفاع از ولایت فقیه می‌خواهد به رهبری کنونی جمهوری اسلامی اینگونه تفهیم کند، که موقعیت او متزلزل است و یگانه جریانی که از او دفاع می کند، همانا راست سنتی است و به همین دلیل نیز باید رهبری از آن دفاع کند!

البته راه توده عقیده دارد، که این دفاع انگیزه‌های پر قدرت دیگری نیز دارد، که عصرما یا هنوز به این نتیجه نرسیده و یا اگر هم رسیده عنوان ساختن آنرا صلاح نمی‌داند. از جمله این انگیزه‌ها، همانا عملکرد و موضع گیری‌های رهبر کنونی جمهوری اسلامی در راستای خواست‌های طیف بازار و روحانیت ارتجاعی است. آنها بدین ترتیب و با دفاع از ولایت مطلقه، در حقیقت از حکومت مطلقه خود در جمهوری اسلامی دفاع می‌کنند. بنظر ما بمحض آنکه موضع گیری‌های رهبری کنونی جمهوری اسلامی سمت و سوی دیگری، جدا از خواست طیف کنونی مدافع ولایت مطلقه فقیه اتخاذ کند، همین طرفداران مطلقه به مخالفان مطلقه وی تبدیل خواهند شد!

رفیقدوست، آیت ا لله منتظری را ساده لوح می شناسد!

همزمان با حوادث نفرت انگیز قم و حمله به خانه آیت ا لله منتظری، از طرف بنیاد مستضعفان، چند مراسم با حضور تعدادی از جانبازان دستچین شده برگزارشد. یکی از این مراسم، با حضور علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی و دیگری با حضور ناطق نوری، رئیس مجلس اسلامی برگزار شد و سومین آن در آرامگاه آیت ا لله خمینی. در دو مراسمی که با حضور رهبر و رئیس مجلس برگزارشد، محسن رفیقدوست، مطابق عکس‌ها و گزارش‌هائی که در نشریه "بنیاد" انتشار یافته، شانه به شانه آنها در مراسم حضور داشته‌است. در شماره ۱۳۲ نشریه "بنیاد" در کنار عکسهائی از رهبر جمهوری اسلامی و محسن رفیقدوست (متهم اصلی پرونده دزدی ۱۲۳ میلیارد تومانی) گزارشی نیز منتشر شده است. در پایان این گزارش، بنیاد مستضعفان و رفیقدوست برای آیت ا لله منتظری اینگونه خط و نشان کشیده و تکلیف روشن کرده‌است: «...در پایان این مراسم (مراسمی که رهبر جمهوری اسلامی در آن حضور داشته) جانبازان با سردادن شعارهائی (که از قبل به آنها دیکته شده!) حمایت خود را از ولایت مطلقه فقیه وحضرت آیت ا لله العظمی (رفیقدوست خود درجه اجتهاد و اعلمیت صادر کرده!) خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اعلام داشتند و حرکت‌های اخیر عناصر ساده لوح را محکوم کردند. (این همان محکومیتی است که خود بنیاد نیز مجری آن شد و دسته‌های اوباش حقوق بگیر بنیاد مستضعفان خانه آیت ا لله منتظری را به قول خود فتح کردند و حوادثی تاریخی را بوجود آوردند، که شرح بخشی از آن در نامه خانم اعظم طالقانی و خود آیت ا لله منتظری که در شماره ۶۷ راه توده چاپ شد، منعکس است!)

تا پای جان، تا پای کودتا!

چاپلوسی توام با خط و نشان نظامی که محسن رفیقدوست برای جنبش آزادیخواهی مردم ایران می‌کشد، خود فصل جداگانه‌ای، که همراه با نقش او در کمیته‌های انقلاب، زندانها، شکنجه گاهها، وزارت اطلاعات و امنیت، گروههای فشار، اختلاس، سرقت‌های تاریخی، خانه‌های تیمی کنونی بنیاد برای دستگیری و شکنجه و سرانجام جناحبندی نظامی در بسیج و سپاه پاسداران باید بررسی شود. فراخوان او از سپاه پاسداران برای ورود به صحنه، سخنان و جارتی که بسیار فراتر از سن و سال و سابقه اوست، در ارتباط با امثال آیت ا لله منتظری و سرانجام کنار زدن پرده‌ها و عنوان ساختن دفاع از ولی فقیه کنونی و نه اصل ولایت فقیه، همگی نکاتی است که توجه دقیق به آنها، برای شناخت اوضاع کنونی جمهوری اسلامی، جناحبندی‌ها، خطراتی که جنبش مردم را تهدید می‌کند و مافیای پرقدرت مالی-سیاسی حجتیه و بازار ضرورت دارد. در پشت آن چاپلوسی از رهبر کنونی جمهوری اسلامی که در بالا و به نقل از گزارش مراسم دیدار با جانبازان خواندید، اکنون از همان شماره نشریه "بنیاد" نطق و رهنمودهای نظامی-سیاسی رفیقدوست را، در پناه آن چاپلوسی بخوانید:

«... کسانی که ولایت فقیه را قبول دارند، اما ولی فقیه را قبول ندارند (اشاره به سخنان آیت ا لله منتظری و انتقادهائی که از عملکرد و همسوئی علی خامنه‌ای با موتلفه اسلامی و روحانیون مرتجع عضو جامعه روحانیت مبارز در جمهوری اسلامی زمزمه می‌شود) کافر هستند و در مسلمانی خود باید شک داشته باشند. من اولین کسی هستم که تا پای جان می‌ایستم. من و اغلب مبارزان سیاسی (او خودش را در این صف مبارزان قرار می‌دهد) از سال ۴۰ به بعد با منتظری و یاند مهدی هاشمی آشنا شدیم و همواره مرام و مشی او با خط اصیل حضرت امام خمینی جدا و متفاوت بود. در سال ۶۵ در مجلس خبرگان جو حاکم به گونه‌ای بود که اظهار نظر در مخالفت با قائم مقامی منتظری عملا غیر ممکن بود، تا موضع به جرایم یاند هاشمی و حمایت منتظری از آن کشید. سپاه پاسداران بر اساس قانون اساسی مکلف است، در هر زمان و در هر گوشه‌ای از ایران، تعرضی به ساحت ولایت فقیه یا ولی فقیه انجام شود، به میدان بیآید!»

اینگونه تعیین تکلیف کردن برای نیروهای نظامی، صدور فتوای مذهبی، شهادت درباره مجلس خبرگان و... از سوی کسی که تا انقلاب ۳۰ و چند سال بیشتر نداشته و همه خدمت انقلابی اش در رانندگی اتومبیل حامل آیت ا لله خمینی از فرودگاه به بهشت زهرا و خدمات پیش از انقلابش، عمدتا صرف دلالی در میدان تره بار تهران بوده، متکی به کدام پشتوانه است؟ ما می‌گوئیم: همان نقدینگی عظیم بازار، حمایت حجتیه، تشکل موتلفه اسلامی، وابستگی روحانیون به بنیاد، بودجه محرمانه برای جرب کردن دهان فرماندهان سپاه و بسیاری از روحانیون و...

کدام سند و مدرکی مستند تر از همین نطق رفیقدوست، برای پیگیری توطئه‌های کودتائی علیه دولت کنونی، انتخابات دوم خرداد و سرانجام جنبش آزادی خواهی مردم ایران؟ اگر ایران دارای یک قوه قضائیه ملی و مستقل بود، ناطق این سخنان نباید به دادگاه فرا خوانده می‌شد تا پاسخ دهد، او چه کاره‌است، که برای نیروهای نظامی تعیین تکلیف می‌کند؟ کدام پیوندها در جمهوری اسلامی وجود دارد، که آیت ا لله منتظری مورد خشم و نفرت قدیمی و ریشه‌دار امثال رفیقدوست‌هاست و علی خامنه‌ای رهبری که باید تا پای جان از او دفاع کرد. رفیقدوست از علی خامنه‌ای دفاع می‌کند و یا از موقعیت خودش؟

(همان توطئه‌ای که همگان از آن، بعنوان ترفند دقیقی یاد می‌کنند که بر اساس آن توانستند آیت ا لله خمینی را از آیت ا لله منتظری جدا کرده و او را در آخرین ماه‌های حیات آیت ا لله خمینی، که او دیگر قادر به تکلم و تمرکز نبود، بدست او از صحنه خارج کنند. این وضع جسمی و روحی آیت ا لله خمینی را هم از اظهارات هاشمی رفسنجانی که در نماز جمعه اخیرش گفت "بی سیم در بدن آیت خمینی کار گذاشته بودند تا اگر در دستشوئی و یا حمام وضع طور دیگری شد، ما با خبرشویم) می‌توان حدس زد و هم در خلال نامه‌ای که ظاهرا در ارتباط با برکنار آیت ا لله منتظری نوشته و در آن خواهان مرگ خویش شده‌است) برای مقابله با منتظری یاد می‌کنند و آیت ا لله خمینی را

در نشریات، طیف مقابل جناح راست

هفته نامه "آبان"، عمر چندانی در جمهوری اسلامی ندارد. تاکنون ۵ شماره آن منتشر شده است. انصار حزب الله، آن را متهم به جانشینی "پیام دانشجوی بسیجی" کرده اند. یعنی همان نشریه ای که در ابتدا، توسط انجمن اسلامی دانشجوئی، به رهبری مهندس حشمت الله طبرزدی منتشر می شد؛ اما خود این نشریه چنین اتهامی را تکذیب کرده است. این هفته نامه، عمدتا منتقد دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و کارشکنی های کنونی جناح شکست خورده در انتخابات ریاست جمهوری، علیه دولت خاتمی است. در همین چارچوب و به اشاره، از ماجراهای اخیر قم انتقاد کرده است. انتشار برخی اخبار مربوط به فعالیت احزابی نظیر حزب ملت ایران، نهضت آزادی ایران، انجمن های اسلامی غیر وابسته به جناح شکست خورده در انتخابات، تا حدودی به این هفته نامه هویتی مستقل از حکومت و حتی دولت می بخشد. اینکه عمر چنین نشریاتی تا کی در جمهوری اسلامی دوام آورد و پیش از فشار حکومتی، فشار اقتصادی کمر آنها را خواهد شکست یا نه؟ یعنی جداگانه دارد، اما اینکه این نشریات امروز در ایران فضای سیاسی و سنگین ایجاد شده توسط ارتجاع مذهبی و بازار را، تا حدودی می شکافند، یعنی است که حتما باید همین امروز و در چارچوب دفاع از گسترش آزادی مطبوعات در ایران بدان پرداخت. چند نمونه از موضعگیری ها و اخبار این هفته نامه را در زیر می خوانید:

ضرورت حضور احزاب در جامعه

در مراجع رسمی، نسبت به فعالیت حزبی و گروهی نگرش منفی وجود دارد، به طوری که در گزینش ها معمولا یکی از سئوالات این است که "آیا عضو حزب یا گروهی بوده‌اید؟" به این ترتیب نهادهای رسمی در دوری گزیدن مردم از فعالیت حزبی نقش دارند... جناح‌هائی از حاکمیت معتقدند در جامعه مبتنی بر ولایت فقیه، فعالیت احزاب معنی ندارد. چون همه امور در اختیار ولی فقیه است. به اعتقاد آنان، جامعه مبتنی بر احزاب در مقابل جامعه مبتنی بر ولایت فقیه قرار دارد. اصولا بر پایه این دیدگاه، حکومت اسلامی باید جایگزین جمهوری اسلامی شود و در این حکومت نباید از نظام دمکراسی غرب الگوبرداری شود، که احزاب یکی از نمود های آن است.

آقای حائری شیرازی می گوید: «در جامعه‌ی ما به جای ولایت احزاب، ولایت فقیه است...»

روزنامه رسالت، به قلم یک عضوسردبیری خود می‌نویسد: «بحث‌هائی مانند وکالت یا بها دادن به مردم و تاکید بر دمکراسی، شاید ظاهرا ربطی به آثات انقلاب نداشته باشد، اما وقتی عمیق‌تر به مساله نگاه کنیم در می‌یابیم که آنها می‌خواهند رابطه‌ی زمین و آسمان را قطع کنند»

اسدا لله بادامچیان از رهبران جمعیت موتلفه اسلامی می گوید: «اگر حزب را برای دخالت در قدرت تشکیل دهیم، کاری غیر اسلامی کرده‌ایم، فرهنگ اسلام این را قبول ندارد»

با این نوع نگرش، زمینه‌ای برای فعالیت احزاب وجود نخواهد داشت. واقعیت آن است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی دولت‌های حاکم در جهت نهادینه کردن فعالیت حزبی در ایران گام مهمی برنداشته اند و ترجیح می‌داده‌اند، مشارکت سیاسی مردم به شرکت آنها در انتخابات، راهپیمائی‌ها، نماز جمعه و... محدود شود و در این راه نیز از عامل تهییج استفاده می کرده‌اند... واقعیت این است که جناح‌های سیاسی، در جمهوری اسلامی برنامه مدونی در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ندارد و حتی در میان افراد اصلی، جناح‌ها نیز اشتراک نظر در این زمینه‌ها وجود ندارد. تغییر مواضع جناح‌ها بیانگر چنین وضعی است. جناح موسوم به راست سنتی که خود را حامل برنامه تعدیل اقتصادی دولت هاشمی رفسنجانی اعلام کرده بود، پس از مشاهده‌ی نتایج و پیامدهای منفی آن و نارضایتی مردم، درآستانه انتخابات دوره‌ی پنجم مجلس، شورای اسلامی شدیدترین انتقادها را نسبت به این سیاست مطرح کرد...

صرف نظر از موانعی که به آن اشاره شد، این سئوال مطرح است که هاشمی رفسنجانی که در مصاحبه‌اخیر خود بر ضرورت ایجاد احزاب در جامعه تاکید کرده است در ۸ سال ریاست جمهوری خود چه گام‌هائی در راه نهادینه کردن فعالیت حزبی در ایران برداشته است؟..هاشمی رفسنجانی در دورانی ریاست جمهوری را در اختیار گرفت که با پایان جنگ، کشور وارد مرحله جدیدی شده بود و حساسیت‌هائی که در زمان جنگ برای فعالیت سیاسی محدودیت ایجاد می‌کرد، از میان رفته بود. شرایط جدید اقدام‌های جدیدی را طلب می‌کرد، اما متاسفانه ایشان به "بازسازی سیاسی" جامعه توجه نکرد. در بخش مهمی از دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، مجمع روحانیون مبارز به دلیل شرایط حاکم مجبور به توقف فعالیت خود شد، به برخی گروه‌ها که می‌خواستند در چارچوب قانون اساسی فعالیت کنند، اجازه فعالیت داده نشد. برخی از نشریه‌ها که نسبت به دیدگاه‌های مورد نظر حاکمیت انتقاد داشتند، تعطیل شدند و بسیاری دیگر نیز مجوز انتشار دریافت نکردند. سخن اصلی این است که نباید طرح یک سری شعارهای زیبا، چون «اگر حزب منظمی در ایران به وجود نیآید، من نمی‌بینم که دمکراسی نهادینه شود.» و... ملاک ارزیابی باشد. باید عملکرد کسانی را که این شعارهای زیبا را مطرح می‌کنند، در دورانی که قدرت اجرائی را دراختیار داشته‌اند، ملاحظه کرد. تا زمانی که در ساختار سیاسی ایران، امکان فعالیت حزبی پیش نیآید، این امکان پیش می آید، تا شعارهای زیبا و مردم پسند مطرح شود و عملکرد به گونه‌ای دیگر باشد.

دادگاه قانون اساسیـ همین هفته‌نامه، درعنوان بزرگ صفحه نخست خود، پرسیده است «چرا دادگاه قانون اساسی تشکیل نمی‌شود؟» و در ادامه، طی تفسیری مستند به قانون اساسی و وظائف دو قوه مجریه و قضائیه، خواهان تشکیل دادگاه ویژه رسیدگی به تخلفات قوای سه گانه جمهوری اسلامی در اجرای قانون اساسی شده است.

هفته نامه "آبان" همچنین، خبر یک انتصاب سئوال برانگیز را در قوه قضائیه و خلاصه یک بیانیه دانشجوئی را منتشر ساخته‌است، که در زیر می خوانید:

دانشگاه وگروه های شبه نظامیـ انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی امیر کبیر (وابسته به دفتر تحکیم وحدت) با صدور بیانیه‌ای، ضمن تجلیل از مبارزات دانشجویان در دوران ستم شاهی، اعلام داشت: در دانشگاه آرمانی، هیچ کس به صرف داشتن عقیده و یا تبلیغ تفکر، جز آنچه به نزاعه صریح با قانون اساسی و نه نقد آن بیانجامد، مجرم نیست. ما معتقدیم همگان حق دارند آزادانه افکار و نظریات خویش را در دانشگاه‌ها مطرح کنند و کسی حق ندارد جز تفکر در برابر تفکر به مقابله با افراد و افکار بپردازد. دانشگاه عرصه جولان گروه‌های شبه نظامیان و عوامل کوک شده قدرت در بیرون دانشگاه نیست.

استانداری که متهم است...ـ محمد ضال رحیمی استاندار سابق کردستان که پرونده‌ی تخلف انتخاباتی او در شعبه‌ی چهارم دادگاه عمومی سنندج تحت رسیدگی‌است، چرا باید در مجموعه تشکیلات دستگاه قضائی حضور یابد. آقای یزدی این قدر قضاء را با سیاست قاطی نکنید!

مشکلات و موانع دولت

هفته نامه "مبین"، از جمله نشریاتی است، که در سالهای اخیر، علیرغم همه محدودیت‌هائی که جناح راست علیه آن بوجود آورد، به حیات خود ادامه داد. صاحب امتیاز این نشریه مهندس"علی محمد غریبانی" است و گرایش سیاسی آن، عمدتا متمایل به "روحانیون مبارز" و طیف چپ مذهبی است. مهندس غریبانی، با آنکه پیشتر نماینده مجلس اسلامی بود، برای انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، از سوی شورای نگهبان تائید صلاحیت نشد. مردم اردبیل علیرغم این تصمیم شورای نگهبان، در جریان انتخابات مجلس پنجم، دهها هزار رای بنام او به صندوق‌های آراء ریختند و به همین دلیل نیز انتخابات اردبیل را شورای نگهبان باطل اعلام داشت! بدنبال پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، مهندس غریبانی، استاندار استان اردبیل شد. نشریه "مبین"، علیرغم مسئولیت جدید مهندس غریبانی، همچنان و با همان مشی گذشته خود، یعنی متمایل به طیف چپ مذهبی منتشر می‌شود. این نشریه در شماره ۲۹ آذر ۷۶ خود، موانع موجود بر سر راه دولت خاتمی را اینگونه برشمرده‌است:

* ساختار بیمار و غلط اقتصادی کشور و عدم تغییر ساختاری آن؛ * کسری بودجه ۱۵۰۰ میلیارد تومانی؛ * گرانی و تورم که اکثریت افراد جامعه را تحت فشارهای اقتصادی قرار دهد و این موضوع برخی بحران‌های اجتماعی و اخلاقی را نیز به وجود آورده‌است.

از نظر اجتماعی و فرهنگی، بزرگترین مشکل دولت کنونی این است که جریان شکست خورده در انتخابات اخیر، هنوز نتوانسته خود را با سیاست‌های دولت هماهنگ سازد و لذا بعد از روی کار آمدن آقای خاتمی، سخت گیری و ایرادگیری‌های غیر منطقی نسبت به جوانان تشدید شده و سعی می‌شود مردم نسبت به دولت ناراضی شوند.

دولت می‌تواند تا حدود زیادی برمشکلات فعلی غلبه کند، به شرط آنکه صدا و سیما "عملا" از سیاست‌های دولت تبعیت کند، نیروی انتظامی خود را با

سیاست‌های ریاست جمهوری هماهنگ سازد، برای مبارزه با گروه‌های فشار و باندهای فرصت طلب، محدودیت‌های دولت برطرف شود.

برای رفع موانع، افرادی که در نظام موثر هستند باید صادقانه بپذیرند که "میزان رای ملت است" و به رای ملت نه در حرف، بلکه درعمل گردن احترام بگذارند. در صورتی که نمی‌توانند خود را به لحاظ بینش با میزان بودن رای ملت تطبیق دهند، بهتراست برای "مصلحت" نظام و مردم، از مسئولیتی را که دارند ترک کرده و بگذارند ملت مسیر خویش را طی کند. به تعبیر استاد شهید مطهری: «مردم حتی اگر اشتباه هم بکنند، به خودشان مربوط است و قیم لازم ندارند.»

گروه‌های حامی دولت و ریاست جمهوری باید بیش از پیش صفوف خویش را متحد ساخته و ضمن ارتباط نزدیک با مردم، حقایق را برای آنان بازگو کنند. مردم باید حضور خویش را در صحنه‌های سیاسی حفظ کرده و ضمن پیگیری اوضاع جاری کشور، خود را برای انتخابات آینده مجلس آماده کنند. نتیجه‌ای که مردم در انتخابات اخیر گرفتند، اگر موفق شوند در انتخابات مجلس ششم نیز آن را تکمیل کنند، گامی دیگر در جهت تحقق جامعه مدنی و حاکمیت قانون برداشته‌اند. کسانی باید مصدر امور قرارگیرند که اعتقاد به حاکمیت قانون داشته باشند!

چه کسانی از "بهار" می‌ترسند؟

هفته‌نامه "میهن" را، شاید بتوان متمایل به جناح چپ نهضت آزادی ایران معرفی کرد. در سی و چهارمین شماره این نشریه، تفسیری در ارتباط با شادی ملی مردم ایران، به بهانه راه یافتن فوتبال ایران به مسابقات جام جهانی منتشر شده‌است. عمده ترین نکته این تفسیر، یعنی بیم و هراس طیف طرد شده انتخابات ریاست جمهوری و ارتجاع مذهبی از انتخابات مجلس خبرگان را در صفحه آخر شماره ۶۷ راه توده منتشر کردیم. با توجه به اینکه این انتخابات در اردیبهشت ماه آینده قرار است برگزار شود و بسیاری از کشاکش‌های کنونی پیرامون اختیارات ولی فقیه، مقام رهبری، بیم و هراس از افزایش روز افزون نفوذ آیت ا لله منتظری در میان مردم مذهبی و..را باید مقدمات این کارزار جدید به حساب آورد، بخش‌هائی از این تفسیر هفته نامه "میهن" را در زیر می‌آوریم:

«... ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که یک برد فوتبال، ملتی را چنان به هیجان می‌آورد که برای دومین بار در سال جاری، خودی نشان می‌دهد و اگر دفعه قبل با آرامش و لبخند بر لب در حوزه‌های رای گیری پیروزی به دست آورده بود، این بار نیز یک جشن ملی چند ساعته راه می‌اندازد که هیچ کنترلی بر آن نیست، اما باز هم با آرامش و پر لبخند و سرشار از احساس پیروزی است و نیازی به گسیل نیروهای ویژه به خیابان‌ها پدید نمی‌آید، هلیکوپترها بیهوده گشت می‌زنند، خون از دماغ کسی نمی‌آید و فرماندهان عاقل نیروهای انتظامی با اطمینان به سالم بودن شور و حاکم بودن شعور ملی، نیروهای تحت امر خود را به فقط باز نگه داشتن مسیر عبور و مرور اتومبیل‌ها فرمان می‌دهند. جشن و پایکوبی حوالی نیمه شب پایان می‌گیرد و شهر ده میلیونی، سرشار از شادی و پیروزی به خواب می‌رود. این آغاز دور دیگری از زورآزمائی سیاسی بود. گویا در جریان رخدادهای عصر شنبه، نه در یک جا و دو جا، و گویا نه توسط یک تن و دو تن، بلکه همه و در همه جا پیروزی را به حساب دستگاه دولت آقای خاتمی می‌گذارند و قدردانی از قهرمانان میدان فوتبال را با حمایت از رئیس جمهور می‌آمیزند. مردم فوتبال را سیاسی کردند و پیروزی در صحنه آن را کسب پیروزی دیگری برای خودشان و دولتشان در عرصه سیاست به شمار آوردند. وارسی علل آن بماند برای بعد! کسانی که این دور از بازی را نیز باخته بودند، صبح یکشنبه نهم آذر را نیز مثل صبح یکشنبه ۴ خرداد آغاز کردند. گیج و سرگردان و وامانده از واکنش درست مردم. اولین واکنش دفعی، تلاش برای انتساب پیروزی در فوتبال فقط به حساب خواست خداوند و دعای مردم بود... بزرگان گرایشی که "ذکرفوتبال" را به همه نطق‌های قبل ازدستورشان وارد کرده‌اند، بزودی در مقابل خیلی ضروریات دیگر تسلیم خواهند شد. سر سختی کنونی که سبب اشتباه دائم و به بیراهه رفتن آنهاست، ناشی از ناشناس ماندن هموطنانشان برای آنهاست. آنها امسال دوبار توسط مردم غافلگیر شده‌اند. آیا می‌توانند به لشگر خود وعده بدهند در بهار سال آینده غافلگیری بزرگتری در کار نخواهد بود؟»

"چاقوی تیز" دست خودشان رابرید!

هفته نامه "مبین" ضمن مقدمه کوتاهی بر یکی از یاد داشت‌های روزنامه "سلام" به سابقه تاسیس انجمن دانشجوئی و مهندس حشمت ا لله طبرزدی کرده و چنین می‌نویسد:

«... روزنامه سلام، طی یادداشتی، با اشاراتی که توسط آگاهان اشاره به آقای طبرزدی تعبیر شده است، در مورد عملکرد گروه رقیب نوشت: اگر روزی فرد و گروهی را بطور تصنعی در دانشگاه‌ها مطرح ساختند و او را با طرح شعارهای زودرس و بر خلاف عرف و باورهای کنونی جامعه به جان سایر گروه‌های اصیل و ریشه دار دانشجوئی انداخته و در همان حال احساس پیروزی و غلبه بر حریف کردند، طبعا در روزی چون امروز که ورق بر می‌گردد و شرایط بر خلاف پیشگوئی، طور دیگری می‌شود، همان فرد و گروه خود پرورده چون گربه‌ای وحشی چنگ به دست و صورت خودشان می‌اندازد.

سلام اضافه کرده است: این گروه (اشاره به جناح راست و حمایت کننده اولیه حشمت ا لله طبرزدی) برای شکستن شمشیرهای دیروزی خود ساخته، شمشیرهای جدید می‌سازد و افراد تازه ای را به صحنه می‌آورد و علیه چره‌های دست ساخته پیشین خود چهره‌های تازه‌ای را گریم می‌کنند. آگاهان این اشاره سلام را نیز متوجه گروه انصار تعبیر کرده‌اند.»

سخنرانی مجرم!

نشریه "مبین" در شماره ۲۲ آذر ماه خود، بخشی از بیانیه دفتر تحکیم وحدت دانشجوئی را، در ارتباط با جعل نامه آیت ا لله خمینی، توسط حجت الاسلام فاکر نماینده مجلس اسلامی منتشر ساخته‌است. در جریان تظاهرات نفرت انگیز و توطئه سازمان داده شده پیرامون سخنرانی آیت ا لله منتظری، حجت الاسلام "فاکر" نماینده مشهد در مجلس اسلامی نامه‌ای را در مجلس قرائت کرد و گفت که این نامه امضای آیت ا لله خمینی را دارد. به فاصله کوتاهی معلوم شد، این نامه جعلی است و امضای آیت ا لله خمینی را جعل کرده‌اند! حجت الاسلام فاکر، که در واقع سخنگوی حجت الاسلام واعظ طبسی، تولیت آستان قدس رضوی در مجلس اسلامی است، پس از افشای جعل نامه، در نماز جمعه آغاز ماه رمضان و پیش از خطبه‌های نماز علی خامنه‌ای و در حالیکه او خود در چمن دانشگاه تهران حضور داشت، سخنرانی کرد و گفت که اسناد و مدارکی دال بر جاسوسی عده‌ای از لیبرال‌ها به سود امریکا دارد، که از سفیر سابق شوروی در ایران گرفته‌است. این ادعا، نقش سفرا و کارگزاران دولت گذشته اتحاد شوروی در روسیه کنونی، ارتباط سئوال برانگیز فاکر با سفیر و یا آن منابعی که او را جلو انداخته‌اند با این سفیر (که حتما به سالهای پس از فروپاشی اتحاد شوروی باز می گردد!) همگی سئوالاتی است که پس از این سخنرانی در جامعه مطرح است. اما پیش از همه اینها، به نقل از بیانیه دفتر تحکیم وحدت، درباره جرم حجت اسلام جاعل با نام "فاکر" بخوانید:

«... نکته دیگری که متاسفانه در محافل سیاسی به آن پرداخته نشد، جعل نامه حضرت امام در حوادث اخیر بود... اولین بار آقای فاکر نماینده مشهد، از طریق تریبون مجلس اقدام به قرائت و توزیع نامه از حضرت امام که امضای حضرت ایشان نیز در آخر کلیشه آن به چشم می خورد، نمود که این نامه از سوی موسسه تنظیم ونشر آثار حضرت امام مورد تائید قرار نگرفت. لازم به ذکر است که طبق قانون مجازات اسلامی، جعل امضاء یا مهر و یا فرمان و یا دستخط رهبر علاوه بر جبران خسارت وارده به حبس از یک سال تا دهسال منجر می‌شود.»

شبه کودتا در دستور بود!

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، طی بیانیه‌ای، پیرامون تظاهرات نفرت انگیز قم و همچنین تفسیری که از این بیانیه و در پاسخ به روزنامه رسالت، در نشریه "عصرما"، ارگان مرکزی این سازمان منتشر ساخت، یادآور شد:

«... ما می‌دانستیم، ریشه‌یابی ماجرای قم و تحلیل مسائل پس پرده آن، خشم دست اندرکاران آنرا، که خرد را پشت سر مردم، ولایت و مقدسات اسلامی مخفی کرده‌اند، برخواهد انگیخت...هدف سازمان، افشای مسائل پس پرده و توطئه جناح انحصار طلب، در مقدمه چینی برای این قبل حوادث و بهره برداری و گرفتن ماهی از آب گل آلوده بود... سازمان قصد داشت توطئه جناح انحصار طلب، در جهت ایجاد تشنج و هرج و مرج و وادار کردن دولت و رئیس جمهور، به عکس العمل در قبال هرج و مرج‌ها و سپس رو در رو کردن مسئولین و نهادهای حکومتی با یکدیگر و بالاخره زمینه‌سازی برای یک شبه کودتا علیه خاتمی را افشاء کند.»

نشریه عصرما، سپس اشاره به انجمن اسلامی دانشجوئی، به رهبری حشمت ا لله طبرزدی و نشریه وابسته به آن "پیام دانشجو" در خطاب کردن رهبر جمهوری اسلامی، بعنوان "امام"، نقش آیت ا لله آذری قمی در جمهوری اسلامی و

همچنین مخالفت‌های طرفداران امروز ولایت مطلقه فقیه، با آیت ا لله خمینی در زمان حیات او کرده و می‌نویسد:

«... روزنامه "رسالت" بخوبی از موضع سازمان ما در قبال اظهارات ضد قانون اساسی و ضد رهبری مدیر مسئول سابق روزنامه رسالت (آذری قمی) مدعیان ذوب در ولایت (طیف شکست خورده در انتخابات اخیر) و پیشتازان به کارگیری لقب "امام" برای مقام رهبری (طبرزدی) و حتی دروس برخی ازعلما درباره ولایت فقیه با قرائت‌های قشری آگاه است. کسانی که در مدیریت روزنامه رسالت، ما را به مخالفت با ولایت فقیه متهم می کردند، (آذری قمی) اکنون در نامه های سرگشاده خود تصریح می کنند که مقام رهبری باید برای کسب مشروعیت از مرجع اعلم اذن بگیرد و یا آنان که واضع عنوان امام خامنه‌ای بودند و دیگران را ضد ولایت فقیه و لیبرال می‌نامیدند، اکنون مدعی تغییر قانون اساسی و محدود کردن اختیارات و دوره‌ای شدن ولایت فقیه می‌شوند.آیا این جریان را باید طبیعی بدانیم و یا پیامی از سوی ناکامان دوم خرداد و آنان که ولی فقیه را تابع خود می‌خواهند و برخلاف ادعای ذوب در ولایت خواهان ذوب ولایت در خویشند تا بفهمانند بقای ولایت در گرو بقای ما، در قدرت است و اگر از ما حمایت نشود، ولایت هم در این کشور باقی نمی‌ماند!... ما در حال حاضر بنا نداریم کلیه مسائل پشت پرده ماجرای قم و مقدمات و پیامدهای آن را برملا کنیم و بهانه به دست دشمنان اسلام و انقلاب بدهیم، اما از آنجا که "رسالت" اصرار می‌ورزد تمامی آنچه پس از ۱۳ رجب رخ داده است را حرکت خود جوش مردم انقلابی نشان دهد، ناچاریم به طور سربسته به مواردی اشاره کنیم:

- چه کسانی علیرغم مصوبات شورای عالی امنیت ملی و شورای تامین استان قم، به منازل و حسینه‌ها حمله کردند و با دیلم قصد ورود به اندرونی بیوت را داشتند؟ (آیت ا لله منتظری عین این ماجرا را در نامه خود شرح داده است- راه توده شماره۶۷)
- چه کسانی به جای فرمان گرفتن از شورای تامین استان، برای جلوگیری از تشنج و هرج و مرج از مراکز دیگر دستور می گرفتند؟
- کدام گروه معلوم الحال، حمله به منزل امام جمعه موقت سابق اصفهان، اشغال دفتر روزنامه سلام در اصفهان و... طراحی کرده و در راهپیمائی‌های چند ده نفری خویش شعار "مرگ بر خاتمی" دادند؟
- شبنامه‌های حاوی رهنمودهائی نظیر استیضاح برخی از وزرای دولت آقای خاتمی، بستن روزنامه سلام و... از سوی وابستگان به کدام طیف، به بهانه دفاع از ولایت و رهبری نشر و توزیع شد؟
- چه نقشه‌هائی برای سوء استفاده از راهپیمائی روز جمعه ۷ آذر که با فرمایشات ۵ آذر مقام معظم رهبری منتفی شد، وجود داشت و این طرح توسط چه کسانی و وابسته به چه گروه‌هائی طراح شده بود؟ (گفته می‌شود، قرار بوده در ادامه راهپیمائی مورد بحث، به دفتر مرکزی روزنامه سلام، دفتر مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، دفتر تحکیم وحدت دانشجوئی و... حمله شود و گروه‌های اوباش به طرف ساختمان ریاست جمهوری براه افتاده و زمینه دخالت نظامی را تحت بهانه حفظ نظم و آرامش فراهم آورند و شبه کودتا را به اجرا بگذارند!!)

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سپس با اشاره به ماجراهای قم می‌افزاید:

«... "رسالت" تصور می کند که گروه‌های خط امامی، از جمله سازمان ما ازمسائل پس پرده بی‌اطلاع بوده و ناچار به پذیرش هر ادعائی هستیم. به فرض که ما ادعاهای این روزنامه را پذیرفتیم، نظرات مراجع عظام را که از دور و نزدیک در جریان شیطنت ها، تشنج آفرینی‌ها و میوه چینی‌های گروه‌های خاص، با کمک عواملشان در برخی از مراکز قدرت، در ماجراهای اخیر بودند، را چگونه تغییر خواهد داد؟ توصیه می کنیم، بمنظور روشن شدن صحت یا سقم ادعاهای سازمان ما، با حجت الاسلام و المسلمین امام جماراتی فرستاده ویژه رئیس جمهوری، برای مذاکره با ۱۳ نفر از مراجع و علمای طراز اول قم، پس از حوادث بعد از۱۳ رجب قم، به گفتگو بنشینند... روزنامه رسالت، فراموش کرده که دوستان و همفکرانش، در آن روزها که هنوز قانون اساسی تدوین نشده و تنها قانون موجود، قانون انقلاب بود، از بی‌قانونی و سلب امنیت سرمایه‌داران شاکی بودند... تازه تمامی سئوالات فوق وقتی مطرح می‌شود، که بپذیریم اقدامات فوق (تظاهرات نفرت انگیز و توطئه گرانه قم) از سوی مردم انقلابی واقعی انجام شده و نه از سوی باندهای کوچک نیمه مسلح و "انصارانحصار" که "رسالت" داوطلبانه سخنگوئی آنان را برعهده گرفته است.»

اعلام راهپیمائی دفاع از قانون کنید!

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سپس و در ادامه این پاسخ به روزنامه رسالت، مسئله رفراندوم و راهپیمائی واقعی مردم را در حمایت از قانون و دولتی که می‌خواهند جامعه مدنی را برپا سازد، مطرح ساخته و می‌نویسد:

«... ما صریحا اعلام می‌کنیم، امروز هر که قانون را، تحت هر پوششی و به هر بهانه‌ای، نفی کند، خواسته یا ناخواسته به حاکمیت انصار انحصار جدید و چماق بدستانی رای می‌دهد که بدنبال استقرار استبداد وحشتناک از نوع دینی آن، ولو با قهر و غلبه هستند و مردم ما با رای قاطع خود در دوم خرداد، دست رد به سینه آنان زده‌اند. امروز عمل به قانون عین تکلیف شرعی و انقلابی و عین امر به معروف و نهی از منکر است و القای مقابله میان قانون با شرع و انقلاب و... یک نوع عوامفریبی، بمنظور زیر پا گذاشتن قانون است. ما معتقدیم اکثریت قاطع ملتمان امروز نیز برهمین باورند و هر کس غیر از این تصور می کند، اعلام راهپیمائی و یا حتی رفراندوم کند.»

می خواستند گلپایگانی را رهبر کنند!

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، سپس اشاره به مخالفت‌های طرفداران کنونی ولایت مطلقه فقیه، با آیت ا لله خمینی، در زمان حیات او کرده و خطاب به آنان می‌نویسد:

«...آقایان، چرا شمائی که در حیات امام، همه جا در مقابل توسعه اختیارات ولایت فقیه ایستاده و امام را به موضعگیری وا می‌داشتید و برای فرار از اوامر ایشان، احکام ولی امر را به مولوی‌ارشادی تقسیم می کردید، امروز عوامفریبانه، ولایت فقیه را جزو اصول دین می‌خوانید. و معتقدین به "اصول دین" را به طیف خودتان محدود و همه مسلمین عالم را مخال و جهنمی می‌شمارید؟... ما صریحا اعلام می کنیم، اگر قانون اساسی و خصوصا اصلاحات آن، در سال ۱۳۶۸ نبود، امروز کشور ما از رهبری حضرت آیت ا لله خامنه‌ای محروم بود، کما اینکه پس از رحلت حضرت امام، این مدیر مسئول روزنامه رسالت بود که پیشنهاد رهبری مرحوم آیت ا لله العظمی گلپایگانی را به مجلس خبرگان ارائه داد، که خوشبختانه رای اندکی آورد... باتوجه به رویدادهای ماه‌های اخیر، ما به این اعتقاد رسیده‌ایم، که فوق قانون دانستن اصل ولایت فقیه، خطی است که بعضی جریانات، به قصد تضعیف ولایت و رهبری و با یک نوع آینده نگری بر آن پای می فشارند... روزنامه رسالت و همفکران آن معتقدند، مقبولیت «هیچ ارتباطی با مشروعیت(حکومت) ندارد» و علی القاعده، حکومت دینی را که با استفاده از زور و قهر ایجاد شود و به حیات خود ادامه دهد، می‌پذیرد و معتقد است با استفاده از استبداد و قهر حکومتی دینی را می‌توان بر مردم تحمیل کرد و اگر چنین حکومتی را بتوان با برنیزه به مردم تحمیل کرد، بلامانع است؛ چنانکه برخی از همفکران ایشان بر تئوری "نصربالرعب" و هدایت مردم به جبر و زور تاکید کرده و می کنند. ما معتقدیم این دوستان رسالتی ما هستند که به دلیل سابقه ۲۵۰۰ ساله سلطنت و استبداد در این مرز و بوم و رسوب کردن آن در اندیشه و جان ایشان، می‌کوشند سلطنت و استبداد را در قالب تئوری هائی نظیر ولایت مطلقه کشفی نصبی فقیه باز تولید کنند.»

مجلس خبرگان می تواند "رهبر" عوض کند!

سازمان مذکور، در "عصرما" و در بخش دیگری که مربوط به اختیارت ولایت فقیه می‌شود، خطاب به طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری می‌نویسد:

«... جای این سئوال است، که علیرغم وجود قانون اساسی به عنوان مبنای تنظیمات و تعیین‌کننده مناسبات و روابط مختلف در کلیه ابعاد حکومتی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی و فرهنگی چگونه می‌توان اختیارات بی حد و حصر برای یک شخص قائل شد؟ چنانکه در قانون اساسی آمده، خبرگان توانائی و برجستگی رهبری را از نظر مسائل فقهی، سیاسی، اجتماعی و یا حتی مقبولیت عامه تشخیص داده و وی را انتخاب می کنند، واضح است که کشف و نصب معنا ندارد، بلکه هر چه هست انتخاب براساس آگاهی و تدبیر است. به موجب اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی خبرگان رهبری در صورتی که رهبر فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم این قانون گردد و یا معلوم شود، از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده‌است، وی را عزل می کنند. چنانکه می‌دانیم عزل در مقابل نصب و انتخاب است و نه در مقابل کشف. اگر خبرگان رهبری می‌توانند رهبری را در صورت فقدان شرایط در وی عزل کند، بدان معناست که وی را از آغاز انتخاب کرده‌اند و اگر وی را کشف کرده بودند، قدرت عزل وی را نداشتند، زیرا عزل رهبری جزء اختیارات مرجعی‌است که او را نصب کرده‌است!

دولت حساب خود را از مجلس جدا کرده؟

در برخی محافل مطبوعاتی تهران گفته می‌شود: دلیل تعطیل غیر مترقبه و یک هفته‌ای مجلس اسلامی توسط "ناطق نوری"، نوعی واکنش در برابر دولت بوده‌است. ظاهرا دولت هیچ لایحه‌ای را به مجلس نمی برد و امور را با صدور بخشنامه اداره می کند و به همین دلیل، ناطق نوری مجلس را برای یک هفته تعطیل اعلام کرد.

گفته می‌شود، دولت، با آگاهی از کارشکنی‌ها و مقابله‌های هیات رئیسه و فراکسیون طیف راست مجلس و برای نشان دادن مخالفت خود با آن، حساب خود را از مجلس جدا کرده است!

پرسش و پاسخ
آیت ا لله مهدوی کنی در تهران:

دلائل عدم همکاری روحانیت مبارز با دولت خاتمی!

* من شکایت کردم (ازمجله ایران فردا و مهندس سحابی)، که چرا نوشته‌اند فتوا آورده‌اند و نگفته‌اند "فتوا دادند"(برای تقلب در شمارش آراء انتخابات به سود ناطق نوری)

* من با شهردارتهران و عملکردش از اول هم موافق نبودم و اکنون هم نیستیم. و دلائل هم دارم. همین فرهنگسراها، پارک‌های بی درو پیکرو... به انقلاب ضربه زده است!

نشریه "پیام صادق" ارگان دانشگاه امام صادق و آیت ا لله مهدوی کنی، بنیانگذار و رئیس این دانشگاه است. دانشگاه امام صادق، حوزه علمیه مذهبی نیست، اما دانشگاهی است، که به سبک و به تقلید از دانشگاه "الازهر" مصر تاسیس شده و بسیاری از روحانیون حوزه‌های علمیه در آن تدریس می‌کنند. حقوق، اقتصاد، جامعه شناسی و یک سلسله از دروس شناخته شده دانشگاهی، درکنار اصول و مبانی اسلامی و متکی به فقه شیعه از جمله دروس این دانشگاه‌است. از جمله اهداف این دانشگاه، تربیت کادردانشگاهی برای جمهوری اسلامی است و به همین دلیل فارغ التحصیل‌های آن، با حق تقدم نسبت به فارغ التحصیلات دیگر دانشگاه‌ها، به ارگان‌های قضائی، اداری و...جمهوری اسلامی جذب می‌شوند و یا برای ادامه دوره‌های بالا تر در لیست سهمیه تحصیلی در کشورهای اروپائی بویژه انگلستان- قرار می‌گیرند.

رهبری کانون‌های گسترده و موثر اسلامی، که اکنون در امریکا، اروپا- و در راس همه آنها انگلستان- فعالیت دارند، اغلب در دست همین فارغ التحصیلان سهمیه‌ای دانشگاه امام صادق و چند دانشگاه مشابه آنست که در تهران، اصفهان، قم و مشهد تاسیس شده‌اند.

اینکه، نارضائی ها و جنبش دانشجوئی، حتی به همین دانشگاه‌های بشدت در بسته و کنترل شده نیز راه یافته و بیش از این نیز راه خواهد یافت، یک روی سکه است، اما این روی دیگر و بسیار مهم سکه، آن تدابیر دراز مدتی است که ارتجاع مذهبی، در سالهای اخیر، برای تغییر ساختار فکری بخشی از جامعه جوان ایران اندیشیده است. از درون همین دانشگاه‌ها، علاوه بر دستگاه‌های اداری و بویژه قضائی کشور، فارغ التحصیلانی به ارگان‌های نظامی-ایدئولوژیک جمهوری اسلامی منتقل می‌شوند. اگر واحدهای ویژه سپاه پاسداران و بسیج سپاه پاسداران با همان اهداف و تعالیم گارد جاویدان و گارد شاهنشاهی شکل گرفته باشند، این نوع تربیت کادر سیاسی برای حکومت را نیز باید گارد جاویدان اداری برای جمهوری اسلامی تصور کرد. (ما در آینده، گزارش مشروحی را در باره این دانشگاه‌ها و فارغ التحصیلان آنها منتشر خواهیم کرد، تا آشنائی با واقعیات جامعه امروز ایران و جمهوری اسلامی بیش از آن شود که اکنون و در مهاجرت هست!)

نشریه "پیام صادق"، در آخرین شماره خود(۱۲و۱۳- مهر تا آبان۷۶) تحت عنوان زیر ،آخرین نظرات سیاسی آیت ا لله کنی را منتشر ساخته‌است:
«گزیده محاضرات درس اخلاق حضرت آیت ا لله مهدوی کنی(دام ظله) در دانشگاه امام صادق»

گفته های آیت ا لله کنی، درعین حال که نشان می‌دهد، بسیاری از رویدادهای پس از انتخابات ریاست جمهوری، ریشه در همین نظرات دارد، حکایت از برخی شکاف‌ها در صفوف "روحانیت مبارز" و جدائی ها از "موتلفه اسلامی" دارد. آیت ا لله کنی، تلاش می کند حساب روحانیت را از بازار جدا کند، حساب خودرا احتمالا همفکرانش در روحانیت مبارز- را از ارتجاع مذهبی جدا کند، گله های خود را از طیف طرفدار محمد خاتمی در حکومت بیان کند.

درهمین سخنرانی و سپس پرسش و پاسخی که متعاقب آن صورت گرفته، بخشی از دلائل و انگیزه‌های واقعی یورش به شهرداری تهران، انگیزه های یورش به سخنرانی ها، مخالفت با نظرات عبدالکریم سروش و... نیزعنوان شده‌است. همچنان که اشاره به بحث‌های پشت پرده در جناح بازنده انتخابات شده‌است. از جمله اینکه روحانیت مبارز و مدرسین حوزه علمیه قم، همه سرمایه شان را پشت موتلفه اسلامی وناطق نوری گذاشتند و آنرا باختند!(۱)

آنچه را در زیر می خوانید، فشرده‌ایست از اظهارنظرهای آیت ا لله کنی، که در نشریه "پیام صادق" منتشر شده‌است:

انکار علم ستیزی- بنده خودم را خالی از اشتباه نمی‌دانم وهمگان این گونه هستند... آیا در بین آخوندها، کسی را داشته‌ایم که گفته باشد باید کتابها و دانشگاهها را بست، که بعد یک دوستی بگوید، دراین انتخابات جناح‌ها دو دسته بودند، یک دسته عقل گرا و خرد گرا، یک دسته افراد عقل ستیز و خردستیز، طبقه خردگرا کسانی هستند که می گویند: باید ازخرد و علم جامعه استفاده کرد و دسته دیگر با علم و تجربه و این چیزها مخالف هستند و می‌گویند همه چیز را باید از وحی و قرآن و حدیث گرفت.(۲) ممکن است بعض نادری، درگوشه و کنار چنین حرفهائی را گفته باشند، اما بنده خودم دانشگاه تاسیس کردم و حضرت امام دانشگاه را ترویج کردند...

"ما می گوئیم ارزشها، از دین و حاکم برتمام علوم است." بنده در جریان اعلام نظر انتخابات گفتم، ما براساس اعتقاد به این ارزش‌ها به میدان آمده‌ایم. ممکن است گاهی انسان در مصادیق یا روشها اشتباه بکند که باید تجدید نظر کند؛ اما ما به خاطر ارزشها و اصولمان به میدان آمده‌ایم و حالا هم دست ازعقیده مان برنداشته‌ایم و توبه هم نکرده‌ایم که بعد گفته شود توبه تان قبول نیست!

نوآوری و سکولاریسم- نوع آوری دو گونه‌است: در اول مشروطه، کلمه "تجدد گرائی" در روزنامه‌های آن زمان به چشم می‌خورده، حالاهم می‌گویند: "نوگرائی"!

همان موقع تجدد دو گونه تفسیر می‌شد. عده‌ای تجدد را این گونه معنا می‌کرده‌اند که زنان باید بی حجاب شوند و مشروب فروشیها و لامذهبی آزاد باشد، طبعا تفکرات لائیسمی و سکولاریسمی مرادشان بوده‌است. عده‌ای هم طرفدار نوگرائی و پیشرفت مملکت بوده‌اند. نباید غافل شویم و به دنبال کسانی برویم که لائیک فکر می کنند یا نتیجه عملشان منتهی به لائیک شدن می‌شود..تمام دعوا سر اینست که کسی به نام علم و خردگرائی، سیاسی کاری بکند! لذا بعضی از این موارد را که بنده می‌بینم، بعضی از دوستان و مومنین مقالاتی می‌نویسند که واقعا مقالات علمی نیستند، بلکه کم لطفی است و جنبه های سیاسی دارد، مثل همین مقاله‌ای که برادرمان نوشته وعنوان کرده که علت شکست علم ستیزی، خرد ستیزی و تجربه ستیزی آن بوده‌است.

جدائی از "موتلفه"- ممکن است بگوئید بعضی ها در فلان روزنامه، فلان چیز را نوشته‌اند! به ما چه ربطی دارد! آیا فکر می‌کنید تمام کسانی که در جناح دیگر بوده‌اند، همه یک دست بوده‌اند؟ اینها هم از جناح‌های مختلف هستند، افکار مختلف دارند و روزنامه‌های خاصی دارند. نمی شود تمام این جناح ها را به یک فکر نسبت داد. اگر کسی گفت که در برابر حکومت "جمهوری اسلامی" باید حکومت "عدل اسلامی" تشکیل داد، گرچه سوء نیت نداشته است، اما ربطی به ما ندارد که حالا بعضی‌ها این را به گردن ما می‌اندازند و می گویند: اینهابا جمهوری، فکر و رای، عقلو شعور مردم کاری ندارند و فقط منتظرند که از بالا چه خبری می آید!...

سرمایه ها را باختند- آیا آقای جوادی آملی، عقل ستیزاست؟ حالا اگر آقائی درفلان روزنامه چیزی می‌نویسد که نباید به حساب آقای جوادی آملی گذاشت. اگر ایشان یک جناحی را تائید می کند، آیا باید طرف مقابل، شخصیتهای علمی و دینی را زیر سئوال ببرد؟ بگوید اینها تمام سرمایه‌هایشان را به میدان آوردند و از بین بردند و از طرف دیگر این سرمایه‌ها را آن قدر در بین مردم بی ارزش تلقی کند؟

چرا همکاری نمی‌کنیم- این مطالب را جوانان می‌خوانند و هیچ جوابی هم نمی‌شنوند. واقعا خیلی بی انصافی است که این گونه برخورد شود. این جوانان که هفده‌هیجده میلیون هستند، می‌خوانند که این جناح، عقل ستیزاست. این چیزهاست که انسان را ناراحت می کند و موجب می‌شود که انسان نخواهد با اینها همکاری کند! (بقیه در ص ۲۹)

۱۹ سال از سقوط "سلطنت پهلوی"، بعنوان نظامی دیکتاتوری و دست نشانده امریکا و انگلیس، و پیروزی انقلاب عظیم و توده‌ای سال ۱۳۵۷ ایران می گذرد. طی این ۱۹ سال، ایران شاهد بزرگترین رویدادهای تاریخ چند صد ساله اخیر خود بوده‌است. میهن ما، جنگی را پشت سر گذاشت، که بنا بر اظهارات مقامات جمهوری اسلامی، بیش از یک هزار میلیارد دلار خسارت و ویرانی به همراه آورد. جنگی که می‌توانست درهمان سال نخست و با بیرون راندن ارتش مهاجم عراق متوقف شده و از اینهمه ویرانی، کشتار و عوارض دردناک آن برای ایران وانقلاب عظیم سال ۵۷ جلوگیری شود.(۱) درهمین شماره راه توده و به نقل از پرونده‌سازی نشریه "شلمچه" برای وزیر کشورکنونی جمهوری اسلامی، می خوانید، که آیت ا لله خمینی، همچنان تا پایان حیات خویش می خواست این جنگ ویرانگر را ادامه دهد! و باز درهمین شماره راه توده و به نقل از همین نشریه، یعنی "شلمچه" می خوانید، که آیت ا لله منتظری درنامه‌های مکرر خویش به آیت ا لله خمینی، به او اشتباه بزرگ و تاریخی ادامه جنگ و گوش نکردن به توصیه‌های همه میهن دوستان برای متوقف ساختن آن را یاد آور شده و "توبه" را به او توصیه کرده بود!

میهن ما و انقلاب عظیم و توده‌ای سال ۵۷، درتمام این سال‌ها، آزمایشگاه بزرگ ترین و پیچیده ترین توطئه‌های امپریالیسم جهانی، به سرکردگی امریکای جنایتکار، برای مقابله با انقلاب مردم و منحرف ساختن آن از مسیر واقعی خود بوده و همچنان هست! یورش ارتش عراق به ایران و توطئه امپریالیستی ادامه آن، گرچه شناخته شده ترین، جنایتکارانه‌ترین و ویرانگرترین این توطئه ها بوده، اما بنظر ما، اهمیت این توطئه نه تنها با اهمیت به انحراف کشانده شدن انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷ از مسیر حقیقی خود، قابل مقایسه نیست، بلکه در مسیر آن قابل بررسی است!

ترورها، انفجارها، قتل عام‌زندانیان سیاسی، جنگ‌های محلی و انواع طرح‌های کودتائی، که قربانیان همه آنها، نیروهای انقلابی(اعم از مذهبی و غیر مذهبی) بوده‌اند، هرکدام برگ‌های خونینی است، که سرنوشت انقلاب بهمن ۵۷ را تا این لحظه رقم زده‌است.

تمامی این رویدادها، که به قیمتی تاریخی برای ملت ایران تمام شده‌است، در متن تضاد خلق ایران و امپریالیسم جهانی(درعرصه جهانی) و جدال "کهنه برکه" (درعرصه داخلی) قابل بررسی و تحلیل است. جدالی که در ایران، از فردای پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ آغاز شده و همچنان ادامه دارد و سرانجام آن، سرانجام انقلاب ۵۷ خواهد بود.

سیر حاکمیت سیاسی-اقتصادی درجمهوری اسلامی و فراز و فرود این حاکمیت، سرگذشتی به همان اندازه پرحادثه و حیرت انگیز داشته‌است، که سیر انقلاب از فردای پیروزی آن، تا لحظه کنونی! حاکمیتی که می‌بایست، دراختیار مجریان و مدافعان خواست‌های انقلاب بهمن ۵۷ و یا -حداقل- مجری قانون اساسی مصوبه سال ۵۸ باشد، امروز در برابر آن قانون اساسی و دروجه عمده خود، دراختیار آن طبقات واقشاری است، که هیچ نوع همخوانی با آرمان‌های انقلاب بهمن، از ابتدا تا به امروز نداشته و گام به گام، درجهت به انحراف کشاندن آن، این قدرت را قبضه کرده‌اند.

آن ضعف‌های تاریخی، که به نمایندگان واپسگراترین اندیشه‌های مذهبی و عقب مانده ترین لایحه‌های سرمایه داری (سرمایه‌داری دلال و تجارت پیشه) اجازه داد، مهر خود را بر پیشانی انقلاب بهمن ۵۷ بزنند، همان ضعف‌هائی است، که اگر باز هم نسبت به آنها غفلت شود، اجازه و امکان موفقیت توطئه‌های کنونی، علیه جنبش نوین مردم ایران را فراهم خواهد ساخت.

۱۹ سال از انقلاب همه خلقی، ضد سلطنتی و ضد استبدادی مردم ایران گذشت

بنابراین، اگر فرصتی برای مرور و بررسی سیر و سرگذشت تلخ و خونبار انقلاب بهمن فراهم آید، این فرصت را در راستای هدایت جنبش کنونی مردم ایران باید به خدمت گرفت. تمام هنر سیاستمداری و انقلاب باوری، امروز، یعنی همین! چرا که، هرگز نمی‌توان پیش بینی کرد، در صورت از دست رفتن فرصت های تاریخی کنونی، کی و در چه کیفیت و کمیتی، بار دیگر فرصتی درحد وسیع اکثریتی ۸۰ درصدی از مردم ایران، برای نجات میهن، انقلاب و بیرون کشیدن حاکمیت از چنگال "ارتجاع-بازار" فرا خواهد رسید!

به همین دلیل است، که بجای تکرار دانسته‌ها، مکرر کردن شعارها، بمناسبت نوزدهمین سالگرد انقلاب بهمن ۵۷، باید به جنبش امروز مردم ایران پرداخت و راه‌های تاثیر گذاری بر آن را، با هدف تکرار نشدن اشتباهات گذشته جستجو کرد.

از نظرما، حاصل چندین قیام ناکام و به خون کشیده شده مردم ایران، طی سالهای گذشته، در مشهد، شیراز، اراک، قزوین، تبریز و بویژه در "اسلام شهر" تهران، که تمامی آنها با همان اهداف اولیه و واقعی انقلاب بهمن به وقوع پیوست، در دو انتخابات مجلس دوره پنجم و بویژه درانتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، شکلی مسالمت آمیز، همه خلقی و با استفاده از فرصت‌های قانونی به خود گرفت.

انتخابات ریاست جمهوری و پاسخ ۲۱ میلیونی مردم ایران به حاکمیت، همان مفهوم و کیفیتی را دارد که انقلاب بهمن ۵۷ داشت.

با این مضمون و ارزیابی، می‌توان خیزش دوم خرداد ۷۶ مردم ایران را، درکنار قیام انقلابی سال۵۷ قرارداده و آنها را " دو حرکت در یک انقلاب" نام گذاشت! با این تفاوت که درک و آگاهی توده‌های عظیم و میلیونی مردم ایران، دراین خیزش دوم، به مراتب وسیع تر از این آگاهی در خیزش اول است. وجه عمده واساسی دراین آگاهی، همانا انشای چهره ارتجاع مذهبی، افشای نقش سرمایه داری دلال و تجارت پیشه، -که با این ارتجاع پیوند دارد-، برداشته شدن نقاب از چهره بسیاری از مدعیان انقلابی درحاکمیت جمهوری اسلامی، و در یک کلام، برملا شدن چهره طبقاتی حاکمیت مذهبی کنونی درجمهوری اسلامی است. شناختی که به جنبش کنونی مردم امکان می‌دهد، تا از اشتباهات گذشته، اعتمادهای مذهبی، کم بها دادن به آزادی‌ها، چپ‌روی‌ها، خوش باوری‌ها و... فاصله بگیرد.

بنظر ما، دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم، کارنامه جنبش نوین مردم ایران، دراشکال مسالمت و کنونی آنست. به همین دلیل، اهمیت مرور این دو انتخابات و تاکید دوباره بر ضرورت و اهمیت درس آموزی از تجربه تلخ سیاست "تحریم" و همچنین ضرورت حضور در این جنبش، برای استفاده از فرصت‌های پیش رو، بیش از مکرر کردن، همه آن واقعیاتی است، که در همه سالگردهای انقلاب بهمن ۵۷ تکرار شده‌است.

برنامه "تعدیل اقتصادی" و عوارض فاجعه بارو ضد ملی آن، قیام "اسلام شهر" را بدنبال آورد، و از درون این قیام و شکست برنامه تعدیل اقتصادی، نشانه‌های اختلاف، تضاد و سرانجام، شکست در ائتلاف حاکم بیرون آمد. نخستین کسی به شکست و اختلاف، اعتراف کرد، "آیت ا لله مهدوی کنی" بود، و به همین دلیل مبنای مرور دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم را با همین اعتراف و از زبان یکی از چهره‌های اصلی حاکمیت جمهوری اسلامی(بویژه پس از درگذشت آیت ا لله خمینی) شروع می‌کنیم:

"انقلاب" ۲۲ بهمن ۵۷ و "جنبش نوین" ۲ خرداد ۷۶- دوحرکت در یک انقلاب

همه تجربه انقلاب ۵۷ در خدمت جنبش کنونی!

آیت ا لله مهدوی کنی، شاید در دوران حیات آیت ا لله خمینی هم، از چهره‌های موثر در جمهوری اسلامی بوده است، اما قدرت تعیین کننده‌ای که اکنون در جمهوری اسلامی دارد، هرگز با قدرت و نفوذ او در سال‌های حیات آیت ا لله خمینی قابل مقایسه نیست.

او که دبیر جامعه روحانیت مبارز تهران بود، پیش از انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی و در مخالفت با تبدیل شدن این جامعه به حزب (نظری که ناطق نوری داشت) استعفا داد. او که در زمان این استعفا در لندن بسر می‌برد، طی استعفا نامه خود در لندن، و سپس در گفتگوئی که پس از بازگشت به تهران از او منتشر شد، اشارات بیشتری به اختلاف نظرات خویش با ناطق نوری بر سر حزب شدن یا حزب نشدن "جامعه روحانیت مبارز" کرد. پس از استعفای مهدوی کنی و ظاهرا در تائید ضرورت عمل حزبی "جامعه روحانیت مبارز"، ناطق نوری دبیرکل این جامعه شد و برای قبضه کردن مجلس اسلامی، لیست کاندیداهای یکدست ارائه داد. این لیست، البته مشترک بود، با کاندیداهای مورد نظر "موتلفه اسلامی" و به همین دلیل نیز، سران و اعضای شورای مرکزی این حزب، در لیست جامعه روحانیت مبارز قرار داشتند.

جامعه روحانیت مبارز، به رهبری "ناطق نوری" در این مرحله از حیات سیاسی-مذهبی خود، در جمهوری اسلامی، چنان خیزی برای قدرت مطلقه برداشت، که حتی حاضر نشد ۶ چند تن از کارگزاران دولت هاشمی رفسنجانی را نیز در کنار خود تحمل کند. توصیه‌های هاشمی رفسنجانی برای گنجاندن این افراد در لیست انتخاباتی به جائی نرسید و به همین دلیل نیز گروه "کارگزاران سازندگی" در آستانه انتخابات مجلس پنجم تشکیل شد، که به حزب وابسته به هاشمی رفسنجانی شهرت یافت. شهردار تهران، محمد هاشمی(سرپرست اسبق صدا و سیما و برادر هاشمی رفسنجانی)، عطا ا لله مهاجرانی(معاون پارلمانی ریاست جمهوری در کابینه هاشمی رفسنجانی) و تعدادی دیگر از اعضای کابینه رفسنجانی از جمله موسسان این گروه بودند.

در تمام مصاحبه‌ها، گفتگوهای مطبوعاتی، موضعگیری‌های سران جامعه روحانیت مبارز و بویژه رهبران "موتلفه اسلامی" در این دوران، به شهادت مطالبی که در روزنامه "رسالت" انتشار یافته، اتهام دولت هاشمی رفسنجانی، عدم پیگیری و عدم لیاقت برای اجرای دقیق برنامه "تعدیل اقتصادی" و فساد و رشوه خواری و رشد بی‌بند و باری مذهبی در جامعه بوده‌است. تاکید بر ضرورت سرعت بخشیدن به خصوصی سازی، درهمین دوران از شعارهای اصلی "مرتضی نبوی"، مدیرمسئول روزنامه رسالت، نماینده کنونی مجلس و عضو شورای تشخیص مصلحت نظام، "محمد رضا باهنر"، عضو هیات رئیسه مجلس کنونی، "علینقی خاموشی"، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و عضو رهبری موتلفه اسلامی، "اسدا لله بادامچیان"، مشاورعالی رئیس قوه قضائیه و دبیر اجرائی موتلفه اسلامی و سرانجام "حبیب ا لله عسگراولادی"، دبیرکل "موتلفه اسلامی" بوده‌است. تمام این اظهار نظرها، پیش از انتخابات مجلس پنجم در "راه توده" منتشر شده‌است.

حکومت یکپارچه "روحانیت مبارز- موتلفه اسلامی"، آن استراتژی بود، که گام نخست آن باید با پیروزی در انتخابات مجلس و تشکیل مجلسی یکدست برداشته می‌شد و سپس در انتخابات ریاست جمهوری نیز، گام بعدی برداشته شده و با ریاست جمهوری ناطق نوری، آن حکومت دلخواه و یکپارچه تشکیل می‌شد. هدف این حکومت یکپارچه، براساس اظهارات صریح بلند پایگان روحانیت مبارز تهران و رهبران موتلفه اسلامی، برقراری "دیکتاتوری مصلح" در جامعه بود. یعنی قلع و قمع آخرین بقایای آزادی‌های ناشی از انقلاب بهمن ۵۷، گسترش سریع سرکوب همه منتقدان و مخالفان مذهبی چنین حکومتی. اجرای سریع برنامه "تعدیل اقتصادی" صندوق بین المللی پول (یعنی برنامه جهانی امپریالیسم)، گشودن تمام درهای اقتصادی و سیاسی کشور به روی انگلستان و امریکا، گسترش شیع رعب و وحشت مذهبی بر سر جامعه، بستن اکثر قریب به اتفاق تمام نشریات مزاحم، بیرون کشیدن عملکرد حکومت از زیر نگاه مطبوعات و بردن بازهم بیشتر روابط و زدوبندهای سیاسی به پشت صحنه و یک سلسله از این تدابیر و تاکتیک‌ها، برای تحقق آن استراتژی در نظر گرفته شده بود. در همین دوران و در توجیه "دیکتاتوری مصلح"، سران و افراد وابسته به این دو جریان، یعنی جامعه روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی، کشور"چین" و سرکوب تظاهرات جوانان و دانشجویان در میدان "تی ان مین" را بعنوان نمونه ذکر می‌کردند و حتی سیاست اقتصادی "درهای باز" و "اقتصاد بازار" را هم بدون آنکه خودشان هم بدانند، و یا اگر می‌دانستند، بگویند این مفاهیم در چین کدام معنی را دارد، بعنوان یک نمونه موفق ذکر می‌شد.!!

آنها از "اقتصاد بازار"، همان حکومت "بازاری‌ها" در ایران را تبلیغ می‌کردند و درهای باز را هم، همان درهائی که به روی تجارت باید گشوده می‌شد. شعار ضرورت پیوستن به پیمان بازرگانی-امپریالیستی "گات"، همین مفهوم را دنبال می‌کرد و "ناطق نوری" نیز بعد ها، در مصاحبه‌های مطبوعاتی- تبلیغاتی خود برای رسیدن به ریاست جمهوری، از جمله برنامه‌های دولت آینده‌اش را پیوستن به همین پیمان اعلام داشت. البته، بحث پیرامون جزئیات مسائل اقتصادی و سیاسی که در چین روی داده و دنبال می‌شود، در مطبوعات جایز نبود، زیرا می‌توانست به تبلیغ مرام کمونیستی بیانجامد!

بدین ترتیب، آنچه را که به تعبیر و در توجیه "دیکتاتوری مصلح"، از تحولات چین درک کرده و به تبلیغ آن ضرورت داشتند، بعنوان یک مدل موفق مطرح کردند. در همین دوران، "حبیب ا لله عسگراولادی" که در حقیقت او را باید رهبر واقعی جمهوری اسلامی دانست، تز معروف به "شاهراه تجاری" را بعنوان یک استراتژی برای اقتصاد ایران مطرح کرد و صریحا در روزنامه رسالت نوشت، که به سود ایران است، که به جای سرمایه گذاری روی تولید محصولاتی که در جهان و در کشورهای دیگر تولید می‌شود، ایران نفت بفروشد و این محصولات را با قیمتی کمتر از قیمت تولید آنها در داخل کشور، از خارج وارد کند. او گفت، که ایران در موقعیتی جغرافیائی قرار گرفته که می‌تواند شاهراه ارتباط تجاری جهانی شود، چرا که تمام جمهوری‌های تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق، حتی روسیه، چین، پاکستان، افغانستان و ... راه عبور تجاری‌شان می‌تواند از ایران بطرف اروپا و بالعکس از اروپا به این کشورها باشد. انتقال نفت شمال به ترکیه و یا به خلیج فارس نیز بخش دیگری از این استراتژی عسگراولادی بود. (تمامی این مطالب در راه توده، شماره‌های آستانه انتخابات مجلس پنجم منتشر شده‌است)

بدنبال این رهنمودها، "محمد رضا باهنر" که بعنوان شاخص ترین کارگزار اقتصادی و مدیریتی "موتلفه اسلامی" شناخته شده است و اکنون نیز عضو هیات رئیسه مجلس اسلامی است، همین استدلال‌ها را طی چند مقاله و مصاحبه و سخنرانی، از زوایای گوناگون مطرح ساخت و بر آنها مهر تائید زد. بسیاری بر این عقیده بودند، که در صورت پیروزی ناطق نوری در انتخابات ریاست جمهوری، وظیفه اجرای این برنامه در کابینه ناطق نوری به "باهنر" واگذار خواهد شد و ناطق نوری نقط عباتی به قواره شتل "رضا خان" بر شانه خواهد انداخت و نفس هر منتقدی را خواهد برید تا "باهنر" به نیابت از عسگراولادی کارها را پیش ببرد. این استعداد "علی اکبر ناطق نوری" و این وظیفه او در حکومت "دیکتاتوری مصلح" چنان آشکار بود، که برادر ناطق نوری- "احمد ناطق نوری"- در سخنرانی خویش، درجریان کارزارانتخاباتی ریاست جمهوری در مازندران، برادرش را صریحا با "رضا شاه" مقایسه کرد و خطاب به مردم و با تحریک احساسات مازندرانی‌ها گفت «مگر رضا شاه از همین سرزمین برنخاست؟ شما نمی‌دانید آقا "داداشم" چه قدرتی، چه شهامتی داره، پس کله وکیل مجلس می‌زند، مگه از رضا خان کمتره؟...» (این نطق احمد ناطق نوری نیز در راه توده و در آستانه انتخابات ریاست جمهوری منتشر شده‌است)

وحشت از برقراری "دیکتاتوری مصلح"

نخستین نشانه‌های وحشت، از برقراری حکومت مطلقه "بازار-ارتجاع" که برای ایران خواب تجارتخانه منطقه را دیده بود (و همچنان این استراتژی را در سر دارد) در انتخابات مجلس پنجم خود را نشان داد. مردم در فضائی که بدنبال چند شاخه شدن حاکمیت پیش آمده بود، به بسیاری از کاندیداهای

شناخته شده بازار-ارتجاع مذهبی رای ندادند. بزرگترین بازندگان این مرحله از انتخابات، سران موتلفه اسلامی در تهران، اصفهان، تبریز و مشهد بودند. مردم در حقیقت، در برابر "دیکتاتوری مصلح"، تبدیل شدن ایران به تجارتخانه، ادامه و تشدید بیکاری جوانان، بسته شدن کارخانه‌ها، بسته شدن مطبوعات، سرکوب مذهبی، گشودن درهای مملکت به روی انگلستان و امریکا و... به مخالفت برخاسته و به نمایندگان این اندیشه و استراتژی رای ندادند.

تردید نیست، که توده دهها میلیونی رای‌دهندگان ایرانی، همگی در این مرحله، دارای شناختی یکسان از استراتژی روحانیت مبارز تهران و موتلفه اسلامی نبودند و هر کس به زعم و برداشت نه چندان روشن خویش از این استراتژی به پای صندوق‌ها رفت و به همین دلیل نیز نتیجه آراء، درهمان مرحله اول انتخابات مجلس پنجم، چنان قاطع نبود، که شکستی قاطع را برای بازار-ارتجاع به همراه آورد. رد صلاحیت چهره‌های مورد اعتماد مردم در اصفهان (دکتر صلواتی)، تبریز (مهندس چهرگانی) و اعلام ابطال انتخابات در اصفهان و تقلب در شمارش آراء در شهرهائی نظیر ملایر، همدان، تبریز، مشهد و...، که همگی بدست شورای نگهبان قانون اساسی انجام شد، به مرحله دوم انتخابات چهره‌ای جدید و مقاوم‌تر بخشید. حضور و دخالت بسیج سپاه پاسداران و فرماندهان سپاه پاسداران در انتخابات مرحله دوم، یورش اوباش و دسته‌های تحت فرمان "روحانیت مبارز- موتلفه" به مردم، تشدید تبلیغات حکومتی در تائید عمل شورای نگهبان در رد صلاحیت‌ها و ابطال انتخابات، مخالفت با انتخاب زنهائی که مستقل خود را کاندیدا کرده بودند و تلاش برای خانه نشین ساختن مردم در این مرحله از انتخابات و تحمیل کاندیداهای مورد نظر طرفداران "دیکتاتوری مصلح"، که با ایجاد رعب و وحشت در محلات تهران و اصفهان پیگیری شد، انتخابات مرحله دوم مجلس پنجم را هرچه بیشتر به صحنه‌ای برای کارزار جنبش مردم با حکومت تبدیل ساخت. علیرغم همه رعب و وحشتی که در انتخابات مرحله دوم، در تهران و شهرهائی که در آن انتخابات تجدید شده بود، راه انداختند، نتوانستند آنچه را در نظر داشتند، با رای مردم بدست آورند! در تهران بزرگترین شکست نصیب رهبران و سران جمعیت موتلفه اسلامی شد و بسیاری از روحانیون شناخته شده حکومتی، که با تمام وزن خویش برای تحقق استراتژی "دیکتاتوری مصلح" وارد میدان شده بودند، شکست خوردند! روحانیت مبارز، دراین مرحله، با توجه به نفرتی که مردم نسبت به کاندیداهای شناخته شده "موتلفه اسلامی" درمرحله اول انتخابات از خود نشان داده بودند، در ظاهر، لیستی مستقل از کاندیداهای خود منتشر ساخت و حسابش را از "موتلفه اسلامی" جدا کرد. این عمل، دراین مرحله، پیش از آنکه ناشی از جداسازی حساب "روحانیت مبارز" از سران بازار، غارتگران تجاری و حزب آنها "موتلفه اسلامی" باشد، ترفندی بود، برای فریب بسیج و سپاه پاسداران، که برای بیرون کشیدن لیست کاندیداهای روحانیت مبارز به صحنه کشانده شده بودند. روحانیت مبارز، دراین مرحله، تنها به این درک رسید، که بدنه بسیج و سپاه به سود "بازار" و "موتلفه" به میدان نمی‌آید و عوارض منفی و پیامدهای "رسوائی پیوند روحانیت مبارز با بازار" در میان سپاه و بسیج بیش از نتایج این همگامی است!

بدین ترتیب، تعدادی از سران و کاندیداهای روحانیت مبارز، با دخالت بسیج و سپاه پاسداران از صندوق‌های انتخاباتی بیرون کشیده شدند و برای قبضه مجلس پنجم و نشستن درهیات رئیسه آن و تشکیل فراکسیون اکثریت، به مجلس برده شدند. همین افراد، بعد از انتخابات ریاست جمهوری، بزرگترین مزاحمین پارلمانی دولت کنونی هستند!

بزرگترین پیروزی جنبش مردم، در این مرحله، تنها جلوگیری از برپائی مجلسی یکدست و برقراری "دیکتاتوری مصلح"، با رای نا آگاهانه مردم نبود؛ پیروزی بزرگتر، هوشیاری و رشد دم افزون آگاهی مردم از این توطئه، طرد چهره‌های مدافع این استراتژی و تشدید شکاف در ائتلافی بود، که در سالهای پایانی حیات آیت ا لله خمینی و پس از درگذشت او، مملکت را رهبری می‌کرد. توده مردم، با چهره واقعی حکومت، گردانندگان واقعی مملکت، مهره‌های اصلی و اداره کننده امور سیاسی-اقتصادی جمهوری اسلامی آشنا شدند. آنچه را مطبوعات، به ناگزیر و در جریان تقابل جناح های حکومتی نوشتند، چشم و گوش‌ها را چنان باز کرد، که ما تصور نمی‌کنیم، دیگر بتوان این چشم و گوش ها را بست و کور کرد!

مجلس پنجم، تکمیل نشد و تکلیف انتخابات در چند شهر (از جمله تهران) به انتخابات میان دوره‌ای محول شد. در نخستین انتخابات میان دوره‌ای، حاصل و نتیجه نه تنها مطلوب طرفداران استراتژی "دیکتاتوری مصلح" نبود، بلکه نتایج از مرحله اول و دوم انتخابات نیز بدتر بود. اکثریت ۸ نماینده‌ای که به مجلس راه یافتند، یا وابسته به جناح کارگزاران سازندگی بودند، یا مستقل بودند و یا وابسته به طیف چپ مذهبی. حاصل انتخابات میان دوره‌ای مجلس پنجم، آشکار ساخت، که اگر مردم به حال خود گذاشته شوند، حاصل انتخابات ریاست جمهوری، آن نخواهد شد، که روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی انتظار آن را داشتند.

مردم برای انتخابات ریاست جمهوری خیز برداشتند!

سران موتلفه و رهبری "روحانیت مبارز"، تحت هدایت "ناطق نوری"، همچنان برای تحقق استراتژی "دیکتاتوری مصلح" به تلاش خود ادامه دادند و انتخابات میان دوره‌ای و تکمیل تعداد نمایندگان مجلس را با هدف بسیج همه نیرو و امکانات برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری نیمه کاره رها کردند!

میلیون‌ها رای باطل شده، در جریان انتخابات مجلس پنجم، خشونت و سرکوبی، که در جریان انتخابات مرحله دوم، در تهران و اصفهان، توسط سپاه و بسیج سپاه پاسداران به نمایش درآمد (بعنوان مشتی، نمونه از خرواری که در صورت برقراری "دیکتاتوری مصلح" در انتظار مردم خواهد بود)، رفتاری که بسیج و سپاه و اوباش سازمان یافته زیر نام "انصار حزب ا لله" با جوانان در مرحله دوم انتخابات کردند، شکاف در حاکمیت، کشف دوباره قدرت رای و نظر (بویژه در میان جوانان و زنان) انتخابات ریاست جمهوری را به صحنه رویاروئی مردم با حکومت تبدیل ساخت. شناخت بسیار مهم مردم از عملکرد طرفداران ریاست جمهوری "ناطق نوری" و بویژه نقش شورای نگهبان، ائمه جمعه‌ها، روحانیون مرتجع در رد صلاحیت‌ها و ابطال انتخابات در شهرهای مختلف، در جریان انتخابات مجلس پنجم، همگی در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر، به انتخابات ریاست جمهوری جنبه کارزاری ملی برای جلوگیری از قبضه قدرت بدست طرفداران "دیکتاتور مصلح" بخشید.

بسیج همه جانبه "موتلفه اسلامی" و "روحانیت مبارز" برای جلوگیری از بازگشت به صحنه "میرحسین موسوی"، نخست وزیر دوران جنگ و تبلیغ یکسویه و بی وقفه مطبوعات حکومتی و تلویزیون دولتی به سود ناطق نوری از یکسو، و درعین حال تبلیغ بی‌وقفه ضرورت شرکت در انتخابات ریاست جمهوری از سوی دیگر، این انتخابات را به انتخاباتی در حد تعیین سرنوشت ملی کشور تبدیل ساخت.

طرفداران استراتژی "دیکتاتوری مصلح" و استفاده از "ناطق نوری" بعنوان هموار کننده این راه، بر این تصور بودند که با کاندیداتوری یکی از چهره‌های همیشه بازنده در انتخابات گذشته (مانند رضا زواره‌ای، عباس شیبانی و امثال آنها)، پیروزی ناطق نوری را با رای چند ده میلیونی تضمین خواهند کرد و آنچه را که در انتخابات مجلس نتوانسته بودند بدست آورند، از این طریق بدست خواهند آورد: رئیس جمهوری همانقدر خشن و کم تعقل، که مطیع سران "موتلفه اسلامی" و "روحانیت مبارز"، برای برقراری "دیکتاتوری مصلح"!

آنها، چنان نیروی تبلیغاتی را در جامعه بکار گرفتند، که در تاریخ جمهوری اسلامی بی‌سابقه بود. به همین دلیل وقتی "محمد خاتمی" بعنوان کاندیدای مقابل مطرح شد، او را در حد همان "عباس شیبانی" و یا "رضا زواره‌ای" (معاون قوه قضائیه و رئیس ثبت احوال و اسناد، عضو شورای نگهبان قانون اساسی و عضو رهبری موتلفه اسلامی) ارزیابی کردند.

جلب حمایت انگلستان

سفر محمد جواد لاریجانی- وزیر خارجه در دولت ناطق نوری در صورت پیروزی- به انگلستان و مذاکراتش با "نیک براون" انگلیسی، آنچنان که از متن این مذاکرات آشکار است، نه در تخریب "محمد خاتمی" و جناح چپ مذهبی (ادعائی که از سوی برخی وابستگان به طیف چپ مذهبی و یا کارگزاران مطرح می‌شود)، بلکه در تشریح "دیکتاتوری مصلح"، برنامه‌های دولت ناطق نوری و ضرورت حمایت از آن متمرکز بود. این مذاکرات و در واقع پیام ائتلاف جدید "روحانیت مبارز- موتلفه اسلامی" برای انگلستان و جلب حمایت جهانی انگلستان از دولت ناطق نوری، دو محور اساسی داشت که در متن مذاکرات نیز دقیقا تشریح شده است:

۱- ادامه خصوصی سازی، بعنوان برنامه اقتصادی دولت ناطق نوری؛
۲- همسوئی با سیاست‌های امریکا و انگلستان در منطقه، بعنوان سیاست خارجی دولت ناطق نوری.

در مورد نخست، لاریجانی، انتقادهای صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (در واقع امپریالیسم جهانی) را از تعلل‌های دولت هاشمی رفسنجانی در اجرای فرامین این دو ابزار مالی امپریالیسم جهانی پذیرفته و

تعهد دولت ناطق نوری را در اجرای دقیق این فرامین و جبران تعلل های گذشته را اعلام داشت.

- در مورد سیاست خارجی نیز، همسونی با امریکا و انگلستان در منطقه را با وعده همکاری همه جانبه با این دو قدرت امپریالیستی برای مقابله با دولت عراق، بعنوان نخستین گام عملی برای همکاری های بعدی اعلام داشت.

لاریجانی هم در این مذاکرات و هم طی دو سرمقاله ای، که پیش از این سفر، در روزنامه رسالت نوشت، دیدگاه های خود را درباره حکومت طالبان در افغانستان اعلام داشت. این دیدگاه ها، چیزی نبود جز ستایش از اعمال قدرت و خشونت طالبان علیه مخالفانش در افغانستان. این ستایش، خطابی بود به انگلستان و جلب حمایت آن از تز "دیکتاتوری مصلح". او صریحا نوشت که طالبان از قدرت نظامی برای گسترش قدرت اسلام خوب استفاده می کنند و باید آنها را به رسمیت شناخته و با آنها وارد مذاکره شد.(نکات برجسته این دو سرمقاله محمد جواد لاریجانی، همان زمان در راه توده منتشر شده است)

بدین ترتیب، وزیر خارجه دولت ناطق نوری، علاوه بر دو پیام بالا، دیدگاههائی را نیز بصورت غیر رسمی و پیش از این سفر مطرح کرده بود، که با توجه به حمایت انگلستان از طالبان افغانستان، باید هدیه‌ای اختصاصی برای انگلستان تلقی می شد!

بیم از شکست بعدی!

علائم و نشانه های مختلف، در هفته های پیش از انتخابات ریاست جمهوری نشان داد، که حاصل این انتخابات، اگر بصورتی معمولی برگزار شود، آن نخواهد بود، که انتظارش را دارند و بدین ترتیب حاصل بدتر از انتخابات مجلس پنجم خواهد شد. بدین ترتیب، توطئه‌ها تشدید شد. صدور بخشنامه برای بسیج و سپاه پاسداران مبنی بر ضرورت پیروزی ناطق نوری، بعنوان کاندیدای اصلح، سفرها و مذاکرات سران موتلفه اسلامی با روحانیت مبارز و جامعه روحانیت مبارز، دخالت مستقیم ائمه جمعه در حمایت از ناطق نوری، جلوگیری از حضور انتخاباتی "محمد خاتمی" در شهرها و سخنرانی برای مردم و یک سلسله ازاین نوع توطئه ها، بعنوان تدابیرضروری در دستور کار قرار گرفت، اما هراندازه که بازندگان انتخابات مجلس پنجم بیشتر به سود ناطق نوری تبلیغ کردند، اعتبار محمد خاتمی، بعنوان کاندیدائی که متفاوت از روحانیون حکومتی و مورد غضب این روحانیون است، نزد مردم افزون تر شد! استقبال توده مردم، از محمد خاتمی، هنگام سفر به شهرهای مختلف (که با یک اتوبوس انجام می شد)، مسائلی که او در پیام تلویزیونی اش، بعنوان برنامه دولت خویش اعلام داشت و بویژه اعلام تعهدش نسبت به آزادی ها، توسعه توام باعدالت اجتماعی و اعلام پایبندی اش به آرمان های اساسی و اولیه انقلاب ۵۷، که با استقبال مردم روبرو شد، همگی نشانه های بازر نتیجه غافلگیر کننده انتخابات بود. ازنظر مردم، این برنامه، درمقابل عملکرد، نقشه ها و اهداف جناح مقابل قرار داشت. جناحی که نه تنها درتمام ۱۸ سال گذشته، بلکه درهمان انتخابات مجلس پنجم نیز نشان داده بود، با جنبش نوین دفاع از آرمان های اساسی انقلاب بهمن چه می خواهد بکند.

ولایت مطلقه و ذوب در ولایت!

طرفداران "دیکتاتور مصلح"، خصوصی سازی، تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه و زدوبند غیر علنی با انگلستان و امریکا، که احتمال شکست درانتخابات ریاست جمهوری را روز به روز بیشتر می دیدند، دراین مرحله، شعار "ولایت مطلقه فقیه" را سر دادند. آنها با اطمینان از موقعیت مذهبی متزلزل رهبر کنونی جمهوری اسلامی و با اطلاع از پیوندی که او از دوران حیات آیت ا لله خمینی و بویژه از مجلس خبرگان پس از درگذشت آیت ا لله خمینی با این طیف دارد و رهبری خود را مدیون آنها می دانند، شعار مذکور را به نخستین تاکتیک خود، دراین مرحله تبدیل ساختند. انواع استدلال های مذهبی و سیاسی دراین زمینه در نشریات و رادیو و تلویزیون حکومتی مطرح شد و تمام دستگاه تبلیغاتی حکومت، که تحت سیطره طرفداران "دیکتاتوری مصلح" بوده و هست برای تبلیغ این شعار به خدمت گرفته شد. آنها با اشاره به بحث های مجلس خبرگان رهبری، پس از درگذشت آیت ا لله خمینی (که در یک توافق نانوشته و بسیار جدی، هنوز هیچیک از شرکت کنندگان دراین جلسه جسارت افشای این مذاکرات را ندارد)، جناح مقابل را، یعنی طیف چپ مذهبی را، بدون ذکر نام، به قبول نداشتن "ولایت مطلقه فقیه" معرفی کردند.*

فرصت ها، تا برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، آنقدر کم بود، که طرفداران "دیکتاتوری مصلح" شتابزده و پیش از آنکه به جا افتادن این شعار و یا آن تاکتیک خود اطمینان حاصل کنند، شعارها و تاکتیک های بعدی را مطرح ساختند و بدین ترتیب، مشتشان هرچه بیشتر برای مردم باز شد!

انتخاب اصلح

درآخرین هفته های انتخابات ریاست جمهوری و نگران از مقابله مردم با طرفداران "دیکتاتوری مصلح"، که حالا نام "ولایت مطلقه" برآن گذاشته بودند، شعار و سیاست پیوسته به اندیشه و استراتژی "دیکتاتوری مصلح"، زیر شعار انتخاب "اصلح" به اجرا گذاشته شد. شناخته شده ترین روحانیون و بلند پایگان حکومتی و در راس همه آنها، سران حزب موتلفه اسلامی، به حمایت از "انتخاب اصلح" وارد میدان شدند. در سپاه پاسداران و بسیج بخشنامه صادرکردند و مخالفان این شعار را مخالفان با ولایت فقیه اعلام داشتند. جامعه روحانیت مبارز، ائمه جمعه، نشریات وابسته به طیف ارتجاع-بازار، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و دهها نهاد و تشکیلات "مذهبی-سیاسی- بازاری" که سر همه آنها به بنیادها و نهادهای پرقدرت مالی درجمهوری اسلامی وصل است، ازاین شعار حمایت کردند. همه این طیف ها، ناطق نوری را بعنوان فرد اصلح برای ریاست جمهوری اعلام داشتند و فشار تبلیغاتی و قطعا پشت پرده برای ورود علی خامنه ای به صحنه و دفاع علنی از ناطق نوری، بعنوان فرد اصلح تشدید شد.

همه شواهد و قرائن نشان می دهد، که آنها با یقین مطلق از نتیجه انتخابات ریاست جمهوری و باخت قطعی کاندیدای استراتژی "دیکتاتوری مصلح"، قصد داشتند، ابتدا رهبر جمهوری اسلامی، ناطق نوری را بعنوان فرد اصلح اعلام کنند، تا آنها بلافاصله بزرگترین یورش تبلیغاتی و سیاسی را برای لغو انتخابات و یا برگزاری آن، به شکل رفراندوم نسبت به نظر رهبری و ولی فقیه سازمان داده و ناطق نوری را به ریاست جمهوری برسانند.

یک سلسله اختلاف نظرها و تضادها، میان سران حکومتی، دراین مرحله مانع اعلام نظر آشکار رهبر جمهوری اسلامی شد:

۱- بخشی از روحانیون حوزه ها و جناح های حکومتی بشدت با این موضع گیری مخالف بودند و بی وقفه درمخالفت باآخرین موضع گیری آشکار رهبری به سود ناطق نوری فعالیت کردند. این فعالیت ها به گونه ای بود، که بیم آشکار شدن تمام مسائل پشت پرده مجلس خبرگان رهبری درجامعه، از سوی برخی از این مخالفین مطرح شده و این امر می رفت تا بسیاری از رشته های پشت پرده را پنبه کند. افشای نقش آیت ا لله یزدی، رئیس قوه قضائیه و آیت ا لله استادی(دو عضو روحانیت مبارز)، درتحمیل اعلامیه "حمایت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از به سود ناطق نوری"، توسط آیت ا لله مسعودی(عضو مدرسین حوزه علمیه قم) و تائید ضمنی آن توسط آیت ا لله امینی(نایب رئیس مجلس خبرگان رهبری) از این امر، همگی نشانه های خطر افشاگریهای بزرگ را همراه داشت. از جمله کسانی که می توانست دهان بگشاید، هاشمی رفسنجانی بود، که دست یابی ناطق نوری و موتلفه اسلامی را به قدرت مطلقه، آغازی برای پایان بد فرجام نقش خود درجمهوری اسلامی می دانست!

۲- آخرین گزارش ها و نظرسنجی ها، که گفته می شود، به توصیه هاشمی رفسنجانی و توسط وزارت اطلاعات و امنیت تهیه شده و توسط خوداو دراختیار علی خامنه ای گذاشته شد، نشان دهنده باخت بزرگ ناطق نوری و عزم عمومی-بویژه نیروی جوان کشور- برای مقابله با هر نوع تقلب و ابطال انتخابات و تحمیل ناطق نوری بود. آخرین سخنرانی علی خامنه ای و اعلام بی طرفی اش(درحالیکه حمایت او از تمام تبلیغات تلویزیونی به سود ناطق نوری و عدم تکذیب اظهاراتی که از قول او توسط روحانیون بلند پایه حکومتی و به سود ناطق نوری انتشار می یافت، نشان دهنده همراهی او با طیف طرفدار "دیکتاتوری مصلح" بود.)، بر پایه این واقعیت قرار داشت.

۳- لغو انتخابات و یا برگزاری رفراندوم برای "نامزد اصلح"، نه تنها خطر شورش داخلی را در پی داشت، بلکه زمینه دخالت مستقیم، سازمان ملل متحد و حتی دخالت نظامی را، زیر پوشش دفاع از حق انتخاب مردم، در امور داخلی ایران نیز رسما فراهم می ساخت.

۴- پیوند خوردن سرنوشت رهبری - علی خامنه‌ای- با سرنوشت "ناطق نوری" و مقابله آشکار مردم با هر دو!

طرفداران "دیکتاتوری مصلح"، نه علی خامنه ای را بخاطر این تزلزل بخشیده اند و نه درآینده خواهند بخشید، چرا که به زعم آنها، همین عدم قاطعیت بحران کنونی را برای جناح راست بوجود آورده، ضربه به روحانیت زده و مشکل بزرگی را بنام "انتخابات" و "خاتمی" روی دست آنها گذاشته است. به همین دلیل است، که در طول دوران پس از انتخابات ریاست جمهوری، پس از هر توطئه ای، که توسط طیف طرفدار "دیکتاتوری مصلح" در کشور و علیه دولت و جنبش به اجرا گذاشته می شود، علی خامنه ای، پس از یک هفته، یا ده روز، در

صحنه ظاهر شده و از آن دفاع آشکار و یا دو پهلو می کند، تا گذشته را جبران کند. توصیه برای باقی ماندن مجلس دراختیار ناطق نوری و شکست خوردگان انتخابات ریاست جمهوری، تائید یورش به شهرداران، تائید تظاهرات توطئه گرانه قم، علیه آیت ا لله منتظری، مواضع او در برابر مصاحبه محمد خاتمی با شبکه تلویزیونی "سی.ان.ان" نمونه های آشکار این عملکرد اوست. البته درهمین این عملکردها نیز، به همان دلائلی که مانع حمایت آشکار او از ناطق نوری درانتخابات ریاست جمهوری شد، او جانب احتیاط را از دست نمی دهد و تمامی سرنوشت خویش را با سرنوشت طرد شدگان مردم پیوند نمی زند! گرچه مردم روز به روز او را، بیشتر بعنوان مخالف برنامه های محمد خاتمی و یار و همراه ارتجاع مذهبی و بازار می شناسند.

فتوای تقلب

کوشش برای لغو انتخابات و برگزاری رفراندوم به سود نامزد اصلح "ناطق نوری"، در آخرین روزهای مانده به برگزاری انتخابات، به جائی نرسید و به همین دلیل تقلب در شمارش آراء و بیرون کشیدن ناطق نوری از صندوق آرا، به هر شکل و هر ترتیب، در دستور کار قرار گرفت. چنده چهره مشخص، این طرح را نه تنها توصیه کردند، بلکه برای تحقق آن رسما وارد میدان شدند: آیت ا لله مهدوی کنی، حجت الاسلام واعظ طبسی، آیت ا لله یزدی، دو حجت الاسلام عضو جامعه روحانیت مبارز تهران: موحدی ساوجی و موحدی کرمانی.

آیت ا لله یزدی، برای این ماموریت به قم رفت و آیت ا لله مهدوی کنی به مشهد. فتوای تقلب درانتخابات و شمارش آراء در مشهد و از زبان آیت ا لله کنی، بلافاصله درتهران انعکاس یافت و هاشمی رفسنجانی، در نماز جمعه‌ای که در آستانه انتخابات خواند، نه تنها به آن اشاره کرد، بلکه مخالفت خود را با آن نیز اعلام داشت. (اعتراف به این فتوا را از زبان آیت ا لله کنی، درهمین شماره راه توده می خوانید!)

تقلب ناتمام!

علیرغم همه مقاومت ها، افشاگری ها و هشدارهای های درون حکومتی مبنی بر خطر قیام مردم و توصیه به تن دادن به نتیجه انتخابات، گزارش‌هائی وجود دارد مبنی بر تقلب بزرگ در شمارش آراء انتخابات تهران، کرمانشاه، لرستان و چند شهر دیگر، که در راس همه آنها تقلب اعلام نشده درشمارش آراء تهران و لرستان قرار دارد.

محمد خاتمی، در جریان مصاحبه با "سی.ان.ان" و در پاسخ به سئوالی که پیرامون میزان آراء انتخاباتی وی مطرح شد، به اشاره گفت(ظاهرا بیشتر از این درصد بوده است، که شما می گوئید!)

با آنکه این نخستین بار بود، که رسما اشاره به تقلب درانتخابات شد، اما تقریبا همه دست اندرکاران مملکتی، نمایندگان مجلس، وابستگان به دو جناح و در بسیاری از محافل سیاسی و حتی مطبوعاتی ایران، شرح ماجرای تقلب‌بزرگ در شمارش آراء دو استان کرمانشاه و لرستان، درکنار جزئیاتی از تقلب در شمارش آراء تهران نقل می‌شود.**

بدین ترتیب، استراتژی "دیکتاتوری مصلح" که بعدها زیر شعار "ولایت مطلقه فقیه"، "ذوب درولایت"، "ولایت پذیری"، "کاندیدای اصلح" و... پیگیری شده و با شکست درانتخابات روبرو شد، پس از اعلام نتایج انتخابات، زیر پوشش و شعار "حکومت ولائی" و به تعبیر محسن رفیقدوست در نطقی که از او درهمین شماره راه توده می خوانید، زیر شعار آشکار "دفاع از ولی فقیه" ادامه یافته و اکنون با صراحت و از زبان سردمداران واقعی استراتژی "دیکتاتوری مصلح"، با طرح این تز که در حکومت اسلامی "انتخابات" معنی ندارد، دنبال می‌شود. واعظ طبسی، حاکم مطلق العنان خراسان و سرپرست بنیاد مالی عظیم "آستانقدس رضوی" روحانی جنایتکاری بنام "ملا حسنی" که حکومت خود مختار در سنندج برپا ساخته و برخی دیگر از روحانیون حکومتی زیر این پوشش و درجهت همان استراتژی عمل می کنند.

سران "موتلفه اسلامی" با طرحی، که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری "عسگراولادی" تقدیم شورای مصلحت نظام کرد، عملا این استراتژی را زیر عنوان لغو جمهوریت و برقراری "حکومت عدل اسلامی" و یا "ولایت نشین اسلامی ایران" مطرح ساخته‌اند.

کارشکنی های پس از انتخابات

تمام توطئ ها و کارشکنی‌هائی که پس از اعلام نتایج انتخابات و علیه برنامه دولت محمد خاتمی، صورت می گیرد، در جهت رسیدن به همان هدفی است که از ابتدا و در تدارک انتخابات مجلس پنجم دنبال شده‌است:

"دیکتاتوری مصلح"!

این دیکتاتوری مصلح، بدون تردید، همانگونه که دیکتاتوری ناپلیون، دیکتاتوری فرا طبقاتی نبود، این دیکتاتوری نیز فرا طبقاتی نیست و نخواهد بود. بنابراین باید دید، این دیکتاتوری مصلحت چه طبقات و اقشاری را دنبال می کند؟ چرا تامین این منافع طبقاتی جز با دیکتاتوری، درایران ممکن نیست؟ آیا این دیکتاتوری، یعنی حکومت مطلقه "علی خامنه ای"؟ و یا حکومت طبقه و اقشاری که اکنون و دراین مرحله پشت علی خامنه ای جمع شده و او را بلند گوی خویش ساخته اند؟ و سرانجام اینکه، آیا شکل این دیکتاتوری برای همیشه "ولایتی" و "فقهی" باقی خواهد ماند و یا اشکال دیگری هم می تواند به خود بگیرد؟

پاسخ به این سئوالات است که می تواند،

اول- ما را از افتادن بدنبال شعارهای تاکتیکی طرفداران "دیکتاتوری مصلح" باز دارد و به جنبش و شعارهای آن نزدیک کند و فعالیت ما را درجهت آگاهی جنبش و تشدید مبارزه طبقاتی مردم متمرکز سازد.

دوم- با شناخت واقعیات امروز جامعه ایران، ضعیف ترین حلقه را در حاکمیت یافته و علیه آن وسیع ترین نیروی ممکن راحتما و قطعا در لایه‌هائی از همین حکومت و پیرامونیان آن را- بسیج ساخت.

سوم- و سرانجام، نه تنها ابزار و اشکال ممکن مبارزه مردمی و توده‌ای را، چون از شکل آن خوشمان نمی آید رد نکرده و آنرا تحریم نکنیم، بلکه با تمام قوا وامکانات ممکن و در کنار مردم، آنها را تشویق به استفاده ازاین ابزار و اشکال کنیم.

آنچه را توده مردم، با درک و تجربه خود می آموزند، هزاران بار با ارزش تر، مفیدتر و کارآمد تر از هزاران برگ نوشته و آموزش روشنفکرانه و پدرسالارانه‌است. اگر حکومت و طرفداران "دیکتاتوری مطلقه"، تا وقتی جمهوریت و قانون اساسی و انتخابات، ضمیمه نظام کنونی است، نمی‌توانند، از "انتخابات" بگریزند، و دهها میلیون زن و مرد و جوان ایرانی نیز به اهمیت رای خود پی برده‌اند، برای همه سازمان‌های و احزاب ملی، مترقی، مردمی، مذهبی، غیر مذهبی و همه و همه، استفاده از این تضاد به سود جنبش و مردم یک وظیفه انقلابی، تاریخی و ملی است. آن سیاست "چپ نمایانه" که صحنه و این ابزار قانونی را رها کرده و شعارهای تخیلی خویش را سر می دهد، عملا به طرفداران "دیکتاتورمصلح" خدمت می کند! چکیده تمام سیاست، تلاش و پیکار خونین حزب توده ایران، علیرغم برخی اشتباهات ناگزیرش در شرایط بسیار دشوار فعالیت علنی درجمهوری اسلامی، در جان همین نکته نهفته است: بودن با مردم، آگاه ساختن مردم و پیش بردن جنبش با کمک مردم!

آن آگاهی که امروز مردم ایران از حکومت کنونی، طیف راست، جناحبندی‌های درون حکومت، ارتجاع مذهبی، غارتگری بازاری ها و روحانیون بازاری یافته‌اند، نه تنها با سالهای اولیه انقلاب اساسا قابل مقایسه نیست، بلکه با همین آگاهی درآستانه انتخابات مجلس پنجم و سپس انتخابات ریاست جمهوری هم قابل مقایسه نیست و تردید نیست که با هر حادثه و رویدادی این آگاهی عمیق تر و عمیق تر نیز خواهد شد. جنبش را باید گام به گام، با افزایش این آگاهی خلقی و توده‌ای پیش برد! از جمله ترفندهای طرفداران "دیکتاتوری مصلح" درجمهوری اسلامی، اکنون و در ستیز با هر برنامه و حرکت دولت خاتمی آنست که به مردم نشان داده شود: رای شما بی حاصل است و قدرت در دست ما باقی است! بنظر ما، اگر این قدرت اینگونه بی رقیب دراختیار این طیف بود، نیازمند اینهمه توطئ و کارشکنی و رویارونی با مردم نبود و کابوس انتخابات "شوراها"، انتخابات شهرداری ها، انتخابات میاندوره‌ای و انتخابات مجلس خبرگان اینگونه خوابش را پریشان نکرده بود! و آن اپوزیسیونی که همین تز و شعاررا درجملات و اشکال دیگری سر می دهد و شرکت مردم در انتخابات و رای دادن و فرهنگ انتخابات را درجامعه امروز ایران بی اعتبار و بی ارزش معرفی می کند، عملا کارگزار طرفداران "دیکتاتوری مصلح" است!

بدین ترتیب، هر انتخاباتی، در هر سطحی و برای هر هدفی، امروز به کارزاری قانونی علیه سران توطئه گر جمهوری اسلامی تبدیل خواهد شد و باید نه تنها درآن شرکت کرد، بلکه وسیعا مردم را تبلیغ و تشویق به حضور درآن کرد. حتی اگر برای انتخاب یک نماینده جا افتاده برای مجلس کنونی باشد! انتخابات شوراها، انتخابات میاندوره ای و انتخابات مجلس خبرگان رهبری، که جای ویژه خود را دارد!

جنبش مردم قانونی است و مقابله حکومت با این جنبش غیر قانونی! اینکه این مقابله غیر قانونی، کدام اشکال را در دستور جنبش قانونی مردم قرار خواهد داد، پیش از همه، بستگی به آن نتیجه نهائی دارد، که مردم بدان می رسند. شکل و اشکالی، که حکومت برای مقابله با جنبش مردم بدان متوسل می‌شود، خود به خود اشکال نوین مبارزه را به مردم تحمیل می کند. هریک ازاین اشکال، شکاف‌ها، انشقاق ها و تغییر صفوف‌های خود را در ارکان نظامی-سیاسی حکومت بوجود می آورد و به جنبش کمیت و کیفیت نوینی می‌بخشد! این تجربه تاریخ و حکم تاریخ است!

کدام شعار؟

پایان تحمل طرفداران "دیکتاتوری مصلح" برای برگزاری انتخابات و پذیرش شکست‌های خود، نه تنها چهره تمامی دستگاه حکومتی را بیش از هرزمان برای مردم آشکار خواهد ساخت، بلکه جنبش مردم، مقاومت آنها و مقابله آنها با حکومت را می‌تواند وارد اشکال و کیفیت‌هائی نوین، با شعارهای نوین کند! شعارهائی که می‌تواند بسیار فراتر از "طرد جناح خامنه‌ای"، "طرد ولایت فقیه" و شعارهائی از این دست و درچارچوب جمهوری اسلامی باشد! اما درحال حاضر، نه این شعارها و تاکتیک ها، منطبق با مرحله کنونی و قانونی مبارزه مردم است و نه آن آینده و شعارها وتاکتیک هایش در دستور روز. بنابراین، سخن، شعار و تاکتیک همه نیروهای مترقی، تحول طلب، آزادیخواه و عدالت جو دراین مرحله، همانا استفاده ازتمامی آن امکاناتی است، که حکومت هنوز نمی‌تواند شانه خود را از زیر بار آن خارج کند. این یک اشتباه تاریخی است، که اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی، خیال حکومت را از "انتخابات" و ضعف بزرگش در برابر "قانون" و "قانون مداری" راحت سازد! این بار سنگین، که حکومت نمی‌تواند شانه هایش را از زیر آن بیرون بکشد، شاید واپسین نفس های به شماره افتاده انقلاب ۲۲ بهمن سال ۵۷ باشد، اما مگر می‌توان از همین واپسین نفس ها گذشت و از آن در حد دمیدن روحی تازه به انقلاب و آرمان‌های آن استفاده نکرد؟ حزب توده ایران، قاطعانه می گوید: نه!

پایه های طبقاتی "دیکتاتوری مصلح"

ببینیم، آن دیکتاتوری مصلحی، که "موتلفه اسلامی" و ارتجاع مذهبی برای مسلط ساختن آن بر جامعه ایران، به هر وسیله و بهانه‌ای متوسل می‌شوند و درحد خشن ترین مقابله‌ها با دولت کنونی نیز خویش را آماده می‌سازند، می‌خواهد نماینده کدام طبقات و اقشار اجتماعی باشد؟ و اینهمه کارشکنی در کار دولت کنونی و مخالفت با هر نوع تحولی درایران، منافع کدام طبقات و اقشار را درنظر دارد؟

دیکتاتوری طبقاتی!

برای یافتن پاسخ این سئوال، باید دید پایه‌های کدام طبقه و قشری را، جنبش نوین انقلابی مردم ایران، انتخابات اخیر و شعارها و برنامه‌های انتخاباتی محمد خاتمی متزلزل ساخته‌است. "راه توده" با دقت و بارها نوشته و برخی نشریات و سازمان‌های سیاسی طیف چپ نیز در تحلیل‌های خود از جامعه امروز ایران(بویژه پس از دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری) با واقع بینی بیشتری، نسبت به گذشته، از "سرمایه داری تجاری"، "سرمایه داری بوروکراتیک دولتی"، "زمینداران بزرگ" و مافیای مالی-سیاسی بعنوان پایه های طبقاتی حکومت نام برده و می‌برند. این تعریفی دقیق از پایگاه طبقاتی بخش غالب درحکومت جمهوری اسلامی است و هرگز نباید شکل مذهبی آنرا بر شکل طبقاتی آن برتری بخشید. امروز شعارها و پوشش مذهبی چادری شده است، که این طبقات و اقشار بر سر خویش کشیده‌اند. آنها با این حجاب به حکومت ادامه داده و همچنان خیال "دیکتاتوری طبقاتی خود را زیر شعار "دیکتاتوری مصلح"، "ولایت مطلقه"، "حکومت ولائی" و... در سر دارند. این حجاب را باید پس زد و آن چادر را از سر این بخش از حکومت باید برداشت، تا مردم آنرا عریان دیده و بدرستی بدانند با کی رویاروی قرار گرفته‌اند و با آن چه باید بکنند. به همین دلیل، پیش از آنکه در اسارت شکل حکومت باقی بمانیم و یا شعارها، عملکرد ها و توطئه‌های این طیف طبقاتی حکومت، برای جنبش مردم و نیروها و احزاب و سازمان‌های مترقی و ملی، شعار و تاکتیک اختراع کنند، باید جنبش را علیه پایگاه طبقاتی حکومت بسیج کرد!

تمام هنرسیاسی-انقلابی احزاب چپ، مترقی، ملی-مذهبی و ملی ایران، امروز درهمین پرده دری و نشان دادن جهت اصلی مبارزه به مردم ایران و جنبش کنونی خلاصه شده است و نباید از آن غفلت کرد. ما وقتی از این بخش غالب درجمهوری اسلامی سخن می گوئیم، باید بدقت بدانیم آنها کیستند، کدام اهرم‌های سیاسی را دراختیار دارند و متکی به کدام اهرم‌های اقتصادی، نه تنها برای مردم، نه تنها برای سران حکومت، نه تنها برای جناح‌های حکومتی متحد خویش، بلکه برای حوزه‌های علمیه و مراجع شناخته شده مذهبی نیز خط و نشان می‌کشند. حکمی که محسن رفیقدوست در ضرورت اعدام آیت ا لله منتظری(روحانی آزاده و مردمی) صادر کرده‌است، تنها یک نمونه آشکار، از طبقاتی بودن همه ماجرائی است که درجمهوری اسلامی درجریان است و نه اعتقاد و ایمانی مذهبی!!(مراجعه کنید به مرور نشریات طیف راست درجمهوری اسلامی، درهمین شماره راه توده)

درهمین شماره "راه توده" و به نقل از تایمز لندن می‌خوانید، که سرمایه داری تجاری ایران، متکی به ۲۰ میلیارد دلار ثروت و قدرت مالی که دراختیار دارد، درجمهوری اسلامی عمل می کند و بر سر راه هر تحولی مانع ایجاد می‌کند. در همین شماره راه توده اشاره به سه کانون بزرگ اقتصادی-سیاسی شده است، که درحد سه "مونوپل اقتصادی"، سه "مجموعه انحصاری" درجمهوری اسلامی عمل می‌کنند، درحالیکه دهها نهاد اقتصادی و سیاسی و نظامی در پیوند با این سه واحد قراردارند. همین قدرت اقتصادی- مالی است که به امثال محسن رفیقدوست اجازه می‌دهد، از فرماندهان سپاه بخواهد تا به حمایت از "ولی فقیه" وارد میدان شوند!!(مراجعه کنید به گزارش مربوط به مرور مطبوعات طیف راست)

اینکه ولی فقیه، درچه موقعیت متزلزلی قرار دارد، که به حمایت نظامی-سیاسی رفیقدوست نیازمند است، یک سر ماجراست، اما سر دیگر این ماجرا توان این قدرت مالی-اقتصادی برای سلب حمایت خود، در لحظه موعود و دلخواه از این ولی فقیه و حمایت از یک ولی فقیه دیگر و یا شکل دیگری از حکومت است! آنها که طرح انحلال جمهوری اسلامی و برقراری "حکومت عدل اسلامی" را در سر دارند، به آسانی طرح "حذف ولایت فقیه" و جانشین ساختن آن را با طرحی دیگر و نامی دیگر، که منافع آنان را بهتر حفظ کند، می‌توانند ارائه بدهند! آن ساختاری که باید مردم را برای یورش بدان بسیج کرد، ساختار اقتصادی حکومت و درهم کوبیدن پایگاه ۲۰ میلیارد دلاری طبقه و اقشارغالب درحکومت است، که قوه قضائیه را در حد ابزاری حکومتی در دست خویش نگهداشته، ولی فقیه را مطیع و دنباله رو خود ساخته، مجلس را دراکثریت خود دراختیار دارد و علیرغم ۲۱ میلیون رای اعلام شده (که رقم واقعی آن، با احتساب تقلب ها، ۲۵ تا ۲۷ میلیون برآورد شده است) و دست ردی که اکثریت قاطع مردم بر سینه اش گذاشته‌اند، همچنان به حکومت و توطئه علیه مردم و غارت مملکت ادامه می‌دهد. بازندگان و طرد شدگان انتخابات اخیر ریاست جمهوری از این ثروت و از این پایگاه طبقاتی و حکومتی خویش دفاع می کنند و به همین دلیل هرگز نباید دچار این خام خیالی و ساده انگاری شد، که آنها آنچه را با انواع جنایات، توطئه‌ها، خیانت‌های ملی، زدوبندهای بین المللی بدست آورده‌اند، به این سادگی و بدنبال باخت درانتخابات ریاست جمهوری تسلیم برندگان خواهند کرد و حکومت را به مردم واگذار خواهند کرد. تاریخ، چنین ساده لوحی را از سرمایه داری سراغ ندارد! برعکس خشونت، یورش، کشتار، قلع و قمع ودیکتاتوری را سراغ دارد. اینکه طبقه غالب درجمهوری اسلامی، امروز نمی‌تواند مانند همه نظام های مشابه با مردم ایران رفتار کند،

اولا بدلیل عظمت و وسعت جنبش اخیر مردم و بیم از ورود به مراحل بالاتر جنبش و از دست دادن همه چیزاست؛

دوم اینکه نمی‌تواند خود را از شر شعارهای انقلاب بهمن ۵۷ خلاص کند و ناچار است با همان شعارهای انقلابی، سیاستی ضد انقلابی را پیش ببرد.

درنتیجه، این شعارها، در تضاد با محتوای خود، همچنان به نیروی اجتماعی تبدیل شده و نیرونی مردمی را علیه سیاست‌های این طیف بسیج می کند. از طرف دیگر، این شعارها از تیز پائی و سبک بالی، سرمایه داری و ارتجاع حاکم، برای یورش به جنبش می کاهد.

این دشواری حکومت "دیکتاتوری مصلح" و این تضاد "شعار و محتوا"ی «سرمایه داری "تجاری-بازاری"، "ارتجاع مذهبی"، "سرمایه داری نوکیسه بوروکراتیک" و مافیای وابسته به آن‌ها" را باید با افشای عملکردها آنها، تشدید کرد.

دو انتخابات پیش رو!

دو انتخابات میاندوره‌ای مجلس اسلامی و خبرگان رهبری، دارای چنین محتوا، پیشینه، آگاهی مردمی و زمینه‌اجتماعی‌است، که در بالا به آن اشاره شد.

تشدید جنبش، تشدید تضادها، شکسته شدن ائتلاف‌های حکومتی، تزلزل در تشکل‌ها و سازمان‌های اصلی و ساختاری حکومت و یک سلسله عوامل و نتایج طبیعی شکست حکومت در دو انتخابات اخیر و عزم مردم برای مقابله با توطئه‌های طرد شدگان و بازندگان انتخابات، مانند پدیده‌های مشابه در تمام کشورهای جهان، پاره‌ای شکاف‌ها، تجدید نظر طلبی‌ها و جدا شدن صفوف را نه تنها در میان مجموعه حکومت، بلکه در بهم فشرده ترین صفوف حکومتی بوجود آورده‌است. این همان نکته‌ایست، که "راه توده" بلافاصله پس از انتخابات دوره پنجم مجلس و سپس، بدنبال انتخابات ریاست جمهوری باصراحت آن را بیان داشته و دلائل آنرا، تا حد پیش بینی شکاف درمیان روحانیون و موتلفه اسلامی اعلام کرد. راه توده نوشت، که "نتایج انتخابات ریاست جمهوری، تنها در صفوف اپوزیسیون تحریم کننده انتخابات موجب تنش‌های جدید، صف بندها و جناحبندی‌های جدید نخواهد شد، بلکه در میان صفوف حکومتیان نیز پاره‌ای جدائی‌ها، تجدید نظرها و صف بندی‌های جدید را اجتناب ناپذیر خواهد کرد." (اطلاعیه مربوط به پیروزی محمد خاتمی- شماره ۶۰ راه توده)

خشن ترین، ضد ملی ترین، ارتجاعی ترین و خائن ترین بخش طیف غالب حکومتی، می‌تواند تا پایان ایستاده و نه تنها تن به هیچ نوع عقب نشینی ندهد، بلکه برای حفظ پایگاه طبقاتی-حکومتی خویش به بزرگترین خیانت‌ها و ماجراجوئی‌ها، تا حد جنگ داخلی درکشور نیز متوسل شود. این درحالی‌است، که موضعگیری‌ها و رویدادهای ماه‌های اخیر نشان داده‌است، که مانند همه نمونه‌های تاریخی آن، شکاف در بالاترین لایه‌های حکومتی نیز، درجریان اوج گیری و تشدید جنبش شکل می‌گیرد. جنبش کنونی مردم ایران، نباید از این شکاف ها غافل مانده و ضرورت بسیج همه نیرو و امکانات موجود را برای پس زد هارترین، غارتگرترین، مرتجع ترین و درعین حال قدرتمند ترین بخش حکومت فراموش کند. توان تاثیر گذاری شرکت کنندگان در چنین جبهه وسیعی، بستگی به نیروئی دارد که در جبهه دارند. امروز بزرگترین نیروی چنین جبهه‌ای، دهها میلیون مردم ایران هستند و این اکثریت چنان قاطع و تعیین کننده است، که در صورت سازمان یافتن آن، می‌توان از هر نیروئی برای گسترش این جبهه استقبال کرد. نشانه‌های تشتت، شکاف و برخی واقع بینی‌های احتمالی، در طیف شناخته‌شده ترین تشکل‌های بازنده و طرد شده انتخابات اخیر ریاست جمهوری، را با این دیدگاه باید زیر نظر داشت و بدور از هرگونه خوش باوری، فراموش کردن کینه طبقاتی، اما با واقع بینی آنرا دنبال کرد. پاره‌ای نشانه‌ها، حکایت از برخی تجدید نظرها، در تشکل‌های بازنده انتخابات ریاست جمهوری و برخی چهره‌های شناخته شده این طیف دارد. این تجدید نظرها، گرچه با هدف چهره آرائی و تجدید آرایش برای یورش‌های تازه هم صورت گرفته و یا بگیرد، آنچه، که باید به آن عمیقا اندیشید، آنست که کدام ضرورت‌ها چنین تجدید آرایش‌ها و تجدید نظرهائی را علیرغم میل و اراده این و یا آن حزب و تشکل و سازمان، به آنها تحمیل کرده‌است؟ این سئوالی است، که حداقل می‌توان بدان اندیشید و آگاهانه تر گام‌های آینده را برای تغییر ساختار جمهوری اسلامی به سود جنبش مردم برداشت.

در آستانه انتخابات میانلوره‌ای مجلس اسلامی و انتخابات خبرگان رهبری، اگر جمعیت موتلفه اسلامی تغییر درترکیب رهبری خود و تجدید نظر در برخی سیاست‌هایش را، حتی برای عوامفریبی هم شده، ضروری تشخیص داده، و یا امثال آیت ا لله مهدوی کنی به تکذیب نقش خود در انتخابات ریاست جمهوری ناچار شده، این امر پیش از هر تدبیر و تلاشی، ناشی از فشار جنبش مردم است! این فشار را باید تشدید کرد و درعین حال شکاف درجبهه مخالفان جنبش را نیز عمیق تر ساخت و هارترین جناح را منزوی و منفرد ساخت!***

در مجلس خبرگان، پس از درگذشت آیت ا لله خمینی!

*(اظهاراتی که هاشمی رفسنجانی درخطبه نماز جمعه اخیرخود و درارتباط با یورش به خانه آیت ا لله منتظری، درارتباط با مذاکرات مجلس خبرگان، پس از درگذشت آیت ا لله خمینی مطرح ساخت، نشان داد، که دراین مجلس اولا طیف راست و طرفداران امروز"ولایت مطلقه فقیه" و یا "دیکتاتوری مصلح" طرفدار جانشینی آیت ا لله گلپایگانی بجای آیت ا لله خمینی بوده‌اند. این پیشنهاد آنها، درآن مجلس به رای نیز گذاشته شده، اما رای لازم را این پیشنها نیآورده‌است. پس از رد این پیشنهاد، مساله رهبری جمعی و شورائی مطرح می‌شود، که هاشمی رفسنجانی، به گفته خودش، مبتکر این طرح بوده‌است. این طرح نیز قبول نمی‌شود و سپس رهبری فردی مطرح می شود و "علی خامنه‌ای" با اکثریت انتخاب می‌شود.

این اظهارات رفسنجانی، خود افشاگر بسیاری از مسائل و سئوالات جدیدی شد. از جمله اینکه اگر آیت ا لله خمینی، درجریان برکناری آیت ا لله منتظری ازجانشینی خود، نظر به علی خامنه‌ای داشته، چرا رهبری گلپایگانی مطرح شده بود؟ اگر جناح طرفدار "دیکتاتوری مصلح" ازاین نظر آیت ا لله خمینی مطلع نبوده و بعدا با تائید احمد خمینی آنرا پذیرفته، شخص رفسنجانی که به گفته خویش، همراه با موسوی اردبیلی، علی خامنه‌ای، میرحسین موسوی و احمد خمینی در این دیدار حاضر بوده و این اظهار نظر آیت ا لله خمینی را شنیده‌اند، چرا، برخلاف آن نظر آیت ا لله خمینی، طراح "شورای رهبری" بوده‌است؟

بنابراین، در آن مجلس، نه تنها مسئله ولایت مطلقه مطرح نشده، بلکه مسئله شورائی بودن رهبری نیز مطرح بوده‌است و طیفی که اکنون از ولایت مطلقه "علی خامنه‌ای" دفاع می‌کند، خود مبتکر جانشینی آیت ا لله گلپایگانی، بجای آیت ا لله خمینی بوده‌است. باید دید، این طیف در رهبر کنونی جمهوری اسلامی، کدام وجوه اشتراک را بین رهبر کنونی جمهوری اسلامی و با آیت ا لله گلپایگانی یافته است، که نه تنها به در مجلس خبرگان، به رهبری کنونی رای داده، بلکه اکنون از ولایت مطلقه او دفاع می‌کند. (درهمین شماره، اظهارات محسن رفیقدوست درباره ضرورت ورود به صحنه سپاه پاسداران در دفاع از "ولی فقیه" کنونی را بخوانید)

آراء واقعی "خاتمی"!

گفته می‌شود: " در شب شمارش آراء تهران، کامپیوترهای شمارش آراء را به گونه‌ای دستکاری کرده بودند، که نام خاتمی را به سود ناطق نوری ثبت می کرده‌است. این ماجرا تا ساعت ۲ صبح ادامه می‌یابد. در این ساعت، گروه نظارت برانتخابات دفتر ریاست جمهوری، علیرغم مقاومت نیروهای مسلحی که وزارت کشور را محاصره کرده بودند، وارد محوطه رای گیری شده و پس از کنترل کامپیوترها، مشخص می‌شود، که بیش از ۲٫۵ میلیون رای خاتمی به سود ناطق نوری خوانده شده‌است. شمارش آراء متوقف شده و این تقلب به رهبری، ریاست جمهوری، ناطق نوری و شخص خاتمی گزارش می‌شود. رفسنجانی به ماموریت از بقیه سران حکومتی، به خاتمی اطلاع می‌دهد، که اختلاف آراء آنقدر زیاد است، که شما علیرغم این تقلب ۲٫۵ میلیونی نیز پیروز قطعی انتخابات هستید. برای اطمینان خاطر وی، متن نامه تبریک ناطق نوری به محمد خاتمی درهمان ساعات اولیه بامداد تهیه شده و برای پخش، دراختیار رادیو تلویزیون حکومتی گذاشته می‌شود و بدین ترتیب اولین پیام تبریکی که از رادیوی دولتی، در فردای شمارش آراء و پیش از مشخص شدن نتیجه آراء همه شهرها، پخش می‌شود، متعلق به ناطق نوری بوده‌است. بدین ترتیب نتیجه رای محمد خاتمی و آراء مردم به سود او، در تهران ۲٫۵ میلیون بیشتر بوده که اعلام نشده و در کرمانشاه و لرستان نیز تقلب بزرگی صورت گرفته که پرونده آن از طرف وزارت کشور تهیه شده و برای پیگیری دراختیار قوه قضائیه گذاشته شده‌است. اشاره محمد خاتمی به بیشتر بودن آراء انتخاباتی اش، در مصاحبه با "سی.ان.ان" متکی به این واقعیات بوده‌است.

*** اخبار مربوط به کنگره جمعیت موتلفه اسلامی و پرسش و پاسخ آیت ا لله مهدوی کنی را درهمین شماره راه توده بخوانید.

۱- حزب توده ایران، یگانه سازمان و حزب سیاسی ایران بود، که بلافاصله پس از بیرون رانده شدن ارتش عراق از خاک ایران، طی نامه‌ای به آیت ا لله خمینی، خطرات ناشی از ادامه جنگ در خاک عراق را به وی یاد آور شد و آنرا تصمیمی ارزیابی کرد که با خواست امپریالیسم امریکا برای تحمیل جنگی فرسایشی و دراز مدت به انقلاب ایران همخوانی دارد. حزب توده‌ایران، سپس و در آستانه ورود قوای نظامی ایران، با شعار "فتح کربلا" به خاک عراق، این نظر خود را علنی ساخته و رسا اعلام داشت. بدنبال این موضعگیری، آیت ا لله جنتی در خطبه‌های نماز جمعه تهران، شدید ترین حملات را به بهانه این موضعگیری به حزب توده ایران کرد و پرونده‌ای را برای حزب ما گشود، که تا یورش به حزب و قتل عام رهبران و صدها کادر توده‌ای اسیر در زندانهای جمهوری اسلامی باز ماند!

بنیاد مستضعفان، کمیته امداد امام خمینی و تولیت آستان قدس رضوی

سه کانون اقتصادی "توطئه" را باید درهم کوبید!

*** این سه کانون، که گفته می شود، متکی به ۲۰ میلیارد دلار نقدینگی و سرمایه تجاری در جمهوری اسلامی عمل می کنند، باید تحت نظارت دولت قرار گرفته و لایحه این نظارت و واگذاری نیز باید به مجلس برده شود!**

تمامی توطئه‌هائی، که اکنون علیه دولت محمد خاتمی و رای و نظر مردم، در انتخابات ریاست جمهوری، جریان دارد ، از سه منبع بزرگ مالی تغذیه می‌شود: "بنیاد مستضعفان"، "کمیته امداد امام خمینی" و "تولیت آستان قدس رضوی".

فلج سازی دولت، ناامید ساختن مردم از امکان تحولات مثبت، تضعیف پایگاه محمد خاتمی و سپس کودتا علیه دولت و جنبش مردم، اهداف افشاء شده این توطئه‌هاست!

بسیاری از مطبوعات هتاک و جنجال آفرین، نظیر کیهان، شلمچه، بنیاد ، شما ، رسالت، جمهوری اسلامی، ابرار و نظائر آنها ، که با کمترین تیراژ، اما با بزرگترین امکانات مالی و ادعای سخنگوئی از جانب مردم، منتشر شده و علیه جنبش مردم موضع می‌گیرند، از این سه منبع تغذیه می‌شوند. همچنان که کانون تامین مالی دسته‌های اوباش و گروه‌های یورش به سینماها، اجتماعات، حوزه‌های علمیه و بسیاری از انجمن‌های اسلامی، حسینه‌های مستقر در اروپا و امریکا، نیز همین سه کانون هستند. از کانال همین سه کانون مالی، انواع گروه‌های ترور در خارج از کشور سازمان داده شده و تغذیه مالی می‌شوند.

این سه کانون بزرگ مالی‌ـسیاسی، هر کدام ارگان مطبوعاتی مستقل خود را نیز دارند. در همین دوران اخیر، در چند مقطع مهم ابتدا سران این سه ارگان مواضع خود را اعلام داشتند و سپس رهبر جمهوری اسلامی به تکرار این مواضع پرداخت! یکی از این دو موضع‌گیری بسیار مهم، علیه آیت ا لله منتظری بود، که سرانجام نطق عصبی و بسیار نسنجیده رهبر جمهوری اسلامی را در پی داشت، و دیگری موضع گیری در برابر مصاحبه محمد خاتمی با شبکه تلویزیونی سی‌ان‌ان بود، که خطبه‌های نماز جمعه رهبر جمهوری اسلامی را در پی داشت. در هر دو مورد ابتدا حاج حبیب ا لله عسگر اولادی، دبیر کل جمعیت موتلفه اسلامی، رسما نظر خویش را مطرح کرد و سپس رهبر جمهوری اسلامی. درباره آیت ا لله منتظری ابتدا او طی سه سرمقاله در روزنامه "رسالت" فرمان آتش را صادر کرد و درباره مصاحبه محمد خاتمی با شبکه تلویزیونی سی‌ان‌ان نیز ابتدا او در کنگره جمعیت موتلفه اسلامی مواضع خویش را اعلام داشت. خلاصه موضعگیری‌های عسگراولادی درباره سخنان آیت ا لله منتظری در شماره ۶۶ راه توده منتشر شده و خبر کنگره اخیر موتلفه اسلامی را نیز در همین شماره راه توده بخوانید.

سه کانون پر قدرت مالی، که در قبضه ارتجاع و بازار قرار دارد، به نوشته تایمز لندن، متکی به ۲۰ میلیارد دلاری که در جمهوری اسلامی دراختیار دارند، تاثیر مستقیم را برتمامی سیاست‌های مالی، مذهبی و سیاسی جمهوری اسلامی می گذارند.

ارگان مطبوعاتی آستان قدس رضوی، که حجت الاسلام واعظ طبسی آن را در قبضه خود دارد و متکی به آن در خراسان حکومت مستقل و خود مختار تشکیل داده، روزنامه "قدس" است. واعظ طبسی در جریان یورش به خانه آیت ا لله منتظری، ستیز با دولت خاتمی، توطئه‌هائی که در جریان انتخابات ریاست جمهوری و بسود ناطق نوری صورت گرفت، یکی از مراکز مهم بوده و هست. واعظ طبسی را از جمله رهبران پنهان انجمن حجتیه در ایران می‌شناسند، که در شبکه فراماسونی روحانیون نیز حضور دارد.

ارگان مطبوعاتی کمیته امداد امام خمینی را باید همان نشریه "شما" تلقی کرد، که درعین حال ارگان نشریاتی جمعیت (حزب) موتلفه اسلامی نیز می باشد.

ارگان مطبوعاتی بنیاد مستضعفان نیز هفته نامه "بنیاد" است که در همین شماره نشریه راه توده، با بخشی از موضعگیریهای آن در ارتباط با دولت و تحولات جدید ایران می خوانید. سرپرست بنیاد مستضعفان، درعین حال عضو رهبری موتلفه اسلامی است و نماینده رهبری در کمیته امداد امام خمینی نیز، حاج عسگراولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی است.

بدین ترتیب، هر سه ارگان مهم اقتصادی، که به نوشته تایمز لندن، متکی به ۲۰ میلیارد دلار پول درگردش، سرمایه و نقدینگی خود در جمهوری اسلامی عمل می کنند، در اختیار حزب بازار "موتلفه اسلامی" و "حجتیه" است!

بسیاری از روزنامه‌های جنجالی و توطئه گر جمهوری اسلامی، نظیر کیهان، رسالت، جمهوری اسلامی و شلمچه از بودجه محرمانه این سه ارگان تغذیه می‌شوند و نقش بلند گوی ارتجاع و بازار را برعهده دارند و بدین ترتیب و در حالیکه کمترین تیراژ مطبوعاتی را دارند، همچنان پرهیاهو منتشر شده و علیه مردم و جنبش آنها به تحریک مشغولند. هزینه عظیم تبلیغاتی برای ناطق نوری، در جریان انتخابات ریاست جمهوری، از طریق همین سه کانون تامین شد. تشکلی مخرب و حادثه جو، از میان افغان‌های مقیم تهران و مشهد، با کمک آستان قدس رضوی سازمان داده شده و تامین مالی می‌شوند و شورای پناهندگان افغانی، که مرکز آن در تهران است، بدلیل وابستگی مالی به دو کانون "کمیته امداد" و "آستان قدس رضوی"، نقش چوبدست ارتجاع را بازی می‌کنند. در تهران گفته می‌شود، که در جریان حمله به خانه آیت ا لله منتظری، افغان‌های وابسته به شورای پناهندگان افغانی، نقش اساسی را داشته‌اند. این وابستگی و نقش آفرینی، طی ۱۸ سال گذشته، چنان بوده است، که اکنون معلوم شده، بسیاری از همین افغانها در زندانهای جمهوری اسلامی نیز، تحت مدیریت و هدایت اسدا لله لاجوردی در دهه ۶۰ بکار گرفته شده بودند.

پول بی حساب و کتاب و غیر قابل کنترلی که در اختیار این سه کانون است، به آنها اجازه همه نوع مانوری را در جهت حکومت ارتجاع و بازار می‌دهد.

راه توده، با آنکه بارها، پیش از انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری دوره هفتم، تاکید کرده بود، در نخستین بیانیه خود، پیرامون پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و ضرورت بیرون کشیدن مواضع قدرت سیاسی و اقتصادی از چنگ طرد شدگان انتخابات، اعلام داشت، که تمامی این کانون‌های مالی، که در خدمت قدرت سیاسی ارتجاع و بازار قرار دارد، باید در اختیار دولت قرار گرفته و یا زیر نظارت مستقیم دولت قرار گیرد. در حال حاضر حتی در مجلس اسلامی نیز صحبتی از وضع مالی و عملکرد این سه کانون مطرح نیست و دولت سایه‌ای که این سه کانون تشکیل داده‌اند، همچنان به توطئه علیه جنبش مردم و حکومت خودمختار خویش ادامه می‌دهند.

در جریان جنجالی که بر سر محاکمه شهرداران تهران و باصطلاح ثروت‌های بادآورده اوج گرفته بود، چند نشریه وابسته به طرفداران دولت با ذکر ضرورت مقابله با قدرت های بساد آورده، خواهان رسیدگی مالی به وضع این کانون شدند، اما هرگز گامی عملی در این جهت برداشته نشد.

اکنون که ضرورت دارد، مردم هر چه بیشتر با کانون‌های واقعی توطئه علیه رای و نظر آنها آشنا شوند، بنظر ما ضرورت دارد، دولت لایحه مربوط به واگذاری این سه نهاد به دولت و تامین نظارت مستقیم دولت بر بودجه، عملکرد و نقش اقتصادی‌ـسیاسی این سه نهاد تهیه کرده و در اختیار مجلس بگذارد. حتی اگر مجلس این لایحه را رد کند، بحث‌های پیرامون آن، بی‌تردید بر آگاهی ضروری مردم خواهد افزود و حمایت مردمی را از اقدام مستقل دولت برای اعمال قدرت خویش بر این نهادها برخواهد انگیخت!!

(بحث پیرامون نقش این سه کانون اقتصادی‌ـسیاسی را باید در وسیع‌ترین شکل ممکن در جامعه تشدید کرد و به مقابله‌ای ریشه‌ای و اساسی با توطئه گران برخاست!)

سقوط پول ملی در کشورهای آسیای شرقی

پایان عصر "اژدها" و "ببر" کوچک!

ترجمه و تدوین ن. کیانی

رفقا!

بحرانی پولی، که ابتدا چند "اژدها" کوچک را در بر گرفته بود، حالا ژاپن را بعنوان اژدهای بزرگ تهدید می کند. در اندونزی، کره جنوبی، هنگ کنگ، مالزی و بقیه کشورهای آن منطقه از جهان نیز وضع به همین گونه است. سقوط پول، اقتصاد ملی و بحران ناشی از آن در کشورهای یاد شده، نه تنها از این نظر برای ما دارای اهمیت است، که شاهد مقاومت زحمتکشان و کارگران و مردم این کشورها در برابر چند دهسال غارت نیروی کار ارزان هستیم، بلکه از آن نظر نیز دارای اهمیت و دقت است، که کسانی در جمهوری اسلامی، هنوز رویای مالزی و هنگ کنگ را در سر می پرورانند و خیال دارند ایران را تبدیل به یکی از این کشورها کنند!

مثلا بنیاد مستضعفان و شخص محسن رفیقدوست علنا و رسما از مدل هنگ کنگ یاد می کند و در اجرای این رویا، می گوید که علیرغم منع قانون اساسی، بانک تاسیس خواهد کرد و دلار به ایران خواهد آورد. خبر این اظهارات بی پروا و درعین حال کم عمق و کم تعقل را در همین شماره گذشته راه توده، یعنی شماره ۶۷ خواندم. هاشمی رفسنجانی نیز، یک دوره همین خواب و خیال ها را در سر داشت و ناطق نوری هم، بعنوان برنامه دولتش، در صورت پیروزی در انتخابات، همین تزها و رویاها را مطرح کرده بود. این سیاستمداران تازه کار و کم اطلاع از عمق مسائل جهانی، نمی توانند درک کنند، که مدل "اژدها"، در جریان جنگ سرد، رقابت با کشورهای سوسیالیستی از طریق غارت آسیای شرقی، نیروی ارزان کار و ترانسپورت ارزان، فرار از بیمه ها و دهها دست آورد اجتماعی کارگران و زحمتکشان کشورهای بزرگ صنعتی- امپریالیستی شکل گرفت. اکنون با فروپاشی اتحاد شوروی و بخش اروپای شرقی اردوگاه سوسیالیسم، اوضاع بکلی به گونه دیگری است و رقابت ها نیز شکل دیگری به خود گرفته است. رقابت نه تنها بین امریکا و ژاپن با اروپا، بلکه بین خود کشورهای اروپائی، برسر غارت نیروی کار ارزان و بازار جدید اروپای شرقی، گسترش تولید و نفوذ در بازار جمهوری های تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق و یک سلسله از این نوع پدیده ها، اوضاعی بکلی جدیدی را پیش روی کشورهائی نظیر ایران قرار داده است. به این پدیده ها، سرازیر شدن نفت تفتاز و دریای خزر به بازار و دهها رویداد جدید را نیز می توان اضافه کرد.

برای آشنائی بیشتر با عمق و ریشه سقوط پول در کشورهای شرق آسیا، از میان یک سلسله گزارش‌های منتشره در "اومانیته"، ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، که با دقت این ماجرا را دنبال کرده و تحلیل می کند، مطالبی را جمع، تدوین و ترجمه کرده‌ام، که برایتان می فرستم.

بحران پنهانی، که آشکار شد

تا بهار گذشته، رشد بالای اقتصادی، ساختار بیمارگونه این اقتصادها را پنهان می کرد و توهم سلامتی را دامن می‌زد. با شروع بحران نرخ رشد اندونزی از ۸ درصد در سال ۱۹۹۶ به ۶٫۷ درصد در سال بعد، مالزی از ۸٫۲ درصد به ۵ درصد، تایلند از ۶٫۷ درصد به ۱٫۳- درصد در سال ۹۸ سقوط خواهند کرد. اساس رشد "معجزه آور" کشورهای "تازه صنعتی شده" براساس برابری ثابت با دلاری است، که بسیار کمتر از نرخ واقعی خود مبادله می‌شود و پول های ملی که به شکل مصنوعی "قوی" نگاه داشته شده اند. این امر حجم عظیمی از سرمایه ها را به سوی اقتصادهائی که اساسا در جهت صادرات سمت گرفته و مبتنی بر سرمایه گذاری‌های با بازده سریع هستند، کشاند و ضمنا بورس بازی و احتکار لجام گسیخته ای را بویژه در بخش ساختمان و غیر منقول این کشورها بوجود آورد. همین بخش‌ها بودند که در تایلند و اندونزی قبل از همه در فاجعه فرو رفتند. در مقابل، براساس مدل "اژدها" سرمایه گذاری در توسعه انسانی، آموزش و پرورش، پژوهش، اشتغال به همان اندازه نادیده گرفته می شد.

اکنون علل داخلی بحران و پیامدهای آن بنوبه خود خطر انفجار اجتماعی را بوجود آورده است که به آن تعمیق فاصله میان مشتی ثروتمند با توده مردم اضافه می‌شود. در عین حال، حکومت‌های بر سر کار هر روز بیش از پیش از پاسخگوئی به خواسته‌های دمکراتیک و بویژه اجتماعی و اقتصادی مردم ناتوان می‌شوند.

نخستین تدبیری که برای خروج از بحران در نظر گرفته شده، عبارتست از محدود کردن دسترسی به اعتبارات و دو یا سه برابر کردن نرخ بهره. در بخش ساختمان اندونزی که به گونه‌ای سرسام‌آور به بورس بازی دچار است، در ظرف سه ماه ۱۵۰ هزار کارگر اخراج شده‌اند. با کاهش چشمگیر ارزش پول، هزینه زندگی، بویژه برای مواد مصرفی اولیه سه برابر شده است. در برخی مناطق اندونزی بهای برنج و روغن چهار برابر شده است. کاهش مصرف عمومی در تایلند نیز، نظیر اندونزی مشاهده می‌شود که بنوبه خود به بسته شدن بسیاری از موسسات محلی و صنایع کابر انجامیده است. به موازات آن اقدامات ریاضت اجتماعی که از دو ماه پیش بدینسو آغاز گردیده به کمبود باز هم چشمگیرتر سرمایه گذاری های انسانی منجر شده است و به نارضائی عمومی دامن می‌زند. اما حکومت چنانکه در تایلند و اندونزی دیده می‌شود، می کوشد این نارضایتی ها را علیه اقلیت‌های مذهبی یا قومی، از جمله چینی‌ها منحرف گرداند.

اعتصابات بزرگ کارگری در کره جنوبی، در آغاز امسال، دو واقعیت اساسی را آشکار ساخت. از یکسو ناسازگاری نظام اقتصادی که براساس سود فوری بنا شده با توسعه پایدار و از سوی دیگر سیاستی که مورد حمایت سندیکاها قرار دارد و برون رفت واقعی و پایدار از بحران را با سرمایه گذاری در اشتغال، دستمزدها، توسعه حقوق اجتماعی و آموزش و پرورش و متمرکز ساختن اقتصاد بر روی برآورده ساختن نیازهای مردم پیوند می‌زند.

سقوط در کره جنوبی

سقوط اقتصاد کره، ناپایداری یک الگوی اقتصادی را نشان می‌دهد، که تاما در جهت صادرات و پول تنظیم شده است. در ظرف چند هفته نرخ ارز و بورس کشوری که مدت‌های طولانی با رشد سالانه، نزدیک به دو رقم، بعنوان ژاپن آینده معرفی می گردید، درهم فرو ریخت. مدل "اژدها" که از آن به مثابه "دوران تازه جوانی سرمایه داری" در برابر اروپای از نفس افتاده و فلج از بیکاری نام برده می‌شد، امروز دیگر در سرتاسر جهان اعتبار خود را از دست داده است. هزینه بازسازی اقتصادی کره و مجموعه بازارهای مالی و بورس منطقه آسیا و اقیانوس آرام که همه آنها، کم و بیش در بحران مالی و پولی به سر می‌برند، تا امروز حداقل ۱۱۰ میلیارد دلار ارزیابی می‌شود. ضرورت پایان دادن به یک نظام اقتصادی پنهان کار، که همه گونه بورس بازی و فعالیت‌های مافیائی را تشویق می کند، بیش از هر زمان دیگری آشکار شده است. پیوندهای میان بانک ها، سیاستمداران و مجتمع‌هائی از قبیل "دی وو" به ائتلاف و ریخت و پاش‌های هر چه بیشتر انجامیده است. اضافه بر آن، حجم عظیمی از سرمایه‌ها که هیچگونه ارتباطی با امکان‌ها و نیازهای توسعه مردم این کشورها ندارد، این به اصطلاح "ببرها" را در برگرفته است. سرمایه‌هائی که هیچ نوع نظارتی بر آنها وجود ندارد و تنها اشتغال خاطر صاحبان آنها، بازدهی و سود آوری بسیار بالا و سریع است.

صورتحساب را چه کسی پرداخت می کند؟

در ابتدای ماه دسامبر، مقامات کره جنوبی، با خوشحالی اعلام کردندکه این کشور و صندوق بین المللی پول به توافقی دست یافته‌اند که به موجب آن صندوق پول چند ده میلیارد دلار به کره کمک خواهدکرد. وزیر دارائی کره جنوبی نیز ادعا کرد که "به محض اینکه صندوق پول ظرف چند روز آینده توافق های مربوطه را امضاء کند، پول ها به دست ما خواهد رسید." اما ظاهرا، نظر گردانندگان صندوق بین المللی پول، این اندازه خوش بینانه نیست. به گفته "میشل کامدسوس"، دبیرکل صندوق «تا زمانی که آخرین نقطه و جزئیات مسائل روشن نشود، توافقی به امضا نخواهد رسید.»

کامدسوس که برای مذاکرات دو روزه با وزرای دارائی کشورهای منطقه آسیا-پاسیفیک در کوالالامپور، پایتخت مالزی به سر می‌برد، صاف و ساده خواستار کنار گذاشتن "مدل آسیائی" گردید، که به گفته وی دیگر "کهنه" شده است. وی با اشاره به سخنان یکی از نویسندگان اسپانیائی که گفته بود: «با اندیشه‌ها، مانند کفش باید رفتار کرد، از آنها استفاده کرد و هنگامی که کهنه شدند، آنها را باید دور انداخت.» بنظر کامدسوس با مدل‌های اقتصادی نیز همینگونه باید رفتار کرد. بدین ترتیب "مدل کره" و "معجزه اقتصادی" که تا چندی پیش به عنوان نمونه و سرمشق به همه دنیا تجویز می گردید، ظرف چند روز به مدل "کهنه" و شایسته دور انداختن تبدیل گردید. از قرار معلوم برای پایان دادن به این مدل، لازم خواهد برد که بسیاری از بزرگترین مجتمع های صنعتی کره جنوبی و بویژه بانک های این کشور که "مرده به حساب می‌آیند" به کار خود پایان دهند.

صندوق بین‌المللی پول، از مقامات کرده خواسته‌است که بانک‌های این کشور ارزش واقعی دارائی خود، بویژه دارائی‌های خود در بورس را در حساب هایشان منظور دارند، امری که به از دست رفتن اعتبار و قابلیت پرداخت بسیاری از بزرگترین موسسات مالی کره جنوبی خواهد انجامید. حتی از بسته شدن سه بانک تجاری و دوازده بانک سرمایه گذاری سخن گفته می‌شود. هم چنین صندوق پول خواهان آن است که نرخ رشد اقتصادی در سال آینده از ۲ر۵ درصد تجاوز ننماید، در حالیکه سئول خواهان حفظ رشدی بیش از ۳ درصد است. خواست صندوق به یک سقوط جدی فعالیت‌ها در این کشور و گسترش ریاضت اقتصادی خواهد انجامید. صندوق پول، هم چنین از یک نرخ بیکاری بیش از ۶ درصد جانبداری می‌کند، در حالیکه مقامات کره خواهان حفظ نرخ بیکاری در حد ۳ درصد می‌باشند. اما در مقابل، براساس منابع نزدیک به حکومت، پیرامون تضییقات بودجه‌ای، افزایش مالیات‌ها، افزایش نرخ بهره، بیکار سازی در بخش مالی و گشودن بازار متعهد است، در بین دو طرف توافق وجود دارد.

به گفته "میشل کامدسوس" در اینصورت کمک صندوق بین المللی پول قابل ملاحظه خواهد بود. کمکی که به گفته برخی منابع، حتی از ۵۰ میلیارد دلاری که در سال ۱۹۹۵ به مکزیک اعطاء گردید نیز ممکن است فراتر رود. از کشورهای اروپائی، ژاپن، بانک آسیائی توسعه و بانک جهانی خواسته شده‌است تا در این "کمک" مشارکت نمایند.

آمارها حکایت از آن دارد که ۷۰ درصد کل اعتبارات مالی ژاپن و ۴۰ درصد اعتبارات بانکی فرانسوی و بریتانیائی به کشورهای "آژدها" و به اصطلاح "جابکسواران آسیا" داده شده‌است. چنانکه می‌بینیم، کشورهای غربی، در حالیکه مدام مدعی هستند که بورس بازی را محکوم می‌کنند، در این اوضاع مسئولیت مستقیم دارند. در اصل این کشورهای غربی و ژاپن بودند که اقتصاد منطقه آسیا را در بست مرزهای خارج سوق داده و به جای پاسخگوئی به نیازهای مردم، هدف یگانه "صادرات" را در برابر آنها قرار دادند. برای نمونه در کشور تایلند که بحران کنونی ابتدا از طریق آن به دیگر کشورهای آسیا گسترش یافت، بودجه عمومی آن دارای مازاد است، اما درعین حال تنها ۳۰ درصد کودکان آن به مدرسه می‌روند.

بحران آسیا بتدریج جدی‌تر می‌شود و جدی‌تر گرفته می‌شود. از نظر صندوق بین المللی پول، رشد جهان در سال ۱۹۹۸، در اثر این بحران کاهش خواهد یافت. ژاپن نیز بنوبه خود در خطر رکود قرار گرفته و توازن تجاری ایالات متحده نیز ممکن است، بر اثر کاهش ارزش پول کشورهای آسیائی بشدت افت کند.

یک ژاپن تضعیف شده و ایالات متحده‌ای که دارای کسر بودجه عظیم تجاری است، موجب جنگ پولی تازه‌ای بین دلار و مارک یا پول واحد اروپا خواهد گردید که با فشار عظیم علیه نیروی کار و هزینه‌های اجتماعی همراه خواهد بود.

پایان دادن به مدل سرمایه داری که همه نمونه‌های آن به بن بست منتهی می‌شود، نیاز به بازسازی همکاری بین المللی دارد که لازمه آن از جمله، تغییر سمت‌گیری ساختمان اروپای کنونی است.

پیامدهای قیمومت صندوق بین المللی پول به کره جنوبی

قیمومت صندوق بین الملل پول بر کره جنوبی، نخستین پیامدهای خود را از نظر عقب گرد اجتماعی بیار می‌آورد. چهارمین شرکت کشتی سازی کره جنوبی متعلق به گروه "هالا" اخراج نیمی از کارکنان خود، یعنی حدود ۳ هزار نفر را اعلام کرد. گفته می‌شود، که بدهی گروه بیست بار بیش از اموال آن است. صنایع کشتی سازی کره جنوبی که در رده دوم جهانی قرار دارند، همواره به عنوان یکی از گل‌های سر سبد اقتصاد کشور معرفی می‌گردند و سیاست رقابت جوئی تجاوز کارانه آنها به بسته شدن بسیاری از صنایع کشتی سازی در جهان انجامیده‌بود.

خبر این اخراج، مانند رعد در سرتاسر کره جنوبی پیچید، کشوری که در آن با توجه به رشد دو دهه اخیر، سیاست اخراج وسیع سابقه نداشته‌است. برنامه اخراج کارگران که کمپانی "هالا" اعلام کرده‌است، را دیگران نیز دنبال خواهند کرد. سامسونگ، یکی از بزرگترین مجتمع های این کشور، از هم اکنون کاهش ۳۰ درصد سرمایه گذاری را برای سال آینده اعلام کرده‌است. گروه "سوسان"، که اخیرا هشتمین موسسه کشتی سازی کشور را خریداری کرده بود، ورشکستگی خود را اعلام کرد. نشریه "فاینشنال تایمز" نیز بنوبه خود اعلام کرد که "هیوندا" هنوز نتوانسته‌است، حتی یک دلار برای تامین مالی کارخانه‌ای که قرار است در اسکاتلند با سرمایه ۴ میلیارد دلار ساخته شود، پیدا کند. اوضاع درمورد پروژه الکترونیک "ال‌ژ" در اسکاتلند با ۱۶ میلیارد فرانک هزینه نیز به همین منوال است.

به این ترتیب، در این تحولات، مانند هر جای دیگر جهان، این مزدبران هستند که قربانی می‌شوند. از نظر "فاینشنال تایمز" برنامه‌های اعلام شده در کره جنوبی، در چارچوب "تدابیر ریاضت اقتصادی" است که صندوق پول آن را به این کشور که تحت قیمومت آن قرار گرفته، تحمیل کرده‌است. اخراج و کاهش عظیم سرمایه گذاری‌ها، مشروط به پرداخت وام از سوی صندوق پول محسوب می‌شوند. در همین چارچوب متخصصین" از ضرورت انعطاف بیشتر بازار کار" و از میان برداشتن حقوق اجتماعی و کار سخن می‌گویند. به همان شکل که چندی پیش نیز سازمان همکاری و توسعه اقتصادی، انعطاف بازار کار را از جمله شروط لازم عضویت "سئول" در باشگاه کشورهای صنعتی قرار داده بود.

همین متخصصان لیبرالیسم اقتصادی، مدعی هستند که باید منتظر سه برابر شدن نرخ بیکاری در کره بود (حدود ۱۰ درصد) تا بتوان بازار کار را "سالم سازی" کرد و یا به عبارت دیگر، بتوان دستمزدها را کاهش داد. اما در اینصورت با کاهش تقاضای داخلی، اقتصاد کشور، که از قبل به صادرات و نوسانات بین المللی بازار وابستگی بسیار داشته‌است، باز هم وضعیت شکننده تری خواهد یافت. وزیر دارائی کره جنوبی پس از ملاقات با رئیس کمیسیون صندوق پول اعلام کرد که کمک ۲۰ میلیارد دلاری این صندوق بسیار ناکافی است و در کوتاه مدت به ۶۰ میلیارد دلار نیاز وجود خواهد داشت. یعنی آنکه شرایط تحمیلی صندوق باز هم سنگین تر خواهد شد.

به ادعای مفسر "فاینشنال تایمز" یکی از خطرات بزرگ در آن است، که سندیکاهای کره، که تاریخ طولانی اعتراض و شورش دارند، ممکن است در برابر این برنامه‌های تعدیل ایستادگی کنند." درحقیقت چنانکه میدانیم مبارزه جوئی سندیکاهای کره جنوبی، در ابتدای امسال، انعکاس جهانی یافت. این سندیکاها دارای نیروی دو چندان هستند، زیرا نه تنها مقاومت می‌کنند، بلکه پیشنهاداتی مشخص برای تغییر سمت اقتصاد و جهت گیری کشور به سمت توسعه ظرفیت‌های انسانی نیز ارائه می‌دهند.

کره: گفتگو میان شمال و جنوب

(اومانیته ۱۰ دسامبر۹۷)

کشورهای کره شمالی و جنوبی، ایالات متحده و چین، روز ۹ دسامبر مذاکرات چهار جانبه را برای پایان دادن به تقسیم شبه جزیره کره آغاز کردند. این تقسیم بدنبال جنگ کره در سال ۱۹۵۳ درعرض جغرافیائی ۳۸ درجه صورت گرفته‌است و یک دیوار سیمانی توسط ایالات متحده و کره جنوبی بین این دو کشور کشیده شده‌است. در دو طرف این دیوار بزرگترین تمرکز نظامی موجود در جهان، یعنی یک میلیون نفر در حالت جنگی در هر دو سو موضع گرفته‌اند. رئیس هیات نمایندگی چین در کنفرانس و معاون وزیر خارجه این کشور اعلام کرد که «این مذاکرات آغاز رسمی روندی است که باید به یک مکانیسم صلح در شبه جزیرهٔ کره منجر گردد. چرا که سایه جنگ سرد هم چنان بر سر این شبه جزیره سنگینی می کند.»

هدف از مذاکرات کنونی عبارت از آن است که آتش بس سال ۱۹۵۳ را به یک توافق رسمی صلح مبدل نماید. به گفته نماینده سوئل «ما امیدواریم که این روند به شکل گیری تدریجی فضای اطمینان در شبه جزیره کره مساعدت رسانده و بتوانیم به هدف نهائی دست یابیم و به حالت کنونی نه جنگ و نه صلح پایان دهیم.»

در آغاز مذاکرات، نماینده کره شمالی خواستار آن شد، که ۳۷ هزار سرباز امریکائی مستقر در کره جنوبی، این کشور را ترک کرده و روابط عادی میان کره شمالی و ایالات متحده برقرار شود. وی هم چنین خواهان مذاکره مستقیم میان دو کشور گردید و خواستار آن شد که به تحریم اقتصادی امریکا که از ۴۴ سال پیش بدینسو برقرار است، پایان داده شود. تنش در شبه جزیره کره یکی از گره‌گاههای عمده درگیری میان شرق و غرب بود. امروز نیز حضور نظامی امریکا به همراه اتحاد استراتژیک امریکا-ژاپن یکی از اجزاء مهم استراتژی وانتگتن است که هدف آن حفظ اراده برتری طلبانه امریکا در منطقه، از طریق حضور نظامی است. درعین حال ایالات متحده ناچار است تحولات بوجود آمده در جهان را درنظر بگیرد، تحولاتی که وضع موجود تمرکز نظامی انفجار آمیز در کره را کهنه و خطرناک ساخته‌است.

کره جنوبی نیز بنوبه خود از هزینه سنگین انضمام آلمان دمکراتیک به جمهوری فدال آلمان درس گرفته و از همان ابتدای دهه ۹۰ درک کرده است که روند اتحاد دو کره نمی‌تواند براساس آن نمونه برقرار گردد. بحران مالی و اقتصادی که ماههای طولانی است کره جنوبی را در بر گرفته، ضرورت فوری تنش زدائی در منطقه را بخوبی نشان می دهد. از سوی دیگر، در کره شمالی چند سال اخیر بطور پیاپی سیل و خشکسالی وضعیت داخلی خطرناکی را بوجود آورده‌است که به آن مسائل مربوط به جانشینی "کیم ایل سونگ" و اختلافات بر سر آن نیز اضافه شده‌است.

از نظر چین، در درجه اول و همچنین برای روسیه که در حال حاضر می‌کوشد تا جایگاه خود را در شرق آسیا مستحکم نماید و برای دیگر کشورهای منطقه، این نقطه جنگ سرد باید پاک شود، چرا که بقاء آن مانع از تحقق بسیاری از طرح‌های همکاری و توسعه میان مناطق است. در نتیجه برای

امریکا، مسئله اکنون عبارتست از آنکه موقعیت خود را در آرایش نوین مناسبات منطقه‌ای حفظ کند تا بتواند از آن به سود خود بهره جوید.

انتخابات در کره جنوبی

در ماه دسامبر سال ۹۷، در بحبوحه بحران پولی و مالی و اقتصادی در کره جنوبی، بیش از ۲۳ میلیون نفر از مردم این کشور، برای انتخاب جانشین کیم یونگ سام" به پای صندوق‌های رای رفتند. ظاهرا، انتخابات ریاست جمهوری نخستین انتخابات "واقعا" دمکراتیک در کره بود. اما این دموکراسی از قبل محدود گردیده، چرا که هیچ یک از سه نامزد اصلی و برخوردار از پشتیبانی رسانه‌های همگانی، جایگزین و آلترناتیو واقعی در برابر سیاست محافظه کارانه حاکم بر کره جنوبی ارائه نمی‌دادند. این در شرایطی است، که اعتصابات بزرگ آغاز سال ۹۷ علیه قانون جدید کار، قانونی که راه "انعطاف" و تزلزل مزدبگیران را در کمپانی‌های صنعتی کره هموار می‌کند، نشان داد که مردم کره جنوبی خواهان برداشتن گام‌های تازه‌ای در راه دمکراسی، یعنی مشارکت واقعی شهروندان در حیات کشور می‌باشند.

از آنجا که "سازمان همکاری و توسعه صنعتی" کلوپ ۳۹ ثروتمندترین کشورهای جهان، که "سئول" در نوامبر ۹۶ بدان پذیرفته شده، این قانون جدید کار را بر کره تحمیل کرده‌است، یکی از شعارهای تظاهر کنندگان و اعتصابیون سال گذشته نیز عبارت از آن بود که «این ما هستیم که این کشور را ساخته‌ایم و میهن به ما تعلق دارد». با اینحال، حتی در نبود یک آلترناتیو واقعی، مردم کره می‌توانستند لااقل امیدوار باشند که حقوق اولیه سیاسی خود را، ولو در چارچوب واقعیت‌های این کشور به اجرا گذارند.

ولی کره جنوبی اکنون از طرف صحنه گردانان جنگ اقتصادی بین المللی و با تحمیل صندوق بین المللی پول، حاکمیت محدودی پیدا کرده‌است. این کشور که قربانی نظام واضع خود و طوفان مالی در شرق آسیا از ماه ژوئیه بدینسو است، هدف چنان تجاوز اقتصادی قرار گرفته است، که جهان تا به امروز نظیر آن را در چنین شرایطی به خود ندیده است. این بحران بر اثر وجود چند ملیتی‌هائی که به بورس بازی مشغول هستند و بر روی کاهش ارزش "دون" (پول کره جنوبی) شرط بندی کرده‌اند و به غارت ابزارهای تولید کشور امید بسته‌اند، جنبه باز هم مخرب‌تری به خود گرفته‌است.

دلیل فرو پاشیدن نظام مالی کره را باید در سال‌های توسعه سریع آن جستجو کرد. در طی این سال، اعتبارات مالی، وسیله اصلی رشد کمپانی‌های بزرگ کره‌ای بود که صادرات هدف اصلی آنها را تشکیل می‌داد. اکنون حجم این اعتبارات به اندازه‌ایست که میزان بدهی این کمپانی‌ها، غالبا ۵ تا ۶ برابر دارائی‌های آنان است. بدین ترتیب آنها به هیچوجه قادر به باز پرداخت بدهی‌های خود نیستند و این امر، در شرایط بحران،عدم اعتماد و ورشکستگی آنها را بدنبال آورده‌است. در این شرایط مقامات کره جنوبی خواهان کمک بین المللی گردیده و به صندوق بین المللی پول متوسل شدند. صندوق بین المللی پول، حمایت بین المللی ۵۷ میلیارد دلاری از کره جنوبی را مشروط بر آن کرد که این کشور قیمومت و نظارت صندوق را بپذیرد. مدیر صندوق پول بدون کمترین توجهی به حقوق دمکراتیک مردم کره، هر سه نامزد اصلی ریاست جمهوری این کشور را وادار کرد که تعهد کنند، مضمون توافقات انجام شده از سوی رئیس جمهور قبلی را اجرا خواهند کرد و هر سه نامزد، از جمله "کیم دای چونگ" که بعدا به ریاست جمهوری برگزیده شد، از خود تردیدی بیشتر نمایشی تا واقعی نشان می‌داد. سند تسلیم به خواست‌های صندوق را امضاء نمودند. یعنی نامزدهای ریاست جمهوری کره، بدون کمترین مشورت دمکراتیک و نظر خواهی از مردم، پیشاپیش حق هرگونه مذاکره مجدد درباره شرایط صندوق را از خود سلب کردند. با پذیرش شرایط صندوق، بورس "سئول" مجددا برای چند روزی ترقی کرد تا بدین ترتیب به تعهدات نامزدهای ریاست جمهوری اعتباری داده شده باشد. با انتخاب ریاست جمهور جدید، در آخرین روزهای سال گذشته میلادی، مجلس ملی کره جنوبی مجموعه پیشنهادات دولت برای پایان دادن به بحران در این کشور و رفرم بخش مالی را در چارچوب برنامه نجات صندوق بین المللی پول تصویب کرد. براساس این برنامه، سیستم مالی کره جنوبی خود مختاری بیشتری بدست آورده و کنترل دولت بر حرکت سرمایه‌ها باز هم ناچیزتر خواهد گردید. از این طریق، سطح مشارکت شرکت های خارجی در شرکت‌های کره‌ای که در بورس هستند از ۵۰ درصد به ۵۵ درصد افزایش یافت و به سرمایه‌های خارجی اجازه داده شد تا کنترل این شرکت‌ها را بدست گیرند. هم چنین دولت مالیات سنگین بر دارائی‌های بزرگ را برای مدتی نامعلوم لغو کرد.

همزمان با این تحولات، روز ۲۷ دسامبر، مردم کره تظاهراتی علیه صندوق بین الملل پول برگزار کردند و رئیس جمهور جدید کره بناچار برای نخستین بار با مسئولین کنفدراسیون سندیکائی کره، که غیر قانونی است، به مذاکره مستقیم نشست. وی به آنها اطلاع داد که برای بدست آوردن کمک صندوق پول، که کشور در حال حاضر بدان نیاز دارد، اخراج ها اجتناب ناپذیر خواهد بود. با اینحال وی قول داد که از این پس تنها مزدبگیران نخواهند بود که باید ازخود گذشت نشان دهند، بلکه دولت نیز سهم خود را برعهده خواهد گرفت.

بدیهی است، بحران اقتصادی فشار سنگینی را بر کره وارد می‌آورد و اگر این کشور نتواند بموقع پولهای خود را پرداخت کند، در معرض ورشکستگی کامل قرار خواهد داشت. چنانکه تنها حجم بدهی‌هائی که تا پایان سال میلادی گذشته سر رسید آنها فرا می‌رسید، به ۱۵ میلیارد دلار بالغ می‌گردید. به همین دلیل شبح ناتوانی از پرداخت بدهی های کره، نگرانی جدی بازارهای خارجی را برانگیخته‌است. چنانکه گروه "هفت کشور صنعتی" و صندوق پول تصمیم گرفتند یک وام فوری ۱۰ میلیارد دلاری در اختیار کره قراردهند. هم چنین دولت‌های گروه هفت، پذیرفتند که دستگاه‌های مالی خود را قانع کنند، تا سر رسید بازپرداخت بدهی‌های کوتاه مدت خود را از کره تا مدتی به تاخیر اندازند. اما نگرانی مردم کره جنوبی که همگی در وحشت از پیامدهای بحران به سر می‌برند در جای دیگری است: چگونه از بیکاری، فقر و فلاکتی که بازارهای مالی سرمایه داری برای آنها برنامه ریزی کرده‌اند، جان بدر برند؟

پیروزی خلق در قرن۲۱

اکتبر سال ۱۹۹۷ در سکوت کامل وسائل ارتباط جمعی کره جنوبی، سازمان "پیروزی خلقی قرن۲۱" پایه گذاری شد. سازمانی که کنفدراسیون (غیرقانونی) سندیکاهای کره و ائتلاف برای دمکراسی و اتحاد کره، در آن گرد آمده‌اند. شعار سازمان "پیروزی خلقی ۲۱" عبارتست از: «درپیش گرفتن سیاستی مترقی، در یک ائتلاف وسیع، از همه کسانی که میراث دار ۳۰ سال مبارزه علیه دیکتاتوری نظامی و رژیم های خود کامه هستند.»

این سازمان " کرون یونگ. ژیل"، رهبر کنفدراسیون سندیکاهای کره را به عنوان نامزد ریاست جمهوری در انتخابات اخیر این کشور معرفی کرد. به گفته وی «هدف عبارت از آنست که به شکلی دمکراتیک و با شرکت همگان، یک دولت اجتماعی پیشرفته که در آن عدالت اقتصادی و انصاف اجتماعی حاکم باشد برپا شود.» وی هم چنین خواستار ملاقات رهبران کره شمالی و جنوبی برای پایه ریزی همکاری براساس هویت مشترک کره‌ای هاست.

البته باتوجه به سکوت کامل رسانه های همگانی کره و نیز خصلت کاملا بی‌سابقه فعالیت این سازمان، رهبران آن امیدی برای پیروزی در انتخابات نداشتند. هدف آنها معطوف به آینده و انتخابات قانونگذاری، در سال ۲ هزار است. آنها می‌کوشند فضای سیاسی که برای در پیش گرفتن سیاستی متفاوت و تغییرات عمیق، مطابق با خواست‌های اکثریت مردم و اصلاحات بنیادین سیاسی و اقتصادی در این کشور وجود دارد را بدست آورند.

از نظر کنفدراسیون سندیکاهای کره، باید ازنتایج جنبش های بزرگ اعتصابی ابتدای سال ۱۹۹۷ درس گرفت. برخلاف جنبش‌های سال ۱۹۸۷ که موجد تغییرات سیاسی (یعنی سرنگونی دیکتاتوری نظامی و ایجاد نظام پارلمانی) شد، جنبش‌های سال گذشته نتوانستند تغییرات سیاسی خاصی را بوجود آورد. هم چنین از نظر دستآوردهای اجتماعی نیز، این جنبش‌ها نتوانستند شرایط را برای یک آلترناتیو در چشم انداز سیاسی موجود در کشور بگشایند.

نباید فراموش کرد، که افسانه "آژدها" واقعیت شرایط اجتماعی و کارگری موجود در کره را پوشانده‌است. بنابر آمارهای رسمی، نرخ بیکاری در حدود ۲ درصد است که از سال گذشته بدینسو افزایش چشمگیر یافته‌است. اما در واقع حدود ۲ میلیون نفر از بیکاران که از یافتن شغل بکلی ناامید شده و نام خود را در فهرست جستجوی کار نمی‌نویسند، در این آمار منظور نشده‌است. به همین دلیل و بنابر قواعد محاسبه دفتر بین المللی کار، نرخ بیکاری در کره از ۱۰ درصد بیشتر است. همانطور که سندیکاها تاکید می‌کنند، در کره از دست دادن کار تنها به معنی از دست دادن مزد نیست، بلکه از دست رفتن تمام امکانات اجتماعی است که اساسا از سوی شرکت‌ها و موسسات اداره می‌شود. ضمن اینکه آموزش در کره نیز پولی است و کمپانی‌های بزرگ باید هزینه‌های آن را پرداخت کنند. بیکارانی که از تامین اجتماعی موسسه خود برخوردار نیستند، هیچگونه پوشش درمانی نیز ندارند، زیرا حتی از حق امضای قرار داد بیمه درمانی نیز محروم می‌باشند.

نظام "بیمه بیکاری" که از سال ۱۹۹۶ برقرار گردید، تنها شامل مؤسساتی می‌شود که بیش از ۳۰ مزدبگیر تمام وقت دارند. اما در سال گذشته، کارگران با قرارداد دائم تنها ۷٫۲۶ میلیون نفر بوده‌اند. درحالیکه تعداد کارگران موقت به حدود ۵٫۶۷ میلیون نفر می‌رسد، که اگر به آنان کارگران روز مزد و موقت را هم اضافه کنیم، مجموعا ۴۳ درصد غیر بیکاران را تشکیل می‌دهند.

یک رقم شاخص دیگر، آنست که هزینه کارگری ۱۲ درصد هزینه موسسات راتشکیل می‌دهد (با ساعت متوسط کار حدود ۵۱ ساعت در هفته) در حالیکه بهره و خدمات بدهی‌های موسسات بیش از ۱۶ درصد هزینه‌های آنهاست. وقتی از اقتصاد کره سخن گفته می‌شود، غالبا کمپانی‌ها و شرکت‌های بزرگ به تصور می‌آیند، در حالیکه در واقع ۵۳۲ موسسه که ۳۰ مجموعه بزرگ را بوجود آورده‌اند، تنها ۴٫۲ درصد مزدبگیران کشور را دراشتغال دارند و ۱۳ درصد تولید بخش صنعتی متعلق به آنهاست. همین کمپانی‌ها ۲۲ درصد اعتبارات بانکی و ۳۲ د صد وام‌های متقابل میان موسسات را به خود اختصاص داده‌اند، درحالیکه تنها به میزان ۱۶٫۲ درصد در تولید ناخالص ملی کره نقش دارند. یعنی شرکت‌های کوچک و متوسط صنعتی اکثریت بزرگ بافت اقتصادی کره را تشکیل می‌دهند. در این بخش از سالها پیش بدینسو، دستمزد ها مرتبا کاهش می‌یابد و اکنون ۴۰ درصد پائین‌تر از دستمزدهای مزدبگیران مجتمع‌های بزرگ است.

ورود ژاپن به منطقه توفانی

ژاپن نیز از جمله کشورهائی است که تا چندی پیش به عنوان نمونه و نماد موفقیت اقتصادی معرفی می‌شد. اما آنچه که دورانی طولانی ازآن بعنوان "توسعه منسجم" نام برده می‌شد، توسعه‌ای که بر روابط متقابل میان قدرت‌های سیاسی، اداری و اقتصادی مبتنی بود (یعنی مجتمع‌های اقتصادی در پیوند با بخش اقتصادی) و در آن سندیکاهای جنایتکاران نقش واسطه را ایفا میکردند، سرانجام ماهیت زیان آور و ناسالم خود را عیان ساخت.

در ژاپن، هراز چندگاه یکبار اخبار مربوط به سوء استفاده‌ها و رسوائی‌های مالی بر ملامی گردد. از معروف‌ترین آنها، مثلا می‌توان پرونده کمپانی امریکائی "لاکهید" در سال۱۹۷۶ را یاد کرد. در این ماجرا نخست وزیر وقت "تاناکا" به هنگام امضای قرارداد با این کمپانی برای خود و همدستانش رشوه‌ئی در حدود ۱۶ میلیون دلار دریافت کرده بود. علیرغم این رسوائی، حزب لیبرال دمکرات نخست وزیر هم چنان در قدرت باقی ماند. قدرتی که این حزب از ۵۰ سال پیش و حتی امروز نیز آن را در اختیار دارد. در سال ۱۹۸۸ نیز در جریان یک رسوائی مالی دیگر، آشکار شد که یک شرکت ساختمانی متعلق به بلند پایه ترین مقامات سیاسی رشوه می‌دهد. چندی پیش نیز مسئولین بخش ساختمانی "میتسوبیشی" متهم شدند که به یکی از دستگاه‌های باجگیری ژاپن مبلغ ۱٫۷ میلیون دلار پرداخته‌اند. هم چنین مرتبا اطلاعاتی بر ملا می‌گردد که روابط نزدیک میان سران باندها و سندیکاهای جنایتکاران ژاپن و رهبران اصلی این کشور را آشکار می‌نماید. در این اواخر انعکاس یکی از این رسوائی‌ها منجر به ورشکستگی شرکت "یاماشی" گردید و تاثیرات مهمی بر اقتصاد ژاپن برجای گذاشت.

از اواخر دهه هشتاد بحران مالی بزرگی ژاپن را در بر گرفت که برای پوشاندن آن، دولت تا به امروز ۵۰۰ میلیارد دلار به سیستم مالی کشور تزریق کرده‌است. در واقع براثر سفته بازی ها وعملیات قلابی، بخش بزرگی از بدهی موسسات این کشور به شعبات آنها منتقل گردیده و در جمع موسسات مادر محسوب نمی‌شوند. دولت در ماه مارس گذشته، ارقام رسمی این بدهی‌ها را حدود ۲۱۹ میلیارد اعلام کرد، اما واقعیت بیش از دو برابر آنست. پرداخت این بدهی‌ها باعث ورشکستگی بانک های عمده شرکت های بزرگ شده‌است.

فعلا مقامات ژاپن مدعی هستند که جلوی فاجعه را گرفته‌اند و باز هم به موسسات در حال ورشکستگی پول تزریق خواهند کرد؛ اما رئیس صندوق بین المللی پول از این امر راضی نیست. بنظر وی بحران کنونی "ثانی" برای اقتصاد ژاپن است که با تسریع در روند از میان برداشتن مقررات حاکم بر روابط اقتصادی، این روابط سالم شود. در حالیکه اتفاقا همین تلاش که از سال ۱۹۹۰ بدینسو تسریع گردیده است، خود از دلائل کژروی‌های مداوم نظام مالی ژاپن است.

درعین حال نظام صنعتی ژاپن که در پیوند نزدیک با بانک‌ها قراردارد، مبتنی بر نوعی سلسله مراتب فئودالی میان گروه‌های بزرگ و انبوهی از شرکت‌های کوچک و متوسط صنعتی است که بصورت تابعین آنها وشرکت‌های مقاطعه‌ای کار می‌کنند. این نظام نیز بنوبه خود به ضعف دچار شده‌است. مثلا گروه "تویوتا" در سال ۱۹۹۶ شامل ۶۳ هزار مزدبر مستقیم و صدها شرکت مقاطعه وابسته بود که مجموعا ۲۷۰ هزار نفر را در بر می‌گرفتند. اکنون این مزد بگیران چه از نظر دستمزدها و چه از نظر تامین اجتماعی، در وضعیت متزلزل بسر می‌برند. ورشکستگی موسسات کوچکتر، سرعت گرفته است و حق اشتغال همیشگی که جزئی از حقوق مزدبران شرکت‌های بزرگ تلقی می گردد نیز همراه با آن درحال نابودی‌است. بدینطریق در سال جاری ۷۵ درصد جوانان دیپلمه تنها از طریق انعقاد و پذیرش قرار دادهای کوتاه مدت توانسته‌اند شغلی برای خود دست و پا کنند. از چهار سال پیش بدینسو، با افزایش سالانه ۲ درصد مالیات‌های غیر مستقیم، منابع درآمد خانوادها منظما کاهش یافته‌است و اگر تا قبل از بحران اخیر سخن از رشد ۰٫۸ در صد در سال ۱۹۹۷ در میان بود، اکنون از احتمال رشد منفی سخن گفته می‌شود.

از سوی دیگر، ژاپن در حال حاضر تحولاتی را از سر می گذراند که در غرب هنوز اهمیت و ابعاد آن بدرستی در نظر گرفته نمی‌شود. از یکسو با تکرار رسوائی های مالی- سیاسی نظام به اصطلاح "تقدس" کمپانی‌ها و شرکت‌ها، که طی دهه‌ها محرک استثمار فوق العاده مزدبگیران بود، در حال تلاشی است (در سال۱۹۹۴ تعداد مرگ ومیر ناشی از خستگی فوق العاده در کار به ۱۰ هزار نفر رسیده‌است). از سوی دیگر نظام سیاسی که توسط حزب لیبرال دمکرات و شرکای آن (یعنی در واقع همه احزاب به استثنای کمونیست‌ها) وسیعا اعتبار خود را در میان مردم از دست داده‌است. نرخ بیکاری رسمی ۳ درصد اعلام می‌شود، اما ارقام واقعی لااقل سه برابر آنست، زیرا همه آنهائی که حداقل یک ساعت در هفته قبل از انتشار این آمار کار کرده باشند، جزو بیکاران محسوب نمی‌شدند. نفر مطلق که تا دهه‌های اخیر جنبه حاشیه‌ای داشت، امروز مجدد، حتی در مرکز شهرهای بزرگ نیز ظاهر شده‌است و جرم و جنایت، آن هم در کشوری که برقراری امنیت را یکی از افتخارات خود می‌دانست، رو به فزونی است.

زمین لرزه سال گذشته، در منطقه "کوبه" شرایطی را بوجود آورد، که براثر آن جنبش‌های نوینی شکل گرفت. پدیده‌ای که تا آن زمان در ژاپن ناشناخته بود. این جنبش‌ها در میان زنانی که در گذشته خانه‌دار بوده‌اند، رشد بیشتری داشته‌اند. این خود نشانه تغییر مناسبات اجتماعی و جستجوی همبستگی‌های نوین در این کشور است. امروز تعداد هرچه بیشتری از زنان در جستجوی شغلی هستند تا بتوانند خود زندگی خود را اداره کنند.

بدین ترتیب، در حالیکه ژاپن به مرحله یک بحران فراگیر وارد می‌شود، پدیده‌های نوین اجتماعی در این کشور ظاهر می‌شود.

تایلند تحت رهبری صندوق بین الملل

بحران مالی که اکنون سرتاسر شرق آسیا را در بر گرفته، برای نخستین بار از تایلند آغاز شد. نخستین تصمیم این کشور برای مقابله با بحران، پایان دادن به نرخ برابری ثابت میان دلار و"بات" (پول تایلند) و شناور ساختن آن بود. این بحران ظرف یکماه ارزش "بات" را تا ۲۵ درصد کاهش داد؛ اما تصمیم به شناورکردن "بات" مانع از آن نشد که تایلند نیز سرانجام قیمومت صندوق بین المللی پول را بپذیرد.

مسئولین تایلند، پس از چند روز مذاکرات با نمایندگان صندوق بین المللی پول و چندین بانک خصوصی اعلام کردند، که "برنامه نجات" صندوق را می‌پذیرند. بدین ترتیب صندوق ۱۲ تا ۱۵ میلیارد دلار به تایلند وام خواهد داد. در قبال این "کمک" تایلند مکلف خواهد بود یک سلسله اقدامات را به اجرا گذارد که فشار اصلی آنها بر دوش مردم خواهد برد: کاهش هزینه‌های عمومی، خصوصی سازی های گسترده، افزایش مالیات‌های غیر مستقیم و غیره. نتیجه همه اینها به کاهش رشد کشور خواهد انجامید؛ رشدی که بنا ارقام نزدیک به دو رقمی تا همین اواخر یکی از افتخارات "ببرها" از جمله تایلند به حساب می آمد. البته این رشد به حساب سرمایه گذاری در بخش‌های غیر تولیدی، سرمایه گذاری‌های عظیم بورسی و مالی در ساختمان و اموال غیر منقول و وام‌های دلاری عظیم بدست آمده بود.

دولت تایلند تعهد کرده است، تورم را زیر ۹ درصد حفظ کرده و امیدوار است که رشد تولید ناخالص داخلی را در حدود ۳ الی ۴ درصد در سال آینده حفظ کند. هم چنین دولت تصمیم گرفته است که کسر بودجه حساب‌های جاری را از ۵ درصد تولید ناخالص داخلی به ۳ درصد در سال آینده تقلیل دهد. در حالیکه این رقم در سال ۱۹۹۶ حدود ۸ درصد بود. مالیات بر مصرف نیز بنوبه خود به جای ۷ درصد به ۱۰ درصد افزایش خواهد یافت.

بنابه گفته رئیس بانک مرکزی تایلند، عملیات ۴۲ کمپانی در بورس معلق گردیده‌است. هم چنین این بانک تا ماه اوت سال ۱۹۹۷ مبلغ ۱۳٫۹ میلیارد دلار به ۵۸ موسسه مالی تزریق کرده‌است و ظرف ۶۰ روز برنامه بیرون

آمدن موسسات از بحران کنونی را به اجرا درخواهد آورد. در حالیکه اکنون پس از چند ماه اوضاع وخیم‌تر گردیده است.

از نظر وزیر مالیه تایلند الویت دولت «برقراری اعتماد مجدد سرمایه گذاران بین المللی» است. اما برای اکثریت مردم این کشور بقاء آنها الویت یافته است، چرا که ۸۰ میلیون نفر از مردم تایلند، امروز از درآمدی سالانه کمتر از ۱۳۰۰ فرانک (حدود ۱۰۰هزار تومان) برخوردار هستند. اقشار تازه شهر نشین شده در وضعی دشوار به سر می‌برند. ورشکستگی و اخراج‌های وسیع که از هم اکنون برنامه ریزی می‌شود، به همراه خود پیامدهای اجتماعی وخیمی را بدنبال خواهد داشت.

سایه "بحران" بر سر جمهوری ترکیه!

رفقا!

از آنجا که تحولات "ترکیه"، بصورت بسیار طبیعی می تواند مورد توجه همه ما باشد و از آنجا که تحولات جنبش چپ در این کشور، بخش بسیار جدی و مهمی از رویدادهای این کشورهمسایه به حساب می آید، مطلب زیر را برایتان ارسال می دارم. پس از رویداد فروپاشی اتحاد شوروی، در ترکیه نیز جنبش چپ و حزب کمونیست این کشور، دستخوش تحولاتی شد، که باید دید از درون آن چه چیز بیرون خواهد آمد. مهم آنست که ما این تحولات را دنبال کنیم و در جریان کوشش ها و تلاش ها قرار گیریم.

حزب "آزادی و همبستگی" ترکیه، پس از انحلال حزب کمونیست ترکیه، در سال ۹۲ـ۱۹۹۱ تشکیل شد. کمونیست های سابق و عده دیگری از چپ ها در تشکیل این حزب نقش داشتند. پیشتر نیز مصاحبه ای را با یکی از رهبران این حزب، در ارتباط با دولت "اربکان" و به نقل از "اومانیته" برایتان ارسال داشته بودم که چاپ کردید. آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از بولتنی است که این حزب در جشن "اومانیته" توزیع کرده بود. برخی مواضع اعلام شده در این بولتن، شباهت دارد با برخی نظرات متفکران چپ ایران، در باره "حزب فراگیر چپ"، اما نه این حزب چنین هدفی را در برابر خود قرارداده است و نه اساسا تشکیل یک حزب فراگیر چپ در هیچ کجای جهان و از جمله در ایران قابل تشکیل است، مگر اینکه "جبهه" ای باشد که نام خود را "حزب" گذاشته، که این بحث دیگری است. آنچه ریشه تمام این بحث هاست، ضرورت وسیع ترین همکاری ها و تجمع همه نیروهای اجتماعی برای مقاومت در برابر یورش لجام گسیخته و بی پروای سرمایه داری جهانی و سرمایه داری داخلی در کشورهای مختلف و از جمله کشورهای بزرگ سرمایه داری است. این بحث، با همین هدف در حزب کمونیست فرانسه نیز جریان دارد و در ایتالیا نیز به نوع دیگری مطرح است. متاسفانه در طیف چپ ایران، هنوز درک دقیقی از ضرورت چنین همکاری و جبهه ای وجود ندارد. زیرا درک اوضاع جهانی و ضرورت مقابله همگانی با امپریالیسم مهاجم جهانی، هنوز درک واحدی در چپ ایران نیست و به همین دلیل "حزب فراگیر چپ" را بجای جبهه وسیع مطرح می کنند و هویت حزبی را مغشوش می کنند. بهرحال امیدوارم مطلب ارسالی، بتواند درعین حال که ما را با تحولات چپ در ترکیه آشنا می کند، کمکی هم به روشن شدن بحث های جاری پیرامون "هویت چپ" و یا "حزب چپ فراگیر" باشد.

حزب "آزادی و همبستگی" در بولتن خود، ابتدا تحلیلی اینچنین از اوضاع ترکیه ارائه می‌دهد:

ترکیه از ابتدای دهه ۹۰ بدینسو، ریشه ای‌ترین و حادترین بحران تمام تاریخ جمهوریت خود را از سر می گذراند. این بحران عرصه های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک را فراگرفته و با فساد اخلاقی و اجتماعی فراگیر توام گردیده است. افشای پی در پی رسوائی‌هائی که بخشی از کارمندان دولت در آن دست دارند، ثروت‌های باد آورده و مشکوک یک طبقه متاز در جامعه، هم چنین فاصله گرفتن سطح زندگی ناشی از فاصله درآمدها، بازتاب‌های فاجعه باری بویژه در میان طبقه محروم بوجود آورده‌است. از سوی دیگر، مسئله کردها به دلیل سیاست‌های فوق هر روز به یک جنگ واقعی گسترده تر و وخیم تر تبدیل می‌شود. بدینطریق حالت جنگی به عنوان ابزاری در جهت سیاست‌های غیر دمکراتیک در سرتاسر کشور بکار گرفته می‌شود و حقوق بنیادین، از جمله حقوق انسانی، حق اندیشه و بیان، حق تجمع آزادانه روز به روز بیشتر نقض می‌شود. حزب ناشیست که از ابتدای تاسیس خود در حاشیه جامعه بلوکه شده بود، به پشتوانه شووینیسم ناشی از جنگ به یک قطب سیاسی مهم تبدیل شده‌است.

اسلام سیاسی، با استفاده از ناهنجاری‌های درون جامعه، رشد کرده و به یک نیروی حکومتی تبدیل شده‌است. ارتش بنوبه خود، قدرت تعیین کننده در مهمترین تصمیم گیری‌های سیاسی بدست آورد و بر نهادهائی چون پارلمان و دولت نفوذ جدی می گذارد. به موازات آن در چندین نهاد دولتی، بویژه پلیس، نیروهائی وجود دارند که وظیفه آنها گسترش جنگ است.

در این شرایط و اوضاع و احوال است که "حزب آزادی و همبستگی" پایه گذاری شد. پایه ریزی این حزب حاصل ضرورت‌های این دوران بحرانی است. حزب می کوشد نیروهای کارگری را در برابر راه‌حل‌های مبتنی بر سرمایه داری بسیج کرده، از تجزیه اپوزیسیون اجتماعی جلوگیری کند و نیروهای آزادی و صلح را علیه ستم، خشونت و استثمار متحد گرداند.

فراخوان حزب ما در سرتاسر جامعه، در میان آنهائی که به نیروی کار، به آزادی و صلح اعتقاد دارند، انعکاس یافته است. سوسیالیست‌ها، انقلابیون، فیمنیست‌ها، طرفداران محیط زیست، صلح طلبان، مدافعین حقوق بشر، سندیکاها و نیروهای مستقل برای تحقق این اهداف گرد هم آمده‌اند.

"حزب آزادی و همبستگی" در ۲۱ ژانویه ۱۹۹۶، در آنکارا، در جریان جشنی که بیش از ۲۰ هزار نفر در آن شرکت داشتند، پایه گذاری گردید. بسیاری از اعضای سازمان‌های دمکراتیک، سندیکاها و دیگر تشکل‌های ابتکاری مربوط به جامعه مدنی، روشنفکران، روزنامه نگاران، دانشمندان، نویسندگان و هنرمندان در این حزب گرد آمده‌اند.

"یوفوک یوراس" دکترای علوم سیاسی و رئیس سابق سندیکای آکادمیسین‌ها، اکنون رهبری این حزب را برعهده دارد.

حزب آزادی و همبستگی، یک حزب پلورالیست توده‌ایست که از طریق مجتمع افرادی با تجربیات سازمانی و مبارزات اجتماعی متفاوت بوجود آمده‌است. این حزب از مشروعیت تفاوت و تضمین حقوق اقلیت‌ها دفاع می کند. این حزب تنوع آراء و نظرات و هم چنین وجود پلاتفرم‌های مختلف بحث در درون حزب را به عنوان نشانه غنای فکری آن تلقی می کند.

حقوق کارگران و زحمتکشان

حزب آزادی و همبستگی، مدافع کارگران و زحمتکشان در برابر هرگونه تهاجم سیاسی و اقتصادی قرار دارد و ابتکارات مبارزات و تشکل‌سازمانی آنها را تشویق کرده ومی کوشد به سخنگوی زحمتکشان تبدیل شود.

حزب ما، موج خصوصی سازی را که اکنون در کشور به راه افتاده، نه تنها یک تهدید اقتصادی، بلکه ایدئولوژیک تلقی کرده و طرفدار مبارزه برای محدود ساختن ارتش و قدرت سرکوبگر دولتی و توسعه سازمان‌های خدمات عمومی‌است.

حزب آزادی و همبستگی طرفدار راه حل سیاسی و دمکراتیک برای مسئله کردهاست و برای ایجاد فضای گفتگوی آزادانه مبارزه می‌کند.

اسلام سیاسی: بنظر ما اسلام سیاسی به جزئی از نظام کنونی، در ترکیه تبدیل شده‌است. ما با این تفسیر که اسلام را پناهگاهی علیه مدل کنونی اقتصادی کشور می‌داند، موافق نیستیم و از یک لائیسته واقعی دفاع می‌کنیم.

حزب آزادی و همبستگی خواهان تضمین همه گونه آزادی اعتقاد و ایمان، آزادی نیایش‌های مذهبی، آزادی حیات بوده و علیه هرگونه تحقیر و افتراق مبارزه می کند. به همین دلیل مخالف برتری دادن این یا آن مذهب و اعتقادات بوده و معتقد است، که دولت باید در برابر همه مذاهب و اعتقادات یکسان عمل کند.

شوینیسم و فاشیسم: حزب آزادی و همبستگی با پیگیری علیه هرگونه گسترش جنبش نژاد پرستانه و ناسیونالیسم مبارزه کرده و خواهان تصفیه دستگاه دولتی از سازمان‌های غیر قانونی این تشکل‌هاست.

در مورد ضرورت دمکراتیزه کردن امور محلی، حزب آزادی و همبستگی خواهان ایجاد مکانیسم هائی است که مردم از طریق آنها بتواند بطور فعال و پایدار در حل مسائل محلی ومنطقه‌ای مشارکت نمایند. حزب ما برای همزیستی صلح آمیز فرهنگ‌های متفاوت و برای توسعه همه این فرهنگ ها مبارزه می‌کند.

زنان: ما با ستم علیه زنان وتبعیض جنسیت در جامعه مخالفیم و با آن مبارزه می‌کنیم.

محیط زیست: حزب ما می‌کوشد که مناسبات میان طبیعت و انسان با بهره برداری صنعتی، تنها براساس معیار کسب سود بنا نشود.

جهان سوم: حزب آزادی و همبستگی علیه مناسبات وابستگی به سرمایه داری جهانی، غارت منابع کشورهای فقیر توسط کشورهای بزرگ سرمایه داری و همچنین علیه هر نوع تحریک و برانگیختن جنگ مبارزه می کند.

جامعه نوین: حزب ما تلاش خواهد کرد تا پایگاه همه کارگران و زحمتکشان شود و تمامی آنها را برای مبارزه در جهت ایجاد نظامی دمکراتیک، که در آن نیروی کار حاکم باشد، بسیج کند. البته ما خواهیم کوشید، تا آن اپوزیسیونی را هم رهبری کنیم، که اعتقادی به تضاد کار و سرمایه ندارند. خارج کردن کشور از زیر سلطه سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم، مخالفت با نظامی‌گری، دفاع از مناسبات انسان و طبیعت، از شعارهای کنونی حزب است.

(بقیه پرسش و پاسخ از ص ۱۵)

فتوای تقلب درانتخاباتـ ما شکایتمان را کردیم ولی هنوز خبری نیآورده‌اند. شکایت کردیم که به ما دروغ بسته‌اند و گفته‌اند که فتوی آورده‌اند! نگفته‌اند فتوی دادند، که دوتا فحش درآن هست، یکی فتوی دادن و دیگری کلمه "آورده‌اند". (آیت ا لله کنی، که ظاهرا از نوار ضبط صدای خویش درجریان فتوای جایز بودن تقلب در شمارش آراء به سود ناطق نوری، درجمع طلبه‌های مشهد اطلاع دارد، منکر این فتوا نشده و تنها فعل آنرا، غلط می داند.(۳)

درباره شهرداری هاـ تشکیل شوراها، منافاتی با مجلس شورای اسلامی ندارد، بلکه می‌تواند موید آن هم باشد. یکی از فایده‌های شوراها این است که شهردارها ازاین بی انضباطی بیرون می آیند و دیگر نمی‌توانند هر کاری که بخواهند انجام دهند. اعتقاد بنده این است، درعین حالی که شهرداریها، از جمله شهرداری تهران، خدماتی کرده‌اند، اما ضربه‌ای که بهانقلاب زده‌اند، خیلی بزرگ است. اگر در آینده عقلای قوم جمع شوند، می‌فهمند که من چه می گفتم... فعلا بنده نمی خواهم در مسائل شهرداری وارد بشوم، از قبل این شهردار تهران و کارهای شهرداری را نمی پسندیدم، ازاوائل انقلاب، با شهردار تهران، به خاطر کارهائی که انجام می داد، مخالف بوده و استدلالاتی هم برای خودم داشته‌ام. در انتخابات اخیرهم، یکی از اشکالاتم حضور آقای شهردار بوده‌است. اما در باره مسائل و پرونده‌هائی که اخیرا در رابطه باشهرداری عنوان شده‌است و مورد بررسی است قضاوتی نمی کنم، چون وارد آن مسائل نیستم... این پایک‌های بی حساب و کتاب و بی درو پیکری که ساخته می‌شود تا چه حدی و درکجا برای جامعه مفید است و چه جو فرهنگی و برنامه‌هائی را در آنها حاکم می‌کنیم که یک نفر بسیجی مومن را به خاطر امر به معروف با چاقو می‌زنند. آیا مرکز جمهوری اسلامی را اینگونه باید رهبا کرد؟ اینها مسائلی است که مورد اشکال است، حتی مسئله فرهنگسراهائی که ساخته شده قابل بررسی است. الحمدا لله قسمتی از مدیریت آنها از شهرداری گرفته شد. همین فرهنگسرای ابن سینا، که کنار دانشگاه ساخته شد، قبل ازاینکه تغییر و تحولی داده شود، نمایش فیلمها و برنامه‌های آن، کدام یک از اجتماعاتی که دراین فرهنگسرا بود، تناسبی با دانشگاه امام صادق داشت؟... خلاصه اگر معاونان و شهردارانی که از طرف ایشان هستند محکوم بشوند، منتظریم ببینیم که دولت با این محکومیت چگونه برخورد می‌کند. آیا بازهم می گویند این کارها سیاسی است یا خیر؟

۱ـ آیت ا لله کنی، درزمان شاه، مدتی زندانی بود، پس از پیروزی انقلاب، عضو شورای انقلاب، وزیر کشور، سرپرست کمیته های انقلاب، مدت کوتاهی نخست وزیر(پس از انفجار نخست وزیری و کشته شدن رجائی و باهنر)، عضو جامعه روحانیت مبارز و دبیر این جامعه بود. اکنون عضو شورای مصلحت نظام، عضو رهبری جامعه روحانیت مبارز و بنیانگذار و رئیس دانشگاه امام صادق است.

۲ـ اشاره مهدوی کنی به مقاله‌ایست که حجت الاسلام "کدیور"، در تحلیل انتخابات ریاست جمهوری نوشته بود. ضمنا، دانشگاه امام صادق، از جمله دانشگاههائی است که در آن دختران از پسران جدا و میان آنها پرده کشیده شده است!

۳ـ مراجعه کنید به اطلاعیه‌های کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری، در شماره ۶۰)

(فرهنگسرا خدمت یا ... از ستون مقابل)

با آنکه نزدیک به ۳۰۰ نفر برای شرکت دراین جلسه خود را به فرهنگسرای بهمن رسانده بودند، ماموران اداره حراست وزارت ارشاد اسلامی و ماموران امنیتی از ورود دعوت شدگان به جلسه جلوگیری کردند و به بهانه خرابی برق سالن کسی را به داخل راه ندادند. بسیاری از چهره های ادبی وهنری ایران درجمع این مدعوین بودند. (ظاهرا، پس از سخنرانی خانم سیمین بهبهانی در جلسه ای مشابه، که نیمه کاره و با دخالت ماموران حراست وزارت ارشاد اسلامی بهم زده شد، قرار براین است که از برپائی این نوع جلسات جلوگیری شود!! راه توده، خبر این سخنرانی و مصاحبه خانم بهبهانی با رادیو ۲۴ ساعته ایرانیان و پخش آن توسط رادیو اسرائیل را در شماره۶۶ خود منتشر ساخت. این سخنرانی درمحافل فرهنگی ایران، نوعی جپ نمائی ارزیابی شد، که عملا به سود جناح راست تمام شد!)

"فرهنگسرا"
خدمت یا خیانت به انقلاب!

از جمله اقدامات شهرداری تهران، که اکنون به اتهامی علیه آن تبدیل شده، ایجاد فرهنگسراها در تهران است. آیت ا لله مهدوی کنی، رسما ایجاد این فرهنگسراها را خیانت به انقلاب(انقلاب ازنگاه وی) ارزیابی کرده‌است و بخشی ازانگیزه اساسی برای یورش به شهرداری تهران، باهدف مبارزه با همین خیانتی‌است که آیت ا لله مهدوی کنی، آنرا مطرح ساخته‌است. بخش دیگری از انگیزه یورش به شهرداری‌تهران و تلاش برای تصرف تمام مدیریت‌های آن، مقدماتی‌است برای غافلگیر نشدن بازندگان بازار و ارتجاع مذهبی، درصورت برگزاری انتخابات شوراها و انتخابی شدن شهرداران.

شهرداری تهران، طی سالهای گذشته، تعداد ۱۰ فرهنگسرای بزرگ، دهها خانه فرهنگ، دهها نگارخانه و دهها کتابخانه در تهران دایر کرده‌است. بسیاری ازاین فرهنگسراها، نگارخانه‌ها و کتابخانه‌ها در محروم ترین نقاط تهران بزرگ برپا شده است. جرم این فرهنگسراها، که امثال آیت ا لله کنی، نقش آنها را با "خانه جوانان" زمان شاه یکسان تلقی کرده، آنست که برای جوانان محروم، فیلم، نوار ویدئوئی مجاز، نمایشنامه، سخنرانی، کتابخوانی، کلاس های هنری و نمایشگاه ترتیب می دهد. لابد مخالفت با این نوع فعالیت‌ها، همانگونه که آیت ا لله کنی می گوید، علم و عقل ستیزی نیست!

آنگونه که ما اطلاع داریم، فعالیت‌های این فرهنگسراها و دیگر مراکز فرهنگی وابسته به آنها که در بالا نامشان برده شد، طی ۶ سال گذشته، زیر نظر معاون اجتماعی شهرداری و مدیران شهرداری صورت می گرفته‌است. پس از انتخابات مجلس پنجم، یورش شکست خوردگان انتخابات، برای تصرف این مراکز شروع شد. این یورش زیر شعار مبارزه با یورش فرهنگی غرب، مقابله با تخلفات شهرداری و ترویج فرهنگ اسلامی شروع شد، اما انگیزه اصلی، یورش به آن کانون هائی بود، که به زعم بازندگان انتخابات، نقش بسیج کننده جوانان برای رای دادن به کاندیداهای خارج از لیست "روحانیت مبارز- موتلفه اسلامی" را ایفاء کردند. با آنکه این یورش، بخشی از کار این مراکز را فلج ساخت، اما بازندگان انتخابات ریاست جمهوری، این میزان فلج سازی را هم کارساز ندانسته و متکی به تحلیل هائی که در باره باختشان درانتخابات ریاست جمهوری داشتند، یورش به فرهنگسراها و کانون های فرهنگی و هنری جوانان را با یورش به کل شهرداری تهران تکمیل کردند، که حاصل آن، تاکنون بازداشت، شکنجه، اعتراف و محاکمه و محکومیت برخی شهرداران تهران بوده‌است!

پیش ازانتخابات ریاست جمهوری، با فشار شورای تبلیغات اسلامی، رادیو و تلویزیون دولتی و با حمایت وزارت ارشاد اسلامی(زمان وزارت میرسلیم) اداره این مراکز به هیات امناء واگذار شد و ارتجاع مذهبی و نمایندگان موتلفه اسلامی توانستند اکثریت را دراین هیات امناءها به خود اختصاص دهند و از این طریق مدیران مورد نظر خود را بر راس این مراکز بگمارند. ترکیب این هیات امناء مرکب از ۸ نفر است: ۱ـنماینده رهبری(که اکنون "منصور واعظی" ازاعضای مرکزیت موتلفه اسلامی‌است. او درگذشته مدیر کل ارشاد اسلامی تهران بوده‌است) ۲ـ نماینده تلویزیون "علی لاریجانی" ۳ـ رئیس سازمان تبلیغات اسلامی" محمد عراقی" ۴ـ رئیس حوزه هنری "زند" ۵ـ وزیر ارشاد اسلامی(اکنون "مهاجرانی") ۶ـ وزیر آموزش و پرورش ۷ـ رئیس کانون پرورش کودکان و نوجوانان ۸ـ فرمانده بسیج سپاه پاسداران "سرتیپ افشار".

برای بیرون کشیدن اداره این فرهنگسراها و مراکز وابسته به آن، از دست معاونت اجتماعی شهرداری تهران، جوسازی های جناح راست در مجلس اسلامی نقش بسیاری داشت.

مدیران جدید فرهنگسراها، با وزارت اطلاعات و امنیت و بسیج سپاه پاسداران ارتباط تنگاتنگ برقرار کرده و درهمآهنگی با یکدیگر این مراکز را اداره می‌کنند. البته هنوز این تسلط بر تمام فرهنگسراها، نگارخانه‌ها، کتابخانه‌ها و خانه‌های فرهنگ بوجود نیآمده‌است، که دلیل آن نه تنها مقاومت کارکنان این مراکز، بلکه مقاومت خود اهالی و بویژه جوانان عضو و مراجعین به این مراکز نیزهست. از جمله فرهنگسراهای فعال درتهران، فرهنگسرای بهمن است، که مدیریت آن، پس از بیرون کشیدن از دست شهرداری تهران، دراختیار یکی از وابستگان جناح راست بنام "محمد علی شایسته نیا" است. او پیش تر مدیرکل اداره ارشاد اسلامی استان فارس بوده‌است.

آخرین عملکرد مدیریت این فرهنگسرا، که درمحافل ادبی تهران، این روزها نقل می شود، جلوگیری از جلسه نقد و بررسی کتاب جدید خانم "منیره روانی پور" رمان نویس معاصر ایرانی، بنام "کنیزو" است.

«سیمای امروزین چپ»

«چپ» جدا از "سوسیالیسم" هویت ندارد!

بررسی موقعیت کنونی سرمایه داری در جهان و ایران، می‌تواند سرآغاز نتیجه گیری‌های تئوریک و تعیین تاکتیک‌های مبارزاتی چپ شود. پایبندی به چنین اسلوبی نه تنها قادر است «سیمای امروزین چپ» را در جریان مبارزه برای رفرم و تغییرات تدریجی شرایط کنونی تثبیت کند، بلکه می‌تواند دورنمای نبرد را برای پشت سر گذاشتن سرمایه داری و پایه ریزی سوسیالیسم نیز ممکن سازد. پایبندی به این اسلوب اجازه نمی‌دهد تا «تعمیر سرمایه داری» وظیفه‌ای استراتژیک برای چپ تلقی شود.

با پذیرش این اسلوب بررسی واقعیات موجود است، که باید برای خروج ایران از زیر فشار سیاست های امپریالیستی، نظیر "تعدیل اقتصادی" دیکته شده توسط سرمایه مالی امپریالیستی چاره‌ای اندیشید و اهداف ملی- دمکراتیک را مشخص ساخت و درعین حال دورنمای مبارزه را نیز ازنظر دور نداشت.

تحلیل، کنکاش و بررسی ها، برای یافتن سیمای مستقل و به تعبیری دیگر «هویت چپ» (که در برخی نشریات چپ بحث‌ها پیرامون آن جریان دارد) بدین ترتیب می‌تواند به نتیجه‌ای مستقل ازارزیابی‌های "راست" بیانجامد.

با این دیدگاه است، که وقتی درجریان بحث‌های جاری پیرامون «هویت چپ»، و بویژه آنجا که در این تحلیل وتلاش برای یافتن «هویت مستقل» اشاره‌ای به سیاست های ضد مردمی سرمایه داری «نئولیبرالی» و حاکمیت سرمایه مالی در جهان امروز و به تضاد بین کشورهای متروپل و پیرامونی نمی‌شود، مرزهای "راست" و"چپ" مخلوط می‌شود. مثلا در بحث‌هایی که نشریه "کار" یکی از مبتکران آن است، وقتی به مبارزات و خواست‌های مستقیم خلق‌های کشورهائی نظیر کشور خودمان اشاره نمی‌شود و حاکمیت و نقش سرمایه مالی، تحت عنوان «گلوبالیسم»، فراموش می‌شود، مشخص نمی‌شود که "چپ" خواهان کدام عدالت اجتماعی است و معتقد به برداشتن کدام موانع موجود بر سر راه عدالت اجتماعی است. به همین ترتیب است، که مثلا فراموش می‌شود، سرمایه داری تجاری درجمهوری اسلامی ایران با ۲۰ میلیارد دلار قدرت مالی، چگونه و پنهان درپشت کدام شعارها خواستار اجرای برنامه لیبرالیسم اقتصادی "تعدیل" است و با گشوده شدن فضای سیاسی ایران و آگاهی مردم از این واقعیات مخالفت می کند و بر سر راه هرنوع تحول مثبتی درایران که پایگاه اقتصادی و سیاسی آن را به مخاطره اندازد، یا تمام نیروی خود مانع ایجاد می کند.

هویت مستقل چپ برای مردم زمانی قابل تشخیص است، که بدانند وببینند این چپ برای تحقق کدام «عدالت اجتماعی» درمقابل برنامه‌های امپریالیستی و درجهت دفاع از منافع حقه آنها ایستاده است. البته طبیعی است، که این ایستادگی و این عدالت اجتماعی، درچارچوب امکانات موجود و ممکن مطرح است ونه بلند پروازی‌های رویا گونه.

به همین دلیل است که نمی‌توان سکوت درباره و گریز از افشاگری و تمرکز شعارهای اساسی اقتصادی "چپ"، بر محور ستیز با یورش نئولیبرالیسم دیکته شده توسط ارکان مالی امپریالیسم در جهان - صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان همکاری‌های اقتصادی و رشد، سازمان تجارت جهانی - در سطح جهانی و در ارتباط با ایران، ستیز با سرمایه داری تجاری و تعدیل اقتصادی موافقت کرد.

هدف "چپ" فرا تر از"تعمیر سرمایه داری"

در بحث‌های مربوط به هویت چپ، درعین حال که به این مسائل توجه کافی نمی‌شود و هویت چپ دراین صحنه جستجو نمی‌شود، بی وقفه گریز از گذشته و تبرئه چپ مورد نظر آنها از رویدادهای مربوط به انقلاب اکتبر و فاصله گیری از باصطلاح چپ سنتی (که مفهوم چپ پایبند به ایدئولوژی علمی را دارد) مطرح است. در بطن همین تلاش است، که انواع استدلال‌ها در ارتباط با انقلاب اکتبر و لنین و لنینیسم مطرح می‌شود، بی‌آنکه شرایط دقیق انقلاب اکتبر و پایه‌های تئوریک آن دقیقا تحلیل شود.

بدین ترتیب است که مبارزه برای برقراری "سوسیالیسم" و تغییرات کیفی-انقلابی سیستم موجود در حاشیه قرار گرفته و سرانجام، کار به دفاع از تزهائی نظیر تعمیر «همین سرمایه داری موجود» در جهان و طبعا درایران ختم می‌شود! مثلا آقای "بابک امیر خسروی"، که از جمله شرکت کنندگان در بحث‌های مربوط به "هویت چپ" است، زحمت خود و دیگران را درباره عدالت اجتماعی و دیگر مشخصه‌های چپ، کم کرده و می‌گوید: «آینده را باید برای نسل‌های بعدی گذاشت»(مراجعه کنید به نشریه "کار" شماره ۱۶۹)

و این نیست، مگر پذیرش اندیشه های ایده آلیستی و ستیز ایدئولوژیک سرمایه داری جهانی، تحت تز «پایان تاریخ در چارچوب سرمایه داری» و «ضرورت» تعمیرهای اندک در همین سیستم.[۵]

در ادامه همین کج روی است، که برخی نظریه پردازان، پیرامون "هویت چپ" مدعی می‌شوند، که گویا "انقلاب"، نه یک پدیده ناشی از شرایط عینی، بلکه نتیجه خواست این و یا آن فرد است. همین عده، در ادامه فرضیه سازی‌های خود به این نتیجه می‌رسند، که انقلاب اکتبر، در روسیه خواست لنین بود و انقلاب ایران نیز، گویا خواست آیت ا لله خمینی!

"خوب" و "بد" دانستن انقلاب، "موافقت" یا "مخالفت" و یا حتی نفی آن، تاثیری دروقوع انقلاب ندارد، زیرا انقلاب به این نوع خواستن و نخواستن‌ها همانقدر ناوابسته‌است، که به شرایط اجتماعی وابسته است. البته درجریان خیزش انقلابی، این فرد و یا آن گروه می‌توانند به انقلاب بپیوندند، ولی این خودداری از همراهی با انقلاب نیز درنتیجه آن تاثیر نخواهد داشت، چرا که اراده و عمل، از راس هرم اجتماعی به اعماق این هرم منتقل شده‌است و توده‌های مردم هستند که بسرعت برق و باد زمان را پشت سر گذاشته و تصمیم می‌گیرند، نه این روشنفکر مترقی و یا غیر مترقی! ما خود درجریان انقلاب ایران شاهد و ناظر این امر بودیم. بقول مارکس «بیست سال در یک روز متراکم می‌شود» و هر کس باید تصمیم خود را بگیرد: انقلاب و توده‌ها و یا در سمت مقابل!

آنها که درجستجوی هویتی جدید برای «چپ»، انقلاب اکتبر را زودرس دانسته ونتیجه می گیرند، که کوشش برای تغییر جامعه بسوی هدف سوسیالیستی در شرایط تاریخی وقوع انقلاب اکتبر نادرست بوده‌است، اراده و خواست توده‌ها را ندیده می گیرند. درادامه همین نوع استدلال‌ها و ذهنگرائی‌هاست، که مثلا عنوان می‌شود: سوسیالیسم را تنها آن زمانی می‌توان تحقق بخشید، که «رمق سرمایه داری در آمده باشد» (امیر ممبینی).

یا این برداشت ونظر: «حذف سرمایه داری و جایگزین کردن یک نظام جانشین» در کشوری این چنان عقب مانده (مانند روسیه ۱۹۱۷، و یا ایران ۱۳۷۶) ممکن نیست، بلکه «اصلاح سرمایه داری در مسیر عدالت اجتماعی» باید هدف باشد و نه سمت گیری سوسیالیستی (فرخ نگهدار، "کار" شماره ۱۷۲)[۱]. در پاسخ به چنین نظراتی لنین در سال ۱۹۱۷ نوشت: «من [یا در انتظار نشستن برای فرارسیدن زمان] انقلاب اجتماعی [با محتوای سوسیالیستی] وقتی موافق می‌بودم، که تاریخ [واقعی جوامع بشری] همانقدر صلح آمیز، آرام، بدون پستی‌وبلندی بود و در جاده‌ای هموار جامعه را چنان به سوی تحول انقلابی هدایت می کرد، که گوئی قطار سریع‌السیر آلمانی وارد ایستگاه شده، کارمند وظیفه شناس آن، درها را باز کرده و با صدای بلند اعلام می‌دارد: ایستگاه انقلاب سوسیالیستی!! همگی پیاده شوند!».

"یلنا" و "آلکساندر شارلامنکو" فیلسوف و سیاست‌دان روسی که جمله فوق از لنین از مقاله مشترک آنان تحت عنوان «انقلاب اکتبر: سمت گیری سوسیالیستی نادرست بود؟» (دفاتر مارکسیستی Marxistische Blätter شماره ۶ سال ۱۹۹۷) نقل شد، در ادامه می‌نویسند: « اکنون می‌توان دو نوع مارکسیست متمدن را تشخیص داد. یکی آنهایی که همانند پلخانف و کائوتسکی، آماده‌اند با آرامش در قطار نشسته و در انتظار بمانند، تا قطار از ایستگاه های «سرمایه داری مانوفاکتوری»، «انقلاب بورژوایی» و «انقلاب

صنعتی» بگذرد و وارد «ایستگاه انقلاب سوسیالیستی» بشود. دیگری، همانند تروتسکی، بیشتر مایل است در پیش آپیش لکوموتیو بدود، اما البته همیشه بر روی همان خط و با گذشتن از همان ایستگاه‌ها. تغییر نام ایستگاه نهایی مسئله اصلی نیست، باقی ماندن آن در جای خود تعیین کننده است.»

کشورهای پیرامونی با کدام شرایط روبرو هستند؟

کشورهای پیرامونی در آغاز قرن حاضر و در پایان آن در شرایطی قراردارند، که نفی کننده امکان رشد سرمایه‌داری در این کشورها بمنظور جبران عقب‌ماندگی تاریخی آنان و رسیدن آنها به «قافله تمدن» است. دلیل چنین وضعی را "شارلامنکو"ها در مقاله خود در آن می‌بینند، که کشورهای سرمایه‌داری در مرحله‌ای از رشد خود از امکان توسعه‌طلبی شدید استعماری برخوردار شدند. از این تاریخ به بعد، کشورهای پیرامونی نتوانستند از ثروت‌های زیرزمینی و دیگر منابع مادی و انسانی خود برای رشد جوامع خود بهره گیرند. برعکس، این منابع در خدمت رشد کشورهای متروپل قرارگرفت. کشورهای «پیرامون» به این ترتیب این امکان را برای همیشه از دست دادند «با آرامش در انتظار رسیدن به ایستگاه انقلاب سوسیالیستی، در قطار بنشینند».

بی‌توجهی انقلابیون روسیه به نظرات "برنشتین"، که بابک امیر خسروی در "راه آزادی" او را بهترین شاگرد مارکس می‌نامد، نیز متاثر از واقعیت فوق بود. روسیه ـ باوجود ویژگی‌های امپریالیستی آن ـ به‌عنوان یک کشور پیرامونی که از قرن شانزدهم به صادر کننده مواد خام به کشورهای غرب اروپا تبدیل شده بود و انقلاب صنعتی در آن در اواخر قرن نوزدهم، آنهم تنها در مراکز معینی آغاز شد، همانقدر قادر نبود رشد «طبیعی» سرمایه‌داری را طی کند، که قادر نبود سوار بر قطار سریع‌السیر آلمانی، همه ایستگاه‌های بین راه را برای رسیدن به ایستگاه «انقلاب سوسیالیستی» طی کرده و به عقب افتادگی دهها ساله خود پایان ببخشند و سپس قصد برپایی سوسیالیسم را بکنند[۲].

«یورش به عرش»

نظریه پردازان جدید نیز توضیح نمی دهند، کشور پیرامونی همانند ایران امروز، و در شرایط حاکمیت جهانی سرمایه‌مالی امپریالیستی و قدرت متحدان داخلی آن در جمهوری اسلامی، چگونه می‌تواند به «عدالت اجتماعی» دست یابد، اگر انقلابیون آن بی‌توجه به خواست توده‌ها که «یورش به عرش» و «افکندن طرحی نو» را خواستارند، تنها در جستجوی «راه حل برای امروز» باقی بمانند و «آینده را برای نسل‌های بعدی» بگذارند؟ فرار این نظریه‌پردازان در پاسخ دادن به پرسش درباره دورنمای نبرد اجتماعی، به کمک نظرات شناخته شده "کارل پوپر" درباره ضرورت قناعت‌کردن به «قدم‌های کوچک ممکن»، در تمایل آنها برای بندزدن به توان توده‌ها در «یورش به‌عرش» نهفته است، «پراگماتیسم» آنها (که امیرخسروی آنرا ممیزه خویش اعلام می‌کند) در این واقعیت ریشه دارد!

پاسخ بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷ به‌نوعی دیگر بود. آنها که «سوسیالیسم» را با محتوای خواست خلق یکی می گرفتند[۳]، به درستی تشخیص داده بودند، که دسترسی به آن تنها با هم‌پایی با «یورش کنندگان به عرش» ممکن و عملی است. بدست آوردن رهبری هدف نیست، وسیله است برای دسترسی به خواست مشترک با توده‌ها. هدایت انقلاب تنها از عهده رهبران و احزابی برمی‌آید، که قادر باشند جهت «یورش به‌عرش» توده‌های سرکوب‌شده را برای نابود ساختن هرنوع فشار و سرکوب تشخیص دهند و آنرا به پرچم انقلاب تبدیل سازند.

لنین در رساله «درباره اصل تعاونی» (مجموعه آثار، جلد ۳۳، ص ۴۶۰) درباره وظایف روز که برای رسیدن به هدف نهایی (جامعه سوسیالیستی) باید به آن پایبند بود، می‌نویسد: «برداشت ما از سوسیالیسم اکنون برداشتی دیگر است. اگر ما پیش‌تر نقش عمده را در مبارزه سیاسی، انقلاب، تصاحب قدرت وغیره می‌دانستیم و می‌بایستی نیز بدانیم، امروز وزنه عمده مبارزه را باید در سازماندهی مسالمت‌آمیز فعالیت "فرهنگی" قراردهیم».

این به‌معنای ندیدن دورنما، به‌معنای آرمان‌زدایی نیست، به معنای «تسلیم» و یا ترک جبهه «یورش کنندگان به عرش» نیست، به‌معنای «پراگماتیسم» ارتجاعی به‌منظور حفظ نظم موجود نیست، بلکه به‌معنای واقع‌بینی انقلابی و قدم‌های موزون «کوچک»، اما هدفمند و آگاهانه، آینده‌نگر و در خدمت «نسل‌های بعدی» است!

او در رساله «درباره انقلاب ما» (همانجا، ص ۴۶۳) و گویا در پاسخ به آن نظریه‌پردازان «چپ» که برپایی «جامعه سوسیالیستی» را از طریق «ایجاد تدریجی ارزش‌های سوسیالیستی در شرایط سیستم سرمایه‌داری» ممکن می‌دانند و آنرا به‌مثابه تنها وظیفه «چپ» و «سیمای امروزین آن» تبلیغ

---

* «سانیس فیکشن» و یا تعقل علمی؟

تغییر «کمّی» و یا «کیفی»؟

برخی از نظریه پردازان در بحث درباره "هویت چپ" درعین حال که تائید می‌کنند «سرمایه‌داری به بن بست رسیده‌است» (ازجمله علی کشتگر)، «راه‌حلی» بیش از ترمیم و تعمیر «کمّی» سرمایه‌داری ارائه نمی‌دهند. مثلا «اقتصاد مختلط»، «کاهش ساعات کار» (این پیشنهاد را سرمایه‌داری خود با توسعه «لشگر ذخیره بیکاران» عملی ساخته است)، «افزایش دستمزدها در سراسر جهان» و بالاخره «رفرم‌های عمیق در سرمایه‌داری پیشرفته موجود» چنین‌اند. درحالیکه جهان نیازمند راه حلی کیفی، برای جانشین سرمایه‌داری است! راه‌حلی که بتواند محتوای تولید سرمایه‌داری را، که دسترسی به سود از طریق استثمار نیروی کار است، بطور کیفی و انقلابی تغییردهد! خوشه گندم، از دانه آن می‌روید! برای شناخت چگونگی این «رشد»، شناخت دقیق و همه جانبه «دانه» ضروری است.

یکی از عمده‌ترین علل شکست کوشش چنددهه گذشته بشریت برای ایجاد نظام سوسیالیستی، در کنار اشتباهات اجتناب‌پذیر ذهنی ـ فقدان دمکراسی سوسیالیستی، نقض قوانین سوسیالیستی و... ـ در کشورهای سوسیالیستی سابق، و نتایج عینی و گریزناپذیر نبرد بین دو سیستم در سطح جهانی ـ جنگ سرد، استثمار جنوب از یک‌سو و کمک‌های انترناسیونالیستی کشورهای سوسیالیستی به کشورهای جهان سوم و جنوب از سوی دیگر ـ، عدم توانایی این کشورها برای برقراری کیفیت و کاراکتر نوین تولید، یعنی تولید سوسیالیستی ـ تولید برای برطرف کردن نیازهای انسان ـ بود.

"علی کشتگر" در بحث جاری پیرامون "هویت چپ" در نشریه "کار"، درحالیکه بدرستی ممیزه «سیمای امروزی چپ» را محتوای «سوسیالیستی» آن اعلام می‌دارد، که بدون براندازی «استثمار انسان از انسان» تحقق نخواهد یافت، مانند بسیاری دیگر از بحث کنندگان، راه‌حلی کیفی برای پایان دادن به آن ارایه نمی‌کند. این درحالی‌است که خود وی نظریه پردازانی نظیر "بابک امیرخسروی" را، که کوشش برای تحقق سوسیالیسم را نه وظیفه معاصران، بلکه به آیندگان واگذاشته است، درتقسیم‌بندی طیف چپ «راست‌ترین گرایش در چپ» قرار می‌دهد. خط فاصل با امیرخسروی‌ها، یافتن راه‌حل کیفی، یعنی براندازی «استثمار انسان از انسان» است، که با شناخت مکانیسم تحقق «استثمار» در روند تولید سرمایه‌داری، نتیجه می‌شود. دستاورد سترگ بشریت ترقی خواه، که با نام مارکس عجین است.

این امر واضح است، که سوسیالیسم از زیر بوته بیرون نخواهد آمد، بلکه از طریق «نفی در نفی» سرمایه‌داری تحقق خواهد یافت! در روند بغرنج این نبرد اجتماعی، البته «ارزش‌های سوسیالیستی» و «سوسیالیسم در نطفه‌ترین شکل خود در دل سرمایه‌داری به‌وجود» می‌آید، اما این ارزش‌ها و نطفه‌ها در بخش روبنایی روابط اجتماعی تحقق می‌یابد و عمدتا در شناخت تئوریک نیروی نو و بالنده در جامعه سرمایه‌داری ایجاد می‌شود. بحث‌های حاضر نیز نمونه‌هایی از آن است، و ضرورت آنها نیز از همین روست. با قبول این نبرد و فراز و فرود های آنست، که دراین و یا آن کشور و در چارچوب قوانین «سوسیال»، گام‌هائی برداشته می‌شود و آن زمان که شرایط تغییر می‌کند، سرمایه‌داری به این قوانین و دست آوردهای «سوسیال» یورش می‌آورد. همانطور که در دوران اخیر در سراسر جهان شاهد آن هستیم، زیر فشار «جهانی شدن» و با تغییر تناسب قوا این دستاوردها بازپس نیز گرفته می‌شود. همه این ارزش‌ها، نطفه‌ها و فراز و فرودها، هنوز به معنای تغییر «کیفی»، زیربنایی و انقلابی سیستم سرمایه‌داری نیست! دراین ارتباط، می‌توان با قاطعیت از این نظرآقای "باقر مومنی" در بحث‌های مربوط به "هویت چپ" موافقت کرد، وقتی که می‌گوید: «این نطفه بعدا بچه شده، مادرش را می‌خورد و باید هم بخورد. نمی‌شود هم نظام سرمایه‌داری باشد و هم نظام سوسیالیستی. اگر بچه مادرش را نخورد، مادر بچه‌اش را می خورد، و سرمایه‌داری از هر نظام دیگر از این مطلب آگاه‌تر است. و نه تنها اجازه نمی دهد این بچه بدنیا بیاید، بلکه آنرا در نطفه خفه می‌کند.» او این نطفه‌ها را «اندیشه‌ها و پدیده‌ها» می‌نامد.

همه آنها، که خود را معتقد به سوسیالیسم می‌دانند، صرفنظر از آنکه پایه‌ریزی سوسیالیسم، زمان و لحظه مناسب برای زایش آن، شیوه مسالمت‌آمیز و یا قهرآمیز این زایش، ترکیب طبقاتی و اقشار خواستار سوسیالیسم و... را چگونه ارزیابی می‌کنند و توضیح دهند، باید با صراحت علمی به این پرسش پاسخ بدهند، که آیا برای براندازی استثمار انسان از انسان، جز تغییر کیفی تولید اجتماعی، جز براندازی هدف سودبری در روند تولید اجتماعی، جز یافتن پاسخ برای نیازهای مادی و معنوی انسان، به مثابه هدف تولید اجتماعی، پیشنهاد «کیفی» دیگری را می‌توان ارائه داد؟ و اگر نمی‌توان، آیا تنها پیشنهاد علمی، همانا پیشنهاد تغییر «روابط تولیدی» سیستم نیست؟ آیا تنها راه حل، برقراری «مالکیت اجتماعی» ـ و البته نه مالکیت دولتی ـ بر ابزار عمده تولید اجتماعی و زمین نیست؟

می‌کنند، می‌نویسند: «اگر برای برپایی سوسیالیسم سطح معینی از رشد فرهنگی ضروری است...، چرا نباید ما از طریق انقلابی این سطح ضروری را ایجادکنیم، و با برقراری حاکمیت قدرت دولتی دهقانان و کارگران و سیستم شورایی راه رسیدن به آینده را هموار سازیم و عقب‌افتادگی خود را جبران کنیم؟»

سوسیالیسم با صدور حکم!

نقطه مرکزی بسیاری ازبحث‌ها آنست که برپایی سوسیالیسم خارج از حیطه تاثیر و عمل هدفمند انسان آگاه است و گویا با تعمیر سرمایه‌داری و حل خرده مسائل روزانه و رفتن «رمق» سرمایه داری، امکان تعمیر و رشد سیستم پایان می‌یابد و سوسیالیسم خود به خود ایجاد خواهد شد. آنها بانیان سوسیالیسم علمی را مورد انتقاد قرار می‌دهند، که گویا به مسائل «خرد ساسی و اقتصادی» بی‌توجه بوده‌اند، و توصیه می کنند، که اکنون برای جبران این کمبود باید تنها به این مسائل اندیشید و...

دراین مورد "شارلامنکو"ها در رساله فوق‌الذکر خود چنین می نویسند: « لنین با قاطعیت و با اعتقاد به مارکسیسم می‌نویسد: به توده‌های مردم نمی‌توان هیچ‌نوع شیوه عمل ویژه‌ای را، که هنوزآمادگی آنرا ندارند و یا بکاربردن آنرا بی‌فایده می‌دانند، تحمیل کرد. سوسیالیسم را نمی‌توان «برقرار ساخت»، بلکه تنها می‌توان آنرا در روند نبرد روز اجتماعی توده‌های میلیونی برای عاجل‌ترین نیازهای آنها شکوفا ساخت.»[۴]

آنها که انقلاب را ناشی از رشد تضادهای اجتماعی غیرقابل حل در سیستم موجود (آشتی ناپذیر) نمی‌دانند، بلکه آنرا «توطئه» و اقدام «ماجراجویانه» رهبران و گروه کوچکی از انقلابیون می‌پندارند، عملا قادر نیستند رابطه بین انقلاب را با وظایفی که پس از پیروزی انقلاب مطرح می‌شوند و باید قدم به قدم بر آنها چیره‌شد، تشخیص دهند. آنها تشخیص نمی‌دهند، که بدون آن یورش، این نبرد روزمره برای تحقق طرح نو ممکن نیست، بدون آن تمامت خواهی maximalismus کیفی، این «خرده کاری» کمّی تحقق نخواهد یافت. بدون کسب قدرت و برقراری حاکمیت طبقاتی ـ با تمام اشتباهات اجتناب‌پذیر ذهنی ممکن و کمبودهای اجتناب‌ناپذیر ناشی از واقعیت عینی ـ، برقراری عدالت اجتماعی و به طریق اولی براندازی استثمار انسان از انسان ممکن نخواهد شد. **

کم توجهی به مبارزه ضد امپریالیستی درکشورهائی نظیرایران و سپس کم بها دادن به سیاست امپریالیستی "نئولیبرالیسم اقتصادی"، نه تنها هویتی نوین را برای "چپ" به ارمغان نمی‌آورد، بلکه به هویت شناخته شده آن در نزد توده‌های مردم ایران نیز لطمه می‌زند[۵].

اتفاقا بخش عمده‌ای از مبارزه مردم ایران برای دمکراسی و مردمسالاری، درمحدوده مبارزه عمومی علیه توطئه‌های امپریالیسم برای جلوگیری از پیروزی مردم دراین عرصه قرار دارد.

آنجا که مردم ما برای دمکراسی، جامعه مدنی و عدالت اجتماعی با دورنمای آرمان گرایانه طرد سرمایه‌داری ـ که همان ارتباط وظایف «دمکراتیک» و «سوسیالیستی» مورد نظر زنده‌یاد جوانشیر در «سیمای مردمی حزب توده ایران» است[۶] ـ همان محتوائی تداعی می‌شود، که لنین درباره مبارزه ضدامپریالیستی جنبش‌های آزادی‌بخش در کشورهای پیرامونی آنرا یاد آور شد و رابطه این نبرد را با انقلابات سوسیالیستی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بر شمرد.

با نگاه به خواست‌ها و اهداف جنبش‌های آزادی‌بخش کشورهای پیرامونی و وابسته در جهان، در تمامی دهه‌های گذشته، محتوایی ضدامپریالیستی این جنبش‌ها انکار ناپذیر می‌نماید. بنابراین، آن "چپ"ی که میخواهد همگام با مردم باشد و هویت مستقل خود را به آنها نشان دهد، چگونه می‌تواند از این مبارزه مردم فاصله بگیرد؟ و یا تعمیر سرمایه داری داخلی را به آنها توصیه کند؟

۱] در این زمینه تقریبا جملگی نظریه پردازان اتفاق نظر دارند.

۲] در ارتباط با بحث‌ها در "کار"، "باقر مومنی" در شماره ۱۷۱نشریه "کار" در تائید این «اصل» می گوید: «وقتی تئوریکمان گفته می‌شود، حزب طبقه کارگر باید بیاید و در یک شرایط انقلابی انقلاب بکند و بعد قدرت را در دست گیرد، خوب، این اصلی است که تا وقتی که قدرت به‌دست طبقه کارگر نیفتاده، به‌نظر من، درست‌است.»

۳] فیدل کاسترو نیز در نطقی که در هاوانا در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب کوبا ایراد کرد، همین امر را در نظر داشت. او گفت، ما خواستار روزی یک لیوان شیر برای کودکان هستیم، ما خواستار برخورداری از امنیت اجتماعی، کار، آموزش، بهداشت، مسکن و... هستیم، و پرسید، آیا کسی مخالف این خواست‌ها و اهداف است؟ و پس‌از پاسخ نفی کننده توده شنوندگان در میتینگ، اعلام داشت، اینست آن چیزی که ما سوسیالیسم می‌نامیم، و خواستار آن هستیم!

۴] آیا آنها که بااعلام اعتقاد به مارکسیسم، به لنین ستیز برخاسته‌اند، مطمئن هستند، که بر وسعت و عمق نظرات لنین احاطه دارند؟

۵ و ۶] نگاه شود به مقاله «فراز جنبش، فرود اپوزیسیون» در "راه‌توده" شماره ۶۳

** «اشتباهی» بزرگ

"شارلامنکو"ها در رساله خود، همانطورکه از عنوان آن نیز برمی‌آید، به بررسی ادعای «اتوپیایی» بودن و «انحراف از رشد طبیعی» داشتن انقلاب اکتبر توسط جریان‌های منشویکی و رفرمیستی می‌پردازند. آنها می‌پرسند، کدام عوامل باعث وقوع چنین «اشتباهی» می‌شود و چرا میلیون‌ها انسان در این «اشتباه» شرکت دارند؟ به‌نظر آنها کلید درک این امر در شناخت «نیازهای توده‌ها» در مرحله تحقق انقلاب قرار داد و می پرسند: «این خواست‌های توده‌ها در شرایط ۱۹۱۷ روسیه چه بودند؟ چطور ممکن شد، آنطور که یکی از منتقدان لنین امروز معترف است، نه به‌علت مصوبات بلشویک‌ها، بلکه بدنبال مصوبات دومین کنگره سراسری شوراها، این اشتباه اصولی تحقق یافت، یعنی انقلاب سوسیالیستی و سیستم سوسیالیسم برای کشور اعلام شد؟»

دو محقق روسی، پس از آنکه تاکید می کنند، که آنجا که تمالی‌های ممکن تاریخی وجود دارد، اشتباه هم ممکن است و پیش‌هم می آید، می پرسند: «آیا اشتباه انجام شده دارای ابعادی ماورا بزرگ نمی‌بود، چنانچه بخواهیم کل تحولات سوسیالیستی پس از اکتبر را ناشی از اشتباه بدانیم؟ آیا واقعا ممکن است، که فعالیت میلیون‌ها انسان در طول دهه‌ها ناشی از اشتباه چند صد نماینده کنگره شوراها باشد؟ و اگر هم چنین باشد که میلیون‌ها انسان این‌چنان دچار سردرگمی شده باشند، پرسش درباره علت آن بجا نیست؟»

جملات زیرین لنین می‌توانند اشاره‌ای باشند برای شناخت علت این «اشتباه» سترگ توده‌های میلیونی: «چرا نباید پذیرفت، که شرایط سخت و بی‌فرجام توده‌ها، نیروی کارگران و دهقانان را ده‌ها برابر افزایش داده و آنان را به انتخاب راهی دیگر برای خروج از بن‌بست واداشت، تا شرایط لازم برپایی تمدن را بوجود آورند، راهی بکلی متفاوت از آنچه در دیگر کشورهای غربی اروپایی انتخاب شد؟ آیا بدین‌ترتیب روند طبیعی رشد تاریخ جهان تغییر یافت؟»

"شارلامنکو"ها ادامه می‌دهند: «تاریخ جهان نشان داده است، که آنجا که انقلاب توده‌ها را بحرکت در می‌آورد، و این ممیزه انقلاب توده‌ای است، پیشقراولان آن «به‌عرش یورش» می‌برند. یعنی آنچنان خواست‌های رادیکالی را مطرح می‌سازند، که تحقق آنها در لحظه تاریخی، ممکن نیست. بلشویک‌ها تنها کسانی نبودند که دچار این «اشتباه» شدند، بلکه کموناردهای پاریس، ژاکوبن‌ها، "له ولر"های انگلیسی، "تابوریت"های چکی و حتی اولین مسیحیان نیز دچار آن بوده‌اند.

ویژگی انقلاب، به‌مثابه نوع ویژه از تغییرات اجتماعی، درست در آن است، که انقلاب مجبور است مرزهایی را پشت‌سر بگذارد، درحالیکه در پس این مرزها انقلاب در طول زمان نمی‌تواند ادامه یابد. علت چنین وضعی را باید در این امر جستجو کرد، که در یک انقلاب توده‌ای تنها تضاد بین نمایندگان طبقات مدافع شیوه تولید کهنه شده و نوین تظاهر نمی‌یابد. نقش تقریبا بزرگ‌تری را تضاد بین تمامی زحمتکشان، همه انسان‌های زیر فشار و استثمارشده حاشیه‌ای در جامعه با زورگویان ایفا می‌کند، صرفنظر از آنکه این نیروها و اشکال استثمار آنان تا چه‌اندازه غیرعمده و حاشیه‌ای باشند.

در چنین تمامت خواهی انقلابی یک حقیقت عمیق نهفته است: تنها «یورش به عرش» به توده‌ها زیر فشار امکان می‌دهد، دوباره امید بدست آورند و شخصیت انسانی خود را بازیافته، ثبات ضروری را برای نبرد بدست آورند [یورش دوم خرداد"!]. بدون چنین "اشتباه"هایی هیچ‌گاه ممکن نشده است و ممکن هم نخواهد شد، که حتی سایه‌ای از پایه‌ای‌ترین خواست‌ها که مدتها مطرح بوده‌است را در نبرد بدست آورد و در برابر هجوم صاحبان زور از آنها دفاع کرد.

هر نوع کوشش برای محدود ساختن «یورش به‌عرش» در چهارچوب تنگ خواست‌های محدود [حفظ "سلطنت مشروطه" توسط بختیار در روزهای طوفانی انقلاب بهمن ۵۷!]، با انفراد آن نیروها از «یورش کنندگان به عرش» پایان می‌یابد و دقیقتر به‌معنی انهدام آنهاست.

رهبری انقلاب را تنها آن رهبران و احزابی قادرند بدست گیرند، که قادر باشند جهت قیام توده‌های زیرفشار را برای برطرف ساختن هرنوع زور و فشار تشخیص‌دهند و به پرچم انقلاب تبدیل سازند. سرنوشت انقلاب اسپانیا را در سال‌های ۳۰، شیلی و پرتغال در سال‌های ۷۰، انقلابات آمریکای لاتین در سال‌های ۸۰ را بیاد بیاوریم. رهبران آنان مجبور بودند، زیر فشار شرایط جهانی، مانع «یورش به‌عرش» توده‌ها بشوند، و بدین ترتیب در تنگنایی بدون روزن خروج قرارداشتند، مابین ضدانقلاب و چپ رادیکال، که نه تنها بی‌تابی، بلکه همچنین اعتراضات اجتماعی بی‌پایان توده‌ها را مطرح می‌ساختند.»

کدام سوسیالیسم؟ کدام چپ؟

*** گامی فراتر دراین بحث، طرح این پرسش است، که بدون تعریف علمی از محتوای سوسیالیسم، آیا می‌توان به "چپ" هویت بخشید؟**
*** با تغییر «شکل» توتالیتاریستی تولید سرمایه داری، سیستم تغییر خواهد یافت و دسترسی به سوسیالیسم ممکن خواهد شد؟**

در برابر پرسش اعتقاد به سوسیالیسم، این پاسخ مد شده است: «اگر به‌عنوان یک ... رویا و یک آرزو مطرح کنید، قطعا جواب مثبت است...». این گروه از پاسخ دهندگان، اغلب تزهای مغشوشی را بعنوان «ایده آل کمونیستی زمان مارکس و پیش از مارکس» به‌عنوان محتوای سوسیالیسم ارائه می‌دهند. مثلا اینکه: «در ذهن من همان ایده آل کمونیستی که از زمان مارکس و حتی پیش از مارکس در ذهن‌ها مطرح بوده، همچنان مطرح است... [با هدف] شکستن نابرابری و برقراری برابری و عدالت در بین انسان‌ها [که باید] با برقراری تعادل میان انسان و طبیعت» تکمیل گردد. بعد هم ممیزه ایده آل خود را چنین توضیح می دهند: «هر انسانی به‌همان اندازه امکان مشارکت ["مضاربه" مورد نظر احمد توکلی؟] در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را دارد، که دیگری».

«ملل»هائی که طرح کنندگان این پاسخ ها عنوان می‌کنند، نیز خواندنی است: «آن ملدلی که ذهن من را (در ۶ سال اخیر) به خودش مشغول کرده، تبدیل پلورالیسم سرمایه‌داری، سوق این نظام چند قطبی بسمت بی‌نهایت‌قطبی شدن است...». از اینطریق «رابطه میان دموکراسی و آرمان سوسیالیسم...تنگاتنگ‌تر...» برقرار می‌گردد و «نابرابری شکسته» می‌شود. «از طریق تجزیه هرم‌های قدرت... حرکت در جهت شکستن قدرت (دانش، اقتصادی و سیاسی) در دست عده‌ای معدود و توزیع این قدرت در سطح وسیعتر [عملی خواهد شد] ... [و] ایده آل سوسیالیستی...» برقرار خواهد شد. سپس در توضیح «ملل» خود و درانتقاد به باصطلاح "چپ سنتی" (یعنی چپ معتقد به ایدئولوژی مارکسیستی) اضافه می‌کنند: «گرایش محافظه‌کار و یا گرایش سنت‌گرا در جنبش چپ... بازسازی و یا نوسازی، یا دگراندیشی... [را] جز تسلیم و یا پیوستن به گرایش‌های راست و سرمایه‌داری، جز نفی مبارزه طبقاتی، نفی ارزش‌ها و سنت دمکراتیک و سوسیالیستی چپ [ارزیابی نکرده است و آنرا]... به عنوان تجدیدنظرطلبی... محکوم...» کرده‌است. مانیفست این نوع نظریه پردازان چنین است: باید «از طریق تجزیه هرم‌های قدرت...» به «ایده آل کمونیستی» دست‌یافت.

در برابر این پرسش، که چگونه چنین چیزی ممکن و عملی است؟ می‌گویند: از طریق خاتمه دادن به «حالت انحصاری یا الیگارشیک» تولید! چگونه؟ می‌گویند: «در هر موسسه‌ای اگر مدیریت وظیفه‌ای را به دیگری، به معاونین، به لایه‌های پائینی، به بخش‌ها، به شعبات مختلف موسسه تولیدی محول کند، با این کار بخشی از قدرت تصمیم‌گیری در عمل محول خواهد شد» و اگر این روند تا زمانی ادامه یابد، که «تولید در جامعه بشری ... [دیگر] بر اساس مکانیزاسیون صورت [نگیرد] و انسان‌ها نباید خود را با تولید مکانیزه - یا بهتر است بگویم با قوانین مکانیک نیوتونی - هماهنگ [بکنند] (سیستمی که البته نمی‌توانست دموکراتیک باشد و تصمیم‌گیری در پائین صورت بگیرد)، [به‌عبارت دیگر] در شرایطی که از کار یکنواخت، انسان بتواند رها شود، تکرار و تکرار و تکرار که کار ماشین مکانیکی است، از عهده کار انسان برداشته شود، آنگاه که انسان تنظیم‌گر، هماهنگ کننده و برنامه‌ریز شود، در چنین شرایطی امکان سازماندهی غیرمتمرکز (غیرهیراشیک) و تماما از بالا ابلاغ شده، فراهم می‌آید. آن ایده‌ای که مارکس ۱۵۰ سال پیش طرح می‌کرد...» تحقق خواهد یافت.

بدین‌ترتیب، شرایط مورد نظر این نوع نظریه پردازان، یعنی «سرمایه‌داری بی‌نهایت‌قطبی‌شده» بوجود خواهد آمد، که در اصل همان «ایده کمونیستی زمان مارکس و پیش از مارکس» است!

بدین‌ترتیب و بر مبنای این نظرات که ازمیان بحث های مربوط به "هویت چپ" و به نقل از نشریه "کار" * آورده‌شد، باید بتوان با تغییرات در «شکل» و چگونگی سازماندهی ساختار تولید (و نه روابط تولیدی) در سیستم سرمایه‌داری، آنهم تنها با تغییر کمی «پلورالیسم سرمایه‌داری»، ماهیت «توتالیتاریستی» سیستم سرمایه‌داری را متغیر ساخته و «ایده آل کمونیستی» را برقرار نمود. زیرا برخلاف «ماهیت توتالیتاریستی نظام تولیدی جامعه سرمایه‌داری»، گویا «قدرت سیاسی در سطح جامعه سرمایه‌داری عمل حالتو خصلت چندقطبی پیدا کرده و در بخش عمومی امر سیاست‌گذاری متمرکز توسط یک مرکزواحد، یک دیکتاتور ویا یک ترسون غیرممکن شده و یک حالت پلورالیستی پیدا شده است.»

یعنی: با تغییر «شکل» توتالیتاریستی تولید سرمایه داری، گویا محتوای سیستم تغییر می‌یابد و سوسیالیسم برقرار می‌شود!

شکل و محتوا

«تعمیر سرمایه‌داری» که تز اصلی "کارل پوپر" برای اثبات قابلیت انطباق بی‌نهایت سرمایه‌داری بر شرایط تغییر یابنده است، هدفش اثبات پایان تاریخ است که با برقراری سیستم سرمایه داری بدان دست‌یافته شده‌است. به خیال "پوپر" می‌توان با برخورد عقلایی rationel و بکمک «مهندسی اجتماعی» Sozialtechnologie تکامل جامعه بشری در چارچوب سرمایه‌داری را بدون وقوع تحولات کیفی و انقلابی ممکن و ابدی ساخت.

مقایسه این نظرات پوپر با نظراتی که بسیاری ازشرکت کنندگان در باره "هویت چپ" در بحث‌های خود مطرح می کنند، جای تردید کمی باقی می گذارد، که در سالهای اخیر، "پوپریسم" سایه بزرگی را بر سر آن بخش از چپ ایران افکنده، که به خیال خویش از خود و سازمان و حزبشان ایدئولوژی زدائی کرده‌اند. درحقیقت خانه خالی تئوری مارکسیستی را با تئوری "پوپریسم" پر کرده‌اند.

ببینیم این نظرات در نشریه "کار" چگونه بازتاب یافته‌است. مثلا وقتی گفته می‌شود: در «تئوری کلاسیک سوسیالیسم علمی» تنها به مسائل «سیاست کلان» و «اقتصاد کلان» - پرداخته شده‌است و باید به «اقتصاد خرد» و «سیاست خرد»، پرداخت، نظرات "پوپر" بی کم و کاست تکرار می‌شود.

"پوپر" می‌کوشد با تعمیر روابط خرد اجتماعی، ازجمله تعمیرات شکل تولید، محتوای سیستم سرمایه‌داری را حفظ و ابدی سازد. تغییر سازمانهی کار گروهی، آنطور که ژاپنی‌ها در مراکز تولید اتومبیل با هدف بالا بردن بازده کار - تشدید استثمار - وارد ساختند، و یا اکنون در شکل «خانه کاری» مهندسان الکترونیکی در تهیه «نرم‌افزارها» در خانه خود، که در ابتدا شرکت ای بی ام امریکایی معمول کرد، البته به‌معنای پایان استثمار انسان از انسان و «شکستن نابرابری و برقراری عدالت بین انسان‌ها» نیست.

از اینرو نمی‌توان انتقاداتی از نوع کمبود برخورد «خرد سیاسی» و یا «خرداقتصادی» در سوسیالیسم علمی را، آنطور که در نظرات فوق مطرح می‌شود، نشانی برای نازل‌بودن کیفیت علمی اندیشه مارکسیستی دانست و دلیل نادرستی اصول علمی آن قلمداد ساخت. همانطور که نمی‌توان کمبودهای رشد دمکراسی سوسیالیستی، صدمات وارد آمده به قانونمندی جامعه سوسیالیستی، ناتوانی «ملل‌های ساخته شده» را به عنوان درستی «آلترناتیو سرمایه داری» ارزیابی کرد. نمی‌توان «دولت تک حزبی» را دلیلی جدی برای نادرستی پایه واساس سوسیالیستی جامعه مورد نظر بانیان سوسیالیسم علمی که بر مبنی براندازی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و استثمار انسان از انسان قرار دارد، قلمداد کرد.

تصحیح اشتباه با حرکت پاندولی؟

گرفتار آمدن در شیوه "پوپریستی" در عین حال مانع این امر نیزهست، که بتوان برای نظرات خود اسلوبی علمی نیز یافت. بتوان سیستم همه‌جانبه نظری-تئوریک ایجاد نمود. بتوان محتوای پدیده مورد نظر را تعریف کرد، شکل مناسب با آن را ارایه داشت، تناسب ضروری بین آنو و بین علت ومعلول، عمده و غیرعمده و... را در آن تعیین کرد و بدین‌ترتیب در سیستم فکری خود رده‌بندی منطقی و علمی را بیان داشت و بر چنین پایه‌ای سخن گفت و اندیشه خویش را توضیح داد.

یکی ازنظریه پردازان می‌گوید: «امروز در این چرخش‌گاه راه چندین ساله، نتیجه‌ای که من می‌خواهم آن را مورد تاکید قرار دهم، این است که آری می‌توان از طریق عکس (تکیه از راه توده) سوسیالیسمی که در شوروی، چین، کوبا و دیگر جاها تجربه شد ... به سمت عدالتی که سوسیالیسم مارکسیستی ... وعده تحقق آن را می‌داد، سمت‌گیری کنیم...». این همان «تعمیر» و «مهندسی اجتماعی» "پوپر" است. آموختن از اشتباهات، به معنای تعهد به رفتن به راهی عکس راه قبلی و یا حرکتی پاندولی نیست. اینها اسارت در شکل نام دارد. آموختن از اشتباهات، شناختن علل درونی-ذهنی، بیرونی-عینی وقوع اشتباه و مکانیسم‌ها و ساختارهای موثر در شکل‌گیری اشتباه است. ظفره رفتن‌از این‌علل‌علی‌اشتباه حتما نباید‌از طریق انتخاب «عکس» در گام‌های بعدی ممکن باشد.

بانیان سوسیالیسم علمی با بررسی واقعیت موجود، محتوا و ساختار جامعه سرمایه‌داری و چگونگی رشد آن تا اواسط قرن گذشته - لنین در مرحله امپریالیستی آن در اوایل این قرن -، سیستم سرمایه‌داری را کالبدشکافی کردند و رده‌بندی سیستماتیک و علمی ساختار آن را توضیح دادند. بر پایه چنین ارزیابی علمی، آنها توانستند محتوای تاریخی-گذرایی سیستم برون آمده از روابط تولیدی ماقبل سرمایه‌داری را کشف کنند، قوانین رشد و تغییر آنرا بشناسند و توضیح دهند، و همچنین راه برون‌رفت از آنرا به‌عنوان قانونمندی علمی ناشی از عوامل درونی سیستم برشمرند. می‌توان این اسلوب علمی بررسی واقعیت را «سیاست و اقتصاد کلان» نامید، و آنرا با جوانب ضروری «خرد» اقتصاد و سیاست تکمیل کرد، اما نمی‌توان پایه علمی آنرا بطور جدی مورد تردید قرار داد.

اشتباهات گذشته را می‌توان مطرح ساخت و مدعی شد که به کمک شیوه «تعمیر» و «مهندسی اجتماعی» و اجرای «عکس» جهت رفته شده، به هدف رسید! این می‌تواند بعنوان یک نظر طرح شود، اما نمی‌توان آنرا "هویت چپ" معرفی کرد. تغییر شکل سازماندهی تولید سرمایه‌داری بدون تغییر هدف محتوائی دستیابی به سود حداکثر، نه تنها تغییری در ماهیت استثمارگرانه و غارتگرانه سیستم بوجود نمی‌آورد، بلکه حتی تعمیری نیز نیست، که بتواند «تعادل میان انسان و طبیعت» را ممکن سازد.

دسترسی به تغییر کیفی و یا انقلابی و خروج از بن‌بستی که بشریت اکنون با آن روبروست، صرفنظر از شکل آن - که متناسب با تناسب قوای طبقاتی در جامعه در لحظه معین تاریخی تغییر در هر جامعه‌ای خواهد بود -، تنها با نفی مالکیت فردی بر ابزار تولید به‌عنوان وسیله سودورزی و تصاحب تولید اجتماعی و استثمار نیروی کار انسان ممکن است. از اینرو «چپ» خواستار عدالت اجتماعی و سوسیالیسم، نمی‌تواند خواستار برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید نباشد، خواستار تصاحب مواهب تولید شده به‌نفع کل جامعه نباشد، نمی‌تواند پایان بخشیدن استثمار انسان از انسان را هدف خود و ممیزه «هویت امروزین» خویش نداند!

---

* شماره‌های ۲-۱۷۱ «آیا چشم‌اندازی برای رهایی از سرمایه‌داری می‌توان گشود؟»

جنبش سراسری "بیکاران" در فرانسه!

جنبشی که از دو ماه پیش بدینسو بیکاران فرانسه تشکیل داده‌اند، اکنون سرتا سر کشور را فرا گرفته‌است. این جنبش که با تظاهرات و سپس اشغال دفاتر سازمان‌های کاریابی و ادارات بیکاران در شهر مارسی آغاز شده بود، بسرعت به دیگر شهرهای بزرگ فرانسه سرایت کرد. بنابر اطلاعات رسمی که مطبوعات فرانسه منتشر ساخته‌اند، تا ۷ ژانویه بیش از ۲۰ دفتر سازمان‌های بیکاران یا کمک‌های اجتماعی تحت اشغال بیکاران قرار گرفته‌است.

روزهای ۱۷ دسامبر و ۷ ژانویه، دو تظاهرات بزرگ در سطح کشور برگزار شد که هزاران تن از بیکاران سراسر فرانسه در آنها شرکت کردند. هم چنین بیکاران این کشور بارها به نشانه اعتراض به برنامه‌های اتحادیه کارفرمایان، در برابر مقر این اتحادیه اجتماع کرده و به تظاهرات پرداختند. ساختمان اتاق بازرگانی پاریس نیز ساعتها در اشغال بیکاران قرارگرفت که خساراتی را متوجه این ساختمان و اثاثیه آن کرد.

جنبش بیکاران فرانسه خشم کارفرمایان را برانگیخته‌است، اما در میان مردم، این جنبش بسرعت از حمایت برخوردار شده‌است. در محافل اجتماعی فرانسه، از جمله در پارلمان و درمیان اعضای کابینه دولت، نیز این جنبش حمایت‌هائی را جلب کرده‌است. از جمله وزیر کمونیست حمل و نقل، در کابینه فرانسه، با نمایندگان سازمان‌های بیکاران ملاقات کرده و ضمن مشروع خواندن خواست‌های آنان، چگونگی مجانی کردن رفت و آمد متقاضیان شغل را در حومه پاریس با آنها مورد بررسی قرارداد. وزیر محیط زیست فرانسه، از حزب سبزها نیز حمایت خود را از جنبش بیکاران اعلام کرده‌است. در حزب سوسیالیست نیز، علیرغم سکوت اولیه برخی مسئولین این حزب، پس از مواجهه با گستردگی و تداوم جنبش و اعتراضات، بتدریج هواداری از این جنبش شروع شد. تا آنجا که دبیرکل حزب سوسیالیست فرانسه، ضمن مشروع خواندن مبارزه بیکاران، از اتحادیه کارفرمایان بشدت انتقاد کرد. بنظر هفته نامه "اکسپرس" چاپ فرانسه، جنبش بیکاران، جناح چپ در درون حزب سوسیالیست را تقویت کرده و مواضع طرفداران تغییر سمت ساختمان اروپائی را محکم تر نموده‌است. تاکنون پیشنهادات دولت فرانسه، از جمله اختصاص بودجه بیشتر، تلاش برای جذب کسانی که از حداقل معیشت استفاده می‌کنند، کمک‌های همبستگی ویژه و غیره نتوانسته است رضایت بیکاران را جلب کرده و جنبش آنان را متوقف کند. بنابرآمار موجود ۸۰ درصد بیکاران فرانسه از حقوقی کمتر از حداقل تعیین شده اجتماعی برخوردارند و این وخامت وضع بسیاری از آنان را نشان می‌دهد.

روز ۱۰ ژانویه، نخست وزیر فرانسه که می‌کوشید خود را از ماجرا برکنار نگاه دارد، سرانجام ناچار به مداخله شده و با نمایندگان سازمان‌های بیکاران ملاقات کرد. بدین ترتیب برای نخستین بار در تاریخ فرانسه اتحادیه‌های بیکاران این کشور به طور رسمی و بعنوان طرف مذاکره مورد شناسائی قرار گرفتند. بسیاری از مفسران ابعاد جنبش کنونی بیکاران فرانسه را با جنبش های اعتراضی اواخر قرن گذشته و دوران بحران دهه ۳۰ مقایسه می‌کنند.

جنبش بیکاران فرانسه، به بحث‌های وسیعی در سرتاسر این کشور دامن زده است، که نشانه‌ای دیگر از وضعیت ویژه مبارزات اجتماعی کنونی در فرانسه است. بنظر نیروهای مترقی فرانسه اگر جنبش بیکاران برای یک حکومت دست راستی، ضعف محسوب می‌شده‌است، برای حکومت چپ علیرغم ایجاد برخی نابسامانی‌ها، باید یک بخت و اقبال به حساب آید. بنظر آنها، تنها پیوند میان جنبش‌های اجتماعی، فعالین و مبارزات سیاسی، و دولت خواهد توانست جامعه را در مبارزه برای تحول بسیج کند وآن پویائی و دینامیک اصلاحات بنیادین را بوجود آورد که بتواند کشور را از بحران خارج سازد و موقعیت چپ را تضمین کند.

حزب کمونیست فرانسه نیز که علیرغم حضور در دولت، اعضا و فعالین آن وسیعا در جنبش‌های کنونی شرکت دارند، خواهان آن شده است، که دولت در عین پاسخگوئی به نیازها و پریشانی‌های جامعه و در پیوند با آن، انجام "اصلاحات ساختاری و بنیادین" را آغاز کند. دادن قدرت نظارت و کنترل و اداره واحدهای تولیدی به کارگران و زحمتکشان و مزدبگیران، پایان دادن به پول فرمانی و تغییر جهت ساختار اقتصادی به سوی برآورده ساختن نیازهای مردم، به جای کسب سود، افزایش دستمزدها و بالا بردن قدرت خرید مردم، پایان رقابت طلبی، سازمان دادن همکاری‌های بین المللی و تغییر سمت ساختمان اروپائی، از جمله گام‌های نخست، در این سمت اعلام شده‌است.

بقیه از ستون مقابل

حزب کمونیست عراق، درنامه خود تصریح کرده‌است، که درحال حاضری صدها زندانی در سلول‌های مرگ بسر می‌برند و خطر قتل عام آنها توسط دولت عراق وجود دارد.

حزب کمونیست امریکا از تصمیمات کنگره سندیکاهای کارگری امریکا استقبال کرد!

برپائی کنگره سراسری سندیکاهای کارگری امریکا

«مقایسه سندیکاهای امریکا در سال‌های ۹۶-۱۹۵۵ با موقعیت امروز این سندیکاها، مانند مقایسه شب با روز است».

"جورج مایرز"، مسئول کمیسیون کارگری حزب کمونیست امریکا، ارزیابی خود را ازسندیکاهای امریکا و کنگره اخیر سندیکاهای امریکا، در نشریه "پولیتیکا انیرز" اینگونه آغاز می‌کند.

رهبری جدید سندیکاهای امریکا AFL-CIO و در راس آن "جون سونی" توانستند برای تقویت نقش سندیکاها و سیاست مستقل آن، برنامه نوینی را به‌تصویب برسانند. بیش از ۹۰۰ نماینده کارگران در جلسه سه‌روزه خود مسایل سندیکایی و سیاسی را مورد بررسی قرار دادند. پیام کنگره خطاب به کارگران و زحمتکشان اینگونه‌است: «تو حق رای داری، از آن استفاده کن!»

اعتصاب موفقیت آمیز رانندگان کامیون‌های شرکت حمل‌ونقل UPS، که خبر آن در سراسر جهان بخش شد، وهمچنین چند اعتصاب موفقیت‌آمیز دیگر، اعتماد بنفس سندیکالیست‌های امریکا را تقویت کرد.

تصمیم مهم دیگری که دراین کنگره گرفته شد، لغو بند ضد کمونیستی در اساسنامه AFL-CIO بود که از سال ۱۹۵۵، مانع فعالیت کمونیست‌ها در سندیکاها بود. "جورج مایرز"، این اقدام را به شرکت کنندگان درکنگره تبریک گفت و درعین حال تاکید کرد، که کمونیست‌ها برای خود موقعیت ویژه‌ای را در سندیکاها و یا در دیگر سازمان‌های دمکراتیک، نمی خواهند، بلکه خواهان حقوق دمکراتیک خودهستند.»

اصلی ترین مسئله ای، که در نخستین روز کنگره دردستور کار قرار گرفت چگونگی ونحوه پذیرش اعضای جدید به سندیکاها بود. دردومین روز کنگره این نکته که چگونگی ورود نمایندگان کارگران به صحنه سیاسی، به‌ویژه در ارتباط با انتخابات کنگره آینده بود.

انتقاد شدید کنگره ازنظرات معاون رئیس جمهور امریکا، "الگور"، که از برنامه صرفه‌جوئی دولت کلینتون به دفاع برخاسته‌است، با استقبال همه شرکت کنندگان درکنگره روبروشد. کنگره برنامه صرفه جوئی دولت کلینتون را، تشدید فشار علیه مردم و طبقات کم درآمد ارزیابی کرد و از قرارداد "نفتا" نیز انتقاد کرد.

کنگره با صراحت خواستار همکاری‌های بین‌المللی سندیکاها شد. "جورج سونی" دراین باره گفت:

« ما نیازمند اتحادهای جدید با سندیکاهای دیگرکشورهای داریم. من گامی فرا تر گذاشته و نیاز زحمتکشان و همه حقوق بگیران و مزد بران، به یک سندیکای جهانی را مطرح می‌کنم. درمرحله نخست، می‌توان در رشته‌های کلیدی صنعتی و شرکت‌ها، چنین سندیکای جهانی را پایه ریزی کرد».

درجریان کار کنگره، نمایندگان سندیکاهای کارگران وابسته به کنسرن "ژنرال الکتریک" که در کشورهای متعددی فعال است، در رابطه با پیشنهاد پایه ریزی سندیکای جهانی، بعنوان مثال و نمونه گفتند: کنسرن‌های فراملیتی در بیش از ۱۰۰ کشور جهان حضور دارند، چرا کارگران نتوانند به تشکل‌های خود اشکال جهانی بدهند؟

از جمله طرح های"جورج سونی"، در کنگره ضرورت برقراری ارتباط با سندیکاهای کارگران در آلمان، مکزیک، برزیل و... برد.

اعدام های دسته جمعی در عراق ادامه دارد!

نشریه ارگان مرکزی حزب کمونیست آلمان" UZ" خبر از قتل عام زندانیان سیاسی در عراق می‌دهد. این نشریه نوشت:

دولت عراق درتاریخ ۲۱ نوامبر ۱۹۹۷، حداقل ۱۰۹ زندانی سیاسی را در زندان "ابو قریب" این کشور اعدام کرده‌است. این جنایت، که تحت عنوان «تخلیه زندان‌ها» صورت گرفته‌است و جنایت مشابه را در جمهوری اسلامی تداعی می‌کند.

حزب کمونیست عراق در نامه‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد، رئیس کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و سازمان‌ها جهانی حقوق بشر، خواستار اعتراض به دولت عراق و فشار بین المللی برای جلوگیری از ادامه این جنایات شده‌است.

نامه های دریافتی

در ماه‌های اخیر، بدلیل تراکم مطالب مربوط به رویدادها و تحولات ایران، نامه‌هائی را که دریافت کرده بودیم، نتوانستیم منعکس کنیم. البته، در این مدت از برخی نامه‌ها بصورت مقالات وارده و یا گزارش‌های دریافتی استفاده شده بود، اما، بنا بر نامه‌های کلایه‌آمیزی که دریافت داشته‌ایم، این امر پاسخگو نبوده است. بنابراین، راه توده، همانگونه که در شماره ۶۷ عمل کرد، تمام تلاش خود را خواهد کرد، که صفحاتی از هر شماره به نامه‌های دریافتی ـ چه از داخل کشور و چه از خارج کشور ـ اختصاص یابد. برخی نامه‌ها حاوی برخی اطلاعات تشکیلاتی و حزبی است، که ما هنوز انتشار آنها را صلاح نمی‌دانیم. این عدم انتشار به معنای نادیده انگاشتن این نوع نامه‌ها نیست و ما آنها را در آرشیو راه توده حفظ کرده و خواهیم کرد. امیدواریم در شرایطی مناسب، همه این نوع نامه‌ها، محور یک بررسی همه جانبه درباره آشفتگی کنونی قرار گیرد.

درباره کمک‌های مالی دریافتی نیز، بار دیگر تاکید می‌کنیم، که همچنان تابع خواست یاری دهندگان هستیم. چنانچه یاری کنندگان به تداوم انتشار راه توده، مایل به اعلام نام واقعی، نام مستعار، شعار و یا هر علامت دیگری باشند، ما بدان عمل خواهیم کرد!

به ایران باز می‌گردم، اما به خاطر داشته باشید...

*... به ایران باز می‌گردم. راه توده را اینجا دیدم و همراه خیلی از نشریات دیگر، که نامشان برایم از ایران سالهای انقلاب آشناست، خواندم. خیلی تعجب کردم که درباره جزئیات و ارقام شهدای آن کشتار بزرگ مطلبی را پیدا نکردم. درباره این فاجعه که مخاطبانی در وسعت ایران و جهان دارد، اطلاع یافتم که رفیقی دارد کارهائی می‌کند، آدرس شما را دراختیارش گذاشتم تا تماس بگیرد. هنوز خیلی ابهامات درباره سیاست حزب در سالهای اول انقلاب در ذهن امثال من در ایران وجود دارد، که امیدوارم شرایطی بوجود بیآید که این ابهامات را بتوان به کمک همدیگر حل کنیم. از این رفت و آمدها بعنوان یک موقعیت باید استفاده کرد...شعری را که برایتان می‌فرستم، زنده یاد دریادار "افضلی" ضمیمه وصیتنامه‌اش کرده بود. اگر یادنامه‌ای از یاران به خون خفته حزب نوشتید، این شعر را هم فراموش نکنید....

با من بمان!

بعد از آن خزان دراز
که لب فرو بسته به مهر بودم و راز
بال و پرشکسته به کنجی بی پرواز
اینک چو لاله گلگون
شکفته و لبخند می‌زنم
با مهر تازه دمیده
امروز نو رسیده را، پیوند می‌زنم.
من نغمه‌های زنده امروز
فریاد مرده دیروز
فردای نیآمده هستم
با آرزوی زمانه "تن"ها
با من ترانه دلها را بخوان
با من شکوفه لبها را بسان

ایران ـ دوستان عزیز!ـ

میراث انقلابی ما، متعلق به همه ماست. از هر سازمان و حزب و گروهی. حتی چهره‌های هنری و ادبی کشورمان. بنابراین، باید چنان آغوش باز کرد، که بتوان همه را بغل کرد. این را هیچ وقت از نظر دور ندارید، که خون زیادی از تن چپ انقلابی ایران رفته‌است و آرایش دوباره و صف آرائی رزمی ما نیازمند چنین آغوشی است. دمکراسی و آزادی در کشورهای توسعه نیافته‌ای مانند ایران، صبر و تحملی را همطراز دشواری نهادینه شدن آن، در جامعه می‌طلبد، چرا که روابط اجتماعی ما، اساسا بر اساس امنیت اجتماعی تنظیم نشده‌است. نیروهای صاحب اندیشه و بویژه آنها که برای آینده طرحی نو در سر دارند، به انزوای سیاسی کشیده شده‌اند و با کمال تاسف، در سالهای گذشته، این نیروها از سیر رویدادهای نوین جهانی عقب مانده و از این آگاهی محروم مانده‌اند. این محرومیت، آن بافت عقب نگهداشته شده اجتماعی و بی اطلاعی تحمیل شده، در ارتباط با هم، شرایط پیچیده‌ای را برای فعالیت سیاسی در داخل کشور فراهم آورده‌است. نمی‌خواهم نقش حاکمیت سرکوبگر و بیم و هراس اجتناب ناپذیر عملکرد حکومت و احتیاطی را که روش‌های حکومتی بوجود آورده، برای چنین فعالیت‌هائی انکار کنم، می‌خواهم تاکید کنم که همه این مجموعه را بعنوان دشواری کار سیاسی در داخل کشور باید درنظر داشته باشیم. بیم و نگرانی از یورش و سرکوب دیگری، حتی سهمگین‌تر از سال‌های ۶۱ـ۶۲ همچنان وجود دارد. گرچه قدرت حکومت و تمرکز نیروی حکومتی، برای مسلط ساختن این شیوه عمل بر جامعه، مانند سالهای گذشته نیست، اما نمی‌توان منکر آخرین پنجه انداختن حیوان زخمی و درنده‌ای شد، که مرگ را در برابر خود می‌بیند. همانقدر احتیاط ضروری است، که حضور در جامعه ضروری است. همه هنرمان را باید بکار بگیریم، تا بتوانیم راهمان را از میان این احتیاط و ضرورت پیدا کنیم.

... شما می‌دانید، که ما در اینجا، برای حفظ آرمان‌های خویش، حفظ سلامت خویش و تامین زندگی خانواده خود، در سالهای گذشته چه رنج و مشقتی را تحمل کرده‌ایم. چون خواسته‌ایم شرافت و آرمان خود را حفظ کرده و آلوده فساد حکومتی نشویم، در بدترین وضعیت اقتصادی، شکم خود و خانواده را سیر کرده‌ایم. تا رسیدن به این لحظه که برایتان نامه می‌نویسم، خودمان را به هر آب و آتشی زده‌ایم! ... این پایان بیستمین شبی است، که برای نوشتن نامه و ارسال آن برای شماها با خود در جدال بوده‌ام. زندگی حقیرانه، شکم نیمه سیر زن و فرزند و پایداری ۲۰ ساله بر سر ایمان و راه دشواری که پشت سر گذاشته‌ایم، در تمام این شب‌ها در برابر چشم‌هایم بوده‌است. سرانجام تصمیم گرفتم بنویسم و دستم را بار دیگر در دستتان بگذارم. انتخابات و موضعگیری‌هائی که کرده بودید، به همه تردیدهایم پایان داد. بعد از انتخابات، این موضعگیری‌ها بدستم رسید، اما دیدم همانگونه اندیشیده و عمل کرده‌اید، که ما در اینجا اندیشیده و عمل کرده‌ایم.

بقول هوشنگ ابتهاج (سایه):

دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست!
سرتان را درد نمی‌آورم. جوانه های امید را زنده کرده‌اید.

"د.ک" ـ تهران

رفقا!

ایران... نمی‌دانیم، درباره مشکلات جوانان و تشکل‌هائی که جوانان می‌توانند داشته باشند، مطالبی در نشریه‌تان منتشر می‌کنید یا نه، چون همه صفحات و همه شماره‌های آن بدست ما نمی‌رسد. اگر به این مسئله تاکنون نپرداخته‌اید، حتما آن را فراموش نکنید و حتما هم به اینجا برسانید. مسئله جوانان و دانشجویان را یک لحظه هم فراموش نکنید. تا می‌توانید، پیشنهادهای مشخص و یا تجربه کشورهائی مثل کشور خودمان را در این مورد بدست ما برسانید.

تهران ـ ک.ک

در دانشگاه ها وضع چگونه است!

ایران... مشکلات دانشجوئی و دانشگاهی، برخی ناشی از اختناقی است که حکومت از بیم اوج گیری جنبش دانشجوئی در دانشگاه‌ها برقرار کرده و برخی ناشی از تحجر فکری مسئولان و تشکل‌ها و سازمان‌های حکومتی. حکومت تمام تلاش خود را می‌کند تا از شکل گیری هسته‌های مستقل دانشجوئی جلوگیری کند. این وظیفه را نهادهای سرکوبگر مستقر در دانشگاه‌ها دنبال می‌کنند. مهمترین ارگان سرکوبگر در دانشگاه‌ها، "حراست" است که مانند عنکبوت تارهای خود را به همه قسمت‌های دانشگاه گسترش داده و برکل دانشگاه، دانشجویان و عملکرد استادان، رفتار کارکنان و ...نظارت شدید دارد. این ارگان، گزینش‌ها را برای جلوگیری از راه یابی دانشجویان باصطلاح "مسئله دار" به دانشگاه سازمان داده‌است. وظیفه گزینش تحقیق در مورد دانشجویان و کارکنان، پیش از ورود به دانشگاه‌است. همچنین "بسیج دانشجوئی" توسط "دفتر فرهنگ اسلامی"، بعنوان ارگان تبلیغاتی و ایدئولوژیک سازماندهی شده‌است. کار این تشکل، گماردن خبرچین در میان دانشجویان و ایجاد جو رعب و وحشت و فضای بی‌اعتمادی در بین دانشجویان است تا بدین وسیله مانع ایجاد تشکل‌های مستقل دانشجوئی و رشد حرکت‌های آنها شود. بسیج در مورد نحوه پوشش و رفتار دانشجویان در محیط دانشگاه دخالت پلیسی دارد. برای گسترش کنترل پلیسی دانشگاهها، مامورین امنیتی در پوشش "کارکنان دانشگاه" استخدام می‌شوند. برخی از سهمیه‌های گوناگون، مانند "رزمندگان"، "جانبازان"، "خانواده شهدا" و... به عنوان چشم و گوش حراست شناخته می‌شوند. البته از میان همین جمع هم حالا یا عده‌ای به دانشجویان معترض پیوسته‌اند و یا نقش دوگانه ایفاء می‌کنند، یعنی درعین حال که مورد اعتماد حراست هستند، با دانشجویان هم ارتباط دارند و خبرهائی را به آنها می‌رسانند.... برای گسترش نمادهای ارتجاع و اختناق، در هرگوشه‌ای نمازخانه ایجاد کرده‌اند، اما باور کنید، که هم در زمان شاه بچه مذهبی‌ها بیشتر بودند و هم درهمان مسجد دانشگاه تهران جمعیت بیشتر بود. هر چه ظاهر ماجرا را غلیظ تر کرده و نمازخانه و مسجدها را بیشتر کرده‌اند، از تعداد مذهبی‌ها واقعا مذهبی و نه حقوق بگیر کاسته شده‌است. در ساعت نماز تمامی کلاس‌ها و قسمت‌های اداری تعطیل می‌شود و کارکنان اجبارا باید به نمازخانه بروند. خیلی‌ها توی راه بی پروا ناسزا می‌گویند و می‌روند! صدا بلند کرها، هنگام نماز جماعت و

مراسم دعای کمیل و... بلندتر می‌شود و خیلی‌ها علنا به باعث و بانی‌اینکار فحش می‌دهند، مخصوصا موقع امتحان‌ها که دانشجویان می‌خواهند در سکوت آرامش، دریک گوشه خلوتی از دانشگاه مطالعه کنند. در و دیوار دانشگاه را با تبلیغات ایدئولوژیک پر کرده‌اند. تابلوها، اعلامیه‌ها و سخنان اینو آن را روی در و دیوار نوشته‌اند. البته ضد تبلیغ هم جریان دارد. اغلب زیر این شعارها و گفته‌ها و سخنان، دانشجویان با ماژیک شعار خودشان را نوشته‌اند و یا با نوشتن یک سئوال و یا یک انشاگری درباره فساد و رشوه گیری و اختلاس و دروغگوئی این و یا آن مقام اضافه کرده‌اند. اینکار گاه چنان بجا و دلنشین انجام شده که باعث خنده و شادی دانشجویان می‌شود. موقع انتخابات ریاست جمهوری، این جنگ دیواری در دانشگاه‌ها دیدنی بود. عکسهای پاره شده ناطق نوری روی در و دیوار دانشگاه با باد اینسو و آنسو می‌شد و یا چشمهایش را با چاقو درآورده بودند. تعجب آور است، که نه خود ناطق نوری و نه طرفداران او نتوانستند این کینه ونفرت را از روی همین حرکات خود جوش جوان‌ها حدس زده و آینده را حدس بزنند. در سرانجام این خیره سری، همان بلاتی برسرشان که همگان دیدند.

برای جلوگیری از ایجاد رابطه میان دختر و پسرهای دانشجو، در ابتدا کلاسها را به دو بخش "تسمت‌خواهران" و "تسمت برادران" تقسیم کردند، تا کلاسهای مختلط از میان برداشته شود و سپس در روزهای حضور دختران و پسران در دانشگاه را تفکیک کردند. این طرح‌های با شکست روبرو شد و در واقع این مسئولان بودند که در برخی دانشگاهها عقب نشینی کردند و تسلیم شدند. محدودیت‌هائی نیز در دانشگاه‌ها وجود دارد که ناشی از جمود فکری و واپسگرائی حاکمیت است که از آن جمله می‌توان به ممنوعیت پذیرش دختر یا پسر در رشته‌هائی خاص، آن هم به دلائل "شرعی" اشاره کرد.

کتب درسی سطح کیفی نازلی پیدا کرده‌است. با طرح "اسلامی کردن دانشگاهها" بخش زیادی از مطالب آموزشی، به مطالب غیر ضروری ایدئولوژیکی و مذهبی اختصاص یافته‌است که یا ربطی به مطالب اصلی درسی ندارند و یا ربط آنها جزئی و بی اهمیت است.

ک. داریوش- تهران

جنبش جوانان را نمی‌توان ندیده گرفت!

ایران... تا پیش از انتخابات، جوان‌ها را باصطلاح "به بازی نمی‌گرفتند" و آنها را در خور بازی بزرگان نمی‌دانستند و هنوز هم هستند محافلی که جنبش جوانان را سطحی، گذرا و موقت تلقی می‌کنند. این برداشت آخری عمدتا ریشه در رکود، انفعال، نوسانات و اشتباهات جنبش‌های دانشجوئی دارد. اما ادامه جنبشی که از انتخابات شروع شده و روز به روز اوج می‌گیرد، نشان داد که "آزادی" و ستیز با "ارتجاع مذهبی" به نقطه‌ای از آگاهی عمومی جوانان رسیده، که جلوگیری و یا حتی منحرف ساختن آن دیگر آسان نخواهد بود. البته تردید نیست که بحران اقتصادی و فرهنگی سالهای گذشته و سرکوب فعالیت‌های سیاسی در کشور، برخی سطحی نگری‌ها، بی‌اطلاعی‌ها، تخیل پردازی‌ها و حتی ماجراجوئی‌ها را در دامان جنبش جوانان کشور گذاشته‌است، اما حوادث انتخاباتی و دوران پس از انتخابات و بیرون ریختن چندین میلیون از جوانان ایران برای شادی از پیروزی نوتالیست‌ها نشان داد، که بر این ضعف‌ها می شود غلبه کرد. جنبش جوانان، در مجموع، جنبشی است علیه ماهیت ارتجاعی حکومت، اعتراض به استبداد، تبعیض، نگرانی از آینده، بیکاری. یادتان باشد، که خشم و نفرتی که علیه ثروت اندوزی حکومتی‌ها و دورو بری‌های آن، چنان است، که واقعا نمی‌توان شدت انفجار خشم جوانان را حدس زد. در بررسی وضع جوانان و ارزیابی کم و کیفیت آن، البته باید اشاعه فرهنگ نیهلیستی، سالها فعالیت دستفروشی و دلالی، اشاعه اعتیاد گسترده و عواملی این دست را نباید فراموش کرد. برای ارتقاء سطح جنبش جوانان، چاره‌ای جز آگاهی بر این واقعیات نیست.

(نقل از یک نامه دریافتی از داخل کشور)

در مدارس چه خبراست!

ایران- در خیلی از مدارس شهری، دانش‌آموزانی که نمره قبولی نمی‌آورند، با شرکت در نماز جماعت، که صبح‌ها در مدارس برگزاری می شود و یا ثبت نام در لیست ثابت شرکت کنندگان در تظاهرات بخشنامه‌ای، نمره قبولی می‌گیرند. درعین حال، اگر دانش آموزشی نخواهد عضو انجمن اسلامی و یا بسیج مدرسه شود، از نمره انضباطش کم می‌شود. دانش آموزان پسر، اگر ریش تازه درآمده شان را بتراشند تنبیه می‌شوند و حتی از مدرسه اخراج می‌شوند. در مدارس، برای دانش آموزانی که ریششان را بتراشند مزاحمت‌هائی از سوی بسیج مدرسه ایجاد می‌کنند و حتی آنها را کتک می‌زنند.

... شهری برای خودش یک شهر بزرگی شده‌است. در حالیکه همه جور محدودیت مذهبی برای جوان‌ها درست کرده‌اند و از دست منکرات نمی‌توان تکان خورد، انواع مواد مخدر، سرهر گذری به فروش می‌رسد و باج گیوها جان مردم و مغازه‌دارها را به لبشان رسانده‌اند. حاکم واقعی شهری، حجت الاسلام ریشهری است، که نایب تولیت حضرت عبدالعظیم را برعهده دارد.

...یکی از شهرهای اطراف تهران، "خلیج" است که یک میلیون نفر جمعیت دارد. اکثریت ساکنان این شهر، کارگران و زحمتکشانی هستند که در کارخانه‌های اطراف کار می‌کنند و یا با انواع کارهای غیر حرفه‌ای در تهران بزرگ نانشان را در می آورند. این شهر یک میلیون نفری همسایه اسلام شهر معروف است. شهرهای جدید اطراف تهران، هر کدام به یک بمب ساعت شمار شبیه هستند که تهران را در حلقه محاصره خود گرفته‌اند. فقرعمومی، نبود مدارس، سرگردانی نوجوانان در خیابان‌ها و گذرگاه‌ها، بیکاری، اعتیاد، یکه تازی باندهای باج گیر و چاقو کش که خودشان را به پیش نمازها و مساجد بسته‌اند، مشخصه خلیج و همه شهرهای مشابه آنست. برسر هر گذرگاهی یک شیر آب وجود دارد که مردم آب خوردن خود را از آنها تهیه می کنند و در اطراف آن، زنان و دختران خانواده‌ها رخت می‌شویند. خیلی از حرف و نقل‌های این مردم، کارهای خاتمی و برداشت‌های عامیانه و درعین حال درستی است که از کارشکنی بازندگان انتخابات در ارتباط با خاتمی وجود دارد. این برداشت‌های عامیانه اغلب در نفرین‌ها و دعاهائی که با استفاده ازعامیانه‌ترین جملات و اصطلاحات منعکس است. همه اینها به محمد خاتمی رای داده‌اند و چنان جوی در حمایت از او وجود دارد، که من فکر می‌کنم، اگر امروز بلاتی سر او بیاورند، مردم این شهرها، بزرگ ترین شورش را خواهند کرد.

بهار من!

(دو شعر رسیده از ایران "ه. ع")

طلوع روشن خورشید
انتظار من است
هر آن دریچه که برباغ خاطره‌ها باز شود
سرود سبز روزگار من است

به بوته بوته این باغ شب گرفته ما
شکوه خنده خورشید سایبان من است
ای عاشقان!
تمام سبزی این باغ
برگ و بار من است
هر آن ترانه که گل کند به سینه خلق
همان بهار من است.

ای توده بی نام!

یک زمین و هزار بلور
یک جان و هزار مرگ
این توده بی نام!
یک کلبه و یک تاقچه
یک تنور و یک نان
شادی‌ات اندک
غمت بسیار
این توده بی نام!
سائیده می‌شود، تیغه داس و
فرسوده می‌شود بازوی تو
می‌نشانی گل کینه
در کنار گل‌های پینه
صیقل می‌زنی خنجر خویش
ای توده بی نام!
سجده می‌برم برخروش تو
آنگاه که همگام می‌شوی
با توده‌بی نام
این توده بی نام!

آلمان- شهر آخن- علاقمندان راه توده که ساکن شهر آخن و یا شهرهای کوچک اطراف آن می‌باشند، از این پس می‌توانند نشریه "راه توده" را از فروشگاه تازه تاسیس "سوپر همدان" تهیه کنند.

بلژیک- دوست گرامی "م. ز" نامه شما دریافت شد. از اطلاعی که درباره زنده یاد "مرتضی کمپانی" در اختیارمان گذاشتید، بسیار سپاسگزاریم. لطفا اگر مطالب دیگری در این زمینه دارید، برای ما بنویسید و چنانچه مایل به انتشار آن نیز می‌باشید، اطلاع دهید. نشریات همانگونه که خواسته‌اید، فعلا ارسال خواهدشد. ارتباط خودتان را با ما حفظ کنید.

آلمان- مالبروک ... درباره وضع اسف بار ارتباط‌های حزبی و اصولا سیاسی باقی ماندن مهاجرین حزبی، هر چه برایتان بنویسم، جز تکرار مکررات نیست. بنظر من، پیش از اینکه روحیه حزبی را در بروبچه‌ها زنده کنیم، باید بکوشیم علاقه‌ها را به

ایران و حوادث آن جلب کنیم. گاهی فکر می کنم، باید از صفر و آنهم از داخل کشور شروع کرد. بعد از انتخابات ریاست جمهوری، تکانی در بعضی‌ها بوجود آمد و موجی ایجاد شد، اما متاسفانه انسجامی وجود نداشت تا این موج به یک حرکت سنجیده در جهت سیاسی شدن برو بچه‌ها ختم شود. در این اطراف، به غیر از این چندتائی که هستیم بندرت بتوان کسی را پیدا کرد که حتی مقدار کمی علاقه نشان بدهد، به مسائل ایران. ببخشید که این خط آخر شبیه حرف زدن آقای خمینی شد! دو خبر کوتاه برایتان ترجمه کرده‌ام که می فرستم:

راهپیمائی زاپاتیست ها

حدود هزار زاپاتیست ماسک به صورت، بدنبال یک تظاهرات اعتراض آمیز، از "چیاپاس" راهی مکزیکو سیتی شدند. آنها در واقع راهپیمائی خود را ازمرکز فقیرترین ایالت مکزیک، یعنی "سن کریستوبال د لاس کازاز" شروع کردند. آنها در "اسلوگانس" خواستار حقوق بیشتر برای خلق سرخپوستی که در آنجا زندگی می کنند شدند. آنها در پایان این راهپیمائی ۱۲۰۰ کیلومتری، وارد مکزیکو سیتی شدند و از حکومت ارنستو زدیلوس خواهان اجرای معاهداتی شدند که بدنبال قیام ۱۹۹۴ بین حکومت و انقلابیون بسته شده است.

حکومت نظامی برای جوانان امریکائی

در ۲۷۶ شهر امریکا، جوانان حق ندارند بین ساعات ۱۱ تا ۶ صبح در میادین و خیابان‌های مرکزی راه بروند و یا دور هم جمع شوند! این تصمیم بنا به خواست شهرداران این شهرها گرفته شده و شامل شهرهائی می‌شود که بیش از ۳۰هزار نفر جمعیت دارند. در شهرهائی نظیر دالاس، لس آنجلس، دیترویت، فیلادلفیا، واشنگتن، نیواولان، کلیولان و... این تصمیم به اجرا گذاشته می‌شود. این ممنوعیت در شهرهای "نیواولان" و "کلیزلاند" در روز نیز بین ساعات ۸ تا ۳ بعد از ظهر، این مقررات درباره جوانان برقرار است.

این تصمیمات، همزمان با اوج گیری حوادث جنائی در سراسر امریکا، بویژه در شهرهای بزرگ اتخاذ شده‌است، درحالیکه هیچ برنامه و تصمیمی برای مقابله جدی با ریشه و انگیزه این جنایات در امریکا وجود ندارد. مثلا درباره بیکاری، خشونت پلیسی که خشونت متقابل را تشدید می کند، نقش رسانه‌های تصویری در اشاعه فرهنگ پلیسی و خشونت و... هرگز برنامه‌ای ازسوی مقامات امریکائی اعلام و عنوان نمی‌شود. شهرداران و پلیس شهرهای بزرگ امریکا، معتقدند که با این تصمیم، از تعداد گروه‌های سرگردان جوانان در خیابان‌ها کاسته شده‌است و ساکنین و فروشگاه‌ها احساس امنیت بیشتری می کنند. علیه جوانانی که این مقررات را نقض کنند، جرائم سنگینی وضع شده‌است، از جمله حبس و جریمه والدین آنها تا ۵۰۰ دلار!

آلمان-مونستر ... با خواندن گزارش‌هائی که درباره کشتار زندانیان سیاسی نوشتید، تصمیم گرفتم آنچه را خود شاهد بودم برایتان بنویسم: ... من شاهد بخاک سپاری عده‌ای ازاعدامیان بودم، که بصورت مخفیانه و شبانه در شهرستان..انجام شد. من و یکی ازدوستان توده‌ای‌ام، مخفیانه خودمان را به محل خاکسپاری رساندیم. قبلا با بولدوزر محوطه‌ای را تقریبا نیم متر گود کرده بودند و اجساد را در آن قرار داده و سپس بتون روی آنها می‌ریختند. بعد روی این بتون‌ها شماره‌هائی نوشتند و این شماره‌ها را به خانواده شهیدان دادند. بعدا فهمیدیم که آنها با بتون ریختن روی شهیدان، از بیرون کشیده شدن آنها توسط خانواده‌هایشان و شناسائی آنها و پس بردن به نحوه کشتار آنها جلوگیری کردند. البته این شماره‌ها را هم به این آسانی به خانواده‌ها ندادند، پس از بارها مراجعه به زندان و دادستانی، سرانجام این سنگدلان به مادران، پدران، همسران شهدا شماره‌ای را داده و می گفتند رندانی‌شما با این شماره دفن شده‌است. تا هفته‌ها، زنها می‌رفتند در این محل و دسته جمعی، برای همه آنها که با شماره‌های متفاوت در زیر خاک خفته بودند گریه می کردند و فاتحه می خواندند. اسم این محل را گذاشته بودند "لعنت آباد" اما بعدا خیلی از مردم مرده‌های عادی خود را در این محل دفن کردند و نام محل هم معروف شد به "شهید آباد". در گزارش‌های راه توده درباره قتل عام شدگان توده‌ای، نام یکی از رفقای بسیار نزدیک خود را درآن یافتم. او رفیق "حسن صرافپور" است که حتی خانواده او را هم خوب می‌شناسم. همه خانواده و اهل محل می‌دانستند که او در زندان دلیرانه پایداری کرده‌است. او از طریق خانواده‌اش برای ما پیغام فرستاده بود، که با بچه‌هائی که آزاد می‌شوند برخورد سرد نکنید، آنها را منزوی نکنید، بالاخره هر کس ظرفیتی دارد. از او خواسته بودند توبه کند؛ و او در پاسخ گفته بود، مگر خدمت کردن به مردم توبه بردار است؟ برادرش که پس ازاعدام زندانیان، برای گرفتن اثاثیه حسن صرافپور رفته بود، حاج آقائی که خبر را به خانواده‌ها می‌داد، از او پرسیده بود: مثل اینکه از اعدام برادرت ناراحت نیستی؟ و او جواب داده بود: چرا ناراحت باشم؟ راهی را که انتخاب کرده بود تا پایان رفت. سپس ساک کهنه‌ای را که حاوی اثاثیه محقر و ناچیز صرافپور بود، تحویلش داده بودند. یادش گرامی باد!

(الف...)

(بقیه صادق هدایت از ص ۸)

استاد بود. با این حال هدایت بارها او را به فرار و شکست وا می‌داشت. همه این ها در محیطی بی پرخاش و بی‌تنش انجام می گرفت و ابدا رنجشی ایجاد نمی نمود و جزء شیوه محفل بود و رسم کار بود.

هنگام مرگ ۴۹ سال داشت. لذا در تمام مدتی که او را می‌دیدیم جوان و شاداب بود. ریشه اشرافی در او هیچ‌گاه خوشایند و تا حدی با شکوه ایجاد کرده بود. از تمدن اروپا عمیقا خبر داشت. از شیوه زندگی آسیائی به شدت بدش می‌آمد. او و نوشین در این سلیقه شریک بودند. با این حال هدایت در نویسندگی به دنبال شناخت و پرداخت نمونه‌های انسانی اصیل ایرانی رفت. همیشه این کارش از روی عشق نبود؛ گاه به قصد نشان دادن زشتی‌ها و ابتذال روحی این نمونه‌ها بود. انسان‌ها در نوشته‌های هدایت معمولا نازیبا و مسخ شده‌اند. در "سگ ولگرد" محبت هدایت به سگ گاه بیش از محبت او به برخی انسان‌ها است. این نفرت در چهره "حاجی آقا" به حد اعلا می‌رسد. انسان دوستی مثلا در "آبجی خانم" به صورت دل سوزی چندش آمیز به روزگار کسانی است که در اعماق خرافه و ناآگاهی دست و پا می‌زنند.

برخی آثار هدایت خوش بینانه و به سود زندگی و مبارزه است. این آثار کم و حتی گاه ضعیف‌اند. بهترین آثار او که در جهت فلسفه درونی او سیر کرده، بد بینانه و گاه انسان دشمنانه است؛ البته نه هر انسان، بلکه انسان‌های فرومایه و بی محتوی. هدایت در سرشت خود زندگی و انسان را دوست داشت، ولی از شگرد آسمان رنجیده خاطر بود؛ رنجشی خیامی و حافظی، شاعرانه که بسیار می‌پسندید.

او از این جهت آدمی یگانه بود. من انسانی با این حد دل خزری از زندگی و با چنین طنز گزنده ندیده بودم و بعدها نیز ندیدم. ولی زجری که هدایت می کشید، جز در طنزش بروزی نداشت. خود دار و متین بود و با شوخی و شنگولی بر شکنجه‌اش پرده می کشید.

کافه نشینی او و نوشین ارتفیه زندگی آن ها در فرانسه و به قصد گریز از خانه بود. آن‌ها ساعت‌های دراز در کافه می‌نشستند و بدون اندک سخنی با هم، هر یک به کار خود مشغول بودند. هدایت خواننده حریص و پی گیری بود. از کتاب‌های کلاسیک چین قرون وسطائی تا "کاماسوترا" هندی گرفته، تا برسیم به رمان‌ها و کتاب‌های علمی و ادبی معاصر، همه چیز را می خواند. کتاب ضخیم و تجریدی و دشوار فهم "هستی و نیستی" سارتر را خواند و مرا واداشت که آن را بخوانم. گاه مطالب کتاب‌ها را برای من با شیوه جذابش نقل می کرد. کتاب‌ها غالبا به فرانسه بودند، زبانی که آن را ماهرانه می‌دانست و بسدان آثار ادبی می‌نوشت. گذاردن دست نویس نوشته‌هایش در اختیار دوستان و شنیدن نقد آن‌ها، عادت دائمی‌اش بود و جز من چند تن معدود مشورت او قرار می گرفتند.

دو اتاق او را در تهران دیدم. یکی در خانه پدریش و سپس، پس از کوچیدن، درخانه نوسازی که هنوز سیم کشی برق نداشت و آن هم در خانه پدریش بود. وقتی کتاب "حاجی آقا" چاپ شد و پول فراوان آن گرد آمد، ناشر که دوست هدایت و یک بارزگان زرتشتی به نام "فریدون فروردین" بود، به من گفت: من با پول فروش کتاب رادیوی تازه‌ای خردم زیرا هدایت رادیو ندارد. بیا تا آن را با هم به خانه تازه‌اش ببریم! من موافقت کردم. وقتی به خانه دور افتاده و تازه هدایت رفتیم، اواسط روز و خود او هم در خانه بود. وقتی آگاه شد که ما رادیوئی برای او خریده‌ایم با تلخی گفت:

ـ بگذارین توی آفتاب بترکد

اینرا برای آن گفت که خانه‌اش برق نداشت و ما بدون اطلاع از این مساله، رادیوئی خریده بودیم که نمی‌توانست مورد استفاده اش قرار گیرد. این جمله او ما را بور کرد.

پس ازهدانه آذربایجان که هدایت از ناتوانی جنبش برای محو سلطنت ناراضی بود و نمی‌توانست در این مساله واقع بینانه قضاوت کند و مقدمه کتاب "گروه محکومین" را در ۴۰ صفحه نوشته بود، من با او در میدان توپخانه بر خوردم. با محبتی که بین ما بود سر صحبت را باز کردم و از مقدمه او ابراز ناخرسندی نمودم و وارد بحث فلسفی طولانی در باره اصالت انسان و پیروزی نهائی اش بر همه چیزهای ضد انسانی شدم. از توپخانه تا اواسط اسلامبول سخنان مرا شنید و کلمه‌ای جواب نداد. من گفتم: تو که همه‌اش ساکت هستی، آدم وحشت می کند. هدایت با لبخند کوچکی گفت:

ـ اصلا شما خوش وحشتید!

و با این جمله یک بار دیگر ناخرسندی خود را از ناتوانی ما در نبرد با سلطنت و اربابانش بیان داشت و یک بار دیگر مرا بور کرد.

مقالات وارده

ایران در آستانه "رنسانس"!

ف. ع (امضاء محفوظ)

انقلاب مسالمت آمیز سکوت کردگان، نامشروع بودن آن سیستم حکومتی را در جمهوری اسلامی برملا ساخت، که ۱۸ سال پشت انواع عوامفریبی‌ها و توطئه‌ها پنهان بود. شاید هنوز زود باشد، اما بهرحال می‌توان، پس از گذشت چند ماه از انتخابات دوم خرداد، گذشته‌ای را مرور کرد؛ گذشته‌ای که دوم خرداد نوزاد آن بود.

تا پیش از انتخابات ریاست جمهوری، ظواهر امر حکایت از ادامه روندی داشت که ۱۸ سال در ایران ادامه یافته بود. اما کم نبودند چشمان تیز بینی، که در داخل کشور شاهد فروریزی تدریجی توهمات توده مردم، طی این سالها و رشد و اعتلای جنبش آزادی خواهی و تحول طلبی مردم بودند. برای آنان که در دل حوادث داخل کشور زیسته بودند، آنچه در دوم خرداد روی داد، غیر مترقبه نبود. این تحول کیفی، در شناخت و قضاوت توده‌ها نسبت به حاکمیت و آنچه در جمهوری اسلامی روی داد، نتیجه تغییرات کمی طولانی مدتی بود که مردمی را از سطح مقلدان مطیع به انتخاب کنندگان آگاه و عاصی ارتقاء داد.

در جریان رویداد انقلابی، دوم خرداد، دو جریان به ظاهر ایستاده در برابر هم غافلگیر شدند: اپوزیسیون خارج از کشور و سران رژیم. روند جدائی مردم از رژیم، علیرغم عمق و وسعتی که یافته، در این سالها از دید هر دو جریان یاد شده در بالا پنهان ماند. نه حکومتیان توانستند بمی تفاوتی و مقابله مردم را با آنچه درعرصه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، کار، اشتغال... و در سایه حمایت حکومتی روی می‌دهد ببینند و نه اپوزیسیون خارج از کشور توانست چشم خودش را به روی واقعیات جامعه باز کند. آنچه مربوط به جریان دوم، یعنی اپوزیسیون می‌شود، با تلخی دل آزاری باید از آن سرخوردگی، ناامیدی، تشتت و از هم گسیختگی یاد کرد، که در واقع از فردای جدائی از جبهه رویدادهای داخل کشور و برگزیدن جبهه مضحک حقوق بشر مورد نظر مبلغان سرمایه داری، گریبان آن را گرفت. جبهه و تبلیغاتی، که پیش از دلسوزی برای مردم ایران، غارت کشور و نابودی استقلال آن را هدف گرفته است!

مواضع اپوزیسیون، پس از برگزاری انتخابات و اعلام نتایج آن، مقوله‌ایست که جداگانه باید بدان پرداخت، آنچه هدف من است، نگاهی به اوضاع کشور و مواضع حکومتیان، پس ازاین رویداد است.

توطئه ها، عکس العمل، ادعاهای دروغ و رقابت‌های کودکانه بسیاری از حکومتیان و بویژه شخص رهبر جمهوری اسلامی، خود گویای حال و روزی است، که در پشت صحنه جریان دارد. وقتی کار رهبری به آنجا می کشد، که مدعی می‌شود، شبها برای فوتبالیست‌ها دعا می کرده تا پیروز شوند! و همه مردم می‌دانند، اینها عوامفریبی است، نیاز به ذکر نشانه دیگری برای اثبات آشفتگی حکومتیان هست؟

آنچه که در انتخابات دوم خرداد بروز کرد، آن روی دیگر سکه‌ای بود، که در سالهای ۷۰ـ۷۴ بصورت شورش‌های کور مردم در شهرهای گوناگون و از جمله در تهران بزرگ روی داد و حکومت به بهانه دفاع از انقلاب، آنرا به خون کشید و سرکوب کرد. این شورش‌های کور سرکوب شده، در انتظار نخستین فرصت برای نشان دادن مقاومت وسیع تر خرد بود. سالهای ۷۴ـ۷۶ را شاید بتوان سالهای تعمق و شناخت بیشتر مردم نسبت به توان حکومت و یافتن راه‌های مقابله کارسازتر با آن، از سوی مردم دانست. شکست سیاست‌های اقتصادی و تعدیلی بانک جهانی و صندوق بین الملل، عمل سیاسی و برخوردهای درون حکومتی را از محدوده بالا و حکومتی به وسعت پائینی و مردمی کشاند.

بدین ترتیب، و با انتقال صحنه عمل سیاسی از بالا به سطح جامعه و تعمیق بی وقفه آن، که ناشی از شناخت مرحله به مرحله مردم از ساختار حکومتی است، رفرم‌ها، بعنوان یک عقب نشینی اجباری به مجموعه جمهوری اسلامی تحمیل شد. تحمیل این رفرم‌ها که از آستانه انتخابات ریاست جمهوری تاکنون شاهد آن هستیم، همچنان با مخالفت از بالا و مقاومت در برابر این مخالفت، از پائین روبروست.

بدین ترتیب و تحت تاثیر مستقیم همین فشار و مقاومت از پائین است که تصمیمات اقتصادی متاثر از برنامه های صندوق بین المللی پول، کمرنگ می‌شوند، انتقال ارز تخصیصی از بخش عمران و صنعت به بخش مصرف انتقال می‌یابد، طبقه بندی سراسرطبقاتی مدارس حذف می‌شود، تیغ سانسور مطبوعات و هنر کمی کند می‌شود و گام‌هائی کوتاه در جهت فاصله گیری از ماجراجوئی در سیاست خارجی برداشته می‌شود، و اینها هنوز فرسنگ‌ها با خواست و نیاز جامعه امروز ایران و جنبش مردم ایران فاصله دارد. گام‌های نخستینی که برای پاسخگوئی به خواست مردم باید برداشته شود، کمتر از این نمی‌تواند باشد:

- رای مردم در دوم خرداد، رای به یک دگرگونی انقلابی در تمامی ساختار اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جمهوری اسلامی بود. بنابراین هر نوع رفرمی اگر گامی در این جهت نباشد، با انگیزه شرکت وسیع مردم در انتخابات دوم خرداد همخوان نخواهد بود. توان و یاور مردمی دولتی که با رای مردم در دوم خرداد سکان قوه مجریه را در اختیار گرفته‌است، در برداشتن گام‌های عملی برای تغییر ساختار کنونی جمهوری اسلامی به ارزیابی گذاشته می‌شود. ساختاری که متکی به ارتجاع مذهبی و سرمایه داری دلال صفت و بازاری است.
- برداشتن گام‌های عملی، برای متشکل ساختن مردم، در برابر همه تشکل‌های درهم پیچیده‌ای که حاکمیت ارتجاعی-بازاری برای خود در جمهوری اسلامی برپا ساخته است.
- کاستن از حجم گسترده دستگاه دولتی و مبارزه با رشوه و فساد و اختلاس دولتی، که تمامی این دستگاه را دربر گرفته‌است؛ که این نیز ممکن نیست، مگر بازگرداندن کنترل افکار عمومی بر تمامی اعمال و تصمیمات حکومتی، از طریق آزادی مطبوعات و دیگر رسانه های همگانی.
- افشای وابستگی‌های همه گروه‌ها و باندهای فشار به تشکل‌های نیمه علنی و علنی حکومتی.

تعلل در برداشتن این گام‌های اولیه و برتری یافتن فشار نیروهای مقاومت در برابر رای و رویداد دوم خرداد، درعین حال که می‌تواند از اعتبار دولت کنونی نزد مردم بکاهد، مردم را به یافتن جانشین‌های احتمالی نیز تشویق می کند. بدین ترتیب است که می‌توان، با نگاهی به حوادث ماه‌های گذشته، از خود پرسید: ایران به کدام سو می‌رود؟

این خطر که دسته بندی‌ها، وجود گروه‌های وابسته فکری به ارتجاع مذهبی و وابسته اقتصادی به سرمایه داران بازار، خیره سری حکومت برای تن نسپردن به خواست و نظر مردم و دیگر عوامل وابسته به آن، کشور را بسوی حوادثی نظیر افغانستان هدایت کند، آنقدر محتمل است، که حتی از زبان برخی سران جمهوری اسلامی -از جمله هاشمی رفسنجانی- نیز مطرح شده‌است؛ اما در کنار این احتمال حکومتی، این گمان نزدیک به یقین نیز در جمهوری اسلامی وجود دارد، که سرانجام مردم برای رسیدن به آن چه که به خاطر آن به پای صندوق های رای رفتند، راه و روشی متناسب با مقاومت حکومت را انتخاب کنند. این مرحله ازجنبش مردم، هر اندازه که مقاومت حکومت در برابر مردم و تشدید توطئه‌ها بیشتر می‌شود، بیش از پیش خود را نشان می‌دهد. آنچه مسلم است، ایران در آستانه سال دو هزار رنسانسی را برای رسیدن به عدالت اجتماعی، آزادی و استقلال پشت سر خواهد گذاشت. نحوه و اشکال غیر مسالمت آمیز این گذار و این رنسانس، بیش از آنکه به خواست مردم بستگی داشته باشد، به ایستادگی زور مدارانه و قلدرمآبانه حکومت در برابر مردم بستگی دارد.

نظرات و دیدگاه های "راه توده" را از هر طریق ممکن به داخل کشور منتقل کنید!

در تدارک دو انتخابات پیش رو!

روزنامه "سلام" در شماره ۱۵ دیماه خود، برای نخستین بار و در پاسخ به تلفن یکی از خوانندگان خود درباره انتخابات میان دوره‌ای مجلس و احتمال کاندیدا شدن حجت الاسلام مهدی کروبی نوشت:

«طبق اخبار غیر رسمی، جناب حجت الاسلام والمسلمین کروبی با وجود اصرار فراوان از طرف بعضی گروههای سیاسی و نیز علاقمندان ایشان، هنوز نپذیرفته‌اند در انتخابات میان دوره‌ای مجلس شورای اسلامی ثبت نام و شرکت کنند.»

مهدی کروبی، رئیس مجلس دوره سوم بود، که همراه با بسیاری از همکاران قدیمی آیت الله خمینی، پس از درگذشت وی، از صحنه سیاسی ایران کنار گذاشته شده و راه برای چناح راست، ارتجاع مذهبی و موتلفه اسلامی برای قبضه قدرت اجرائی، قضائی و مقننه همراه شد.

همین روزنامه، در شماره ۱۶ دیماه خود، مسئله بسیار مهم تاثیر رای مردم در تعیین مقام رهبری را مطرح ساخت و بدین ترتیب اهمیت انتخابات مجلس خبرگان را عنوان کرد.

روزنامه سلام در پاسخ به سؤال یکی از خوانندگانش که پرسیده بود، در خصوص قوه قضائیه و تکلیف مردم با آن چیست و چه نقشی می‌توانند داشته باشند، نوشت:

«قانون اساسی برای حفظ هر چه بیشتر استقلال قوه قضائیه، عزل و نصب رئیس این قوه را بر عهده رهبری قرار داده است. چون قضاوت تنها در صلاحیت مجتهد عادل است و بدیهی است که در یک جامعه نظام‌مند و دارای ساختار حکومتی شرعی، هر مجتهد عادلی خودبه خود چنین حقی ندارد، بلکه تنها رهبری است که حق قضاوت مخصوص اوست و او فردی مجتهد را برای قضاوت منصوب نماید. به هر حال اگر این نظریه فقهی هم دلیل انتصابی بودن و نه انتخابی بودن رئیس قوه قضائیه باشد، باز جائی برای دخالت مردم باقی نمی‌ماند، مگر به صورت غیر مستقیم و سه مرحله‌ای. به این بیان که مردم خبرگان رهبری را انتخاب کنند و خبرگان نیز رهبر را انتخاب می‌کند و رهبر رئیس قوه قضائیه را منصوب می‌کنند. پس باز هم مردم هر چندغیر مستقیم، در قوه قضائیه نقش دارند.»

با توجه به شناخت دم افزونی که مردم ایران نسبت به عملکرد قوه قضائیه، بعنوان اهرمی در دست بازار و ارتجاع مذهبی می‌یابند، و همچنین با توجه به شناختی که مردم نسبت به رای و اهمیت شرکت در انتخابات بدست آورده‌اند، طرح دقیق نحوه انتصاب و انتخاب مقامات جمهوری اسلامی اهمیتی چند باره یافته‌است. مردم بتدریج با نقش، اختیارات وعملکرد مقام رهبری، دلیل باقی ماندن طردشدگان انتخابات اخیر، بر سر پست و مقام‌های کلیدی خود، یکه تازی بازار و ارتجاع مذهبی بیش از پیش آشنا می‌شوند. درعین حال مردم در می‌یابند که با رای و نظر خویش می‌توانند به مقام رهبری در جمهوری اسلامی (فارغ از اینکه چه کسی باشد) نشان دهند که او باید سخنگو و مجری خواست مردم باشد، چرا که درغیر اینصورت و از طریق شرکت در انتخابات خبرگان، می‌توانند سکان رهبری را از او گرفته و در اختیار دیگری (فردی و یا جمعی) قرار دهند. بدین ترتیب یکه تازی‌ها و خود محور قرار دادن‌ها، در جمهوری اسلام، در صورت ادامه افشاگری‌ها، دفاع از برگزاری انتخابات، بازگشت آزادی‌ها به جامعه و بسیج آگاهانه عمومی، می‌رود تا از کیفیت نوینی برخوردار شود. اهمیت ورود روزنامه "سلام" به کارزار دو انتخابات پیش رو میاندوره‌ای مجلس و خبرگان رهبری از این نظر اهمیت دارد و باید دامنه آنرا، از هر طریق ممکن در ایران گسترش داد.

این همان عرصه ایست، که بازندگان انتخابات ریاست جمهوری، بازاری‌ها و ارتجاع مذهبی با توسل به انواع توطئه‌ها و جنجال آفرینی‌ها، قصد دارند مانع از ورود آگاهانه مردم بدان شوند، زیرا می‌دانند، که بازنده قطعی خواهند بود.

تظاهرات دانشجویان دانشگاه تهران، با شعار:

مرگ بر "استبداد"!

دوهزار تن از دانشجویان خوابگاه‌های دانشگاه تهران در اعتراض به موقعیت و امکانات نا مناسب این خوابگاه‌ها و ستیز مدیریت دانشگاه تهران با دانشجویان، دست به یک اعتصاب و اعتراض همگانی زدند. این اعتصاب و اعتراض، پس از یک سلسله مکاتبات و مراجعات دانشجویان بمنظور جلب توجه مقامات دانشگاه برای رفع مشکلات خوابگاه‌ها و بی‌اعتنائی و ادامه ستیز مقامات دانشگاهی با دانشجویان صورت گرفت. اعزام واحدهای ضد شورش سپاه پاسداران به محل خوابگاه، اشغال خیابان‌های اطراف خوابگاه و سرانجام مقابله خشن و یورش واحدهای اعزامی به دانشجویان اعتراضی، منجر به مقاومت و عکس العمل متقابل شد. اعتراض‌ها، که با خواست‌ها و شعارهای صنفی و جلب توجه به مشکلات خوابگاه همراه بود، پس از یورش واحدهای اعزامی به دانشجویان، تبدیل به شعارهای سیاسی شد و شعار "مرگ بر استبداد" بعنوان شعاری محوری، شعار این اعتراض‌ها شد. در تهران، این اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها، بعنوان بخشی از جنبش دانشجوئی و جنبش جوانان کشور ارزیابی شده‌است.

جنبش دانشجوئی کشور در حال حاضر و در مجموع خود (علیرغم تشکل‌های گوناگونی که دارد)، جنبشی است در حمایت از برنامه‌های دولت محمد خاتمی و در تقابل و مقابله با مخالفان حکومتی این برنامه‌ها و شخص محمد خاتمی. ستیز مدیریت دانشگاه تهران با هر نوع خواست صنفی و سیاسی دانشجویان نیز جدا از ستیز طرد شدگان انتخابات ریاست جمهوری با جنبش مردم نیست. دانشگاه‌ها نیز در سالهای گذشته، مانند دیگر ارگان‌ها اقتصادی و فرهنگی و سیاسی در جمهوری اسلامی، تحت سیطره ارتجاع مذهبی بوده است و بازستاندن آنها از طرد شدگان مردم با انواع مقاومت‌ها و توطئه‌ها روبروست. بخشی از بی‌اعتنائی به اصولی‌ترین خواست‌های صنفی دانشجویان، ریشه در کینه و نفرتی دارد که مدیریت وابسته به طرد شدگان انتخابات نسبت به دانشجویان طرفدار تحولات، حامی دولت خاتمی و مخالف ارتجاع مذهبی دارد. روزنامه سلام، بعنوان یگانه روزنامه‌ای که گزارش نسبتا مشروحی را در ارتباط با این اعتراض‌ها منتشر ساخت، از جمله خواست‌ها و اعتراض‌های دانشجویان را واحدهای امنیتی "حراست" و دیگر انواع سازمان‌های تفتیش عقاید در دانشگاه‌ها اعلام داشته است. (در این باره، به نامه رسیده از ایران که در همین شماره راه توده و در صفحه "نامه‌ها" منتشر شده مراجعه کنید!)

آنچه را در زیر می خوانید برگرفته شده از گزارش روزنامه سلام از این اعتصاب و اعتراض است، که در شماره ۱۷ دیماه این روزنامه منتشر شده‌است. اهمیت انتشار این گزارش در روزنامه سلام، از این واقعیت نیز حکایت دارد، که دیگر سانسور و بی‌اعتنائی به اخبار و رویدادهای جنبش در داخل کشور ممکن نیست و روزنامه‌ها و نشریاتی که همچنان به این نوع سانسورها پایبند مانده‌اند، هر چه بیشتر رسوا شده و بعنوان حامیان اختناق و مزدبگیران طرد شدگان مردم، توسط مردم طرد می‌شوند.

روزنامه سلام می‌نویسد:

«تجمع یکشنبه دانشجویان، با حضور بیش از ۲ هزار دانشجوی ساکن خوابگاه‌های فیض کاشانی ۷۰ـ۷۱ـ۷۲ واقع در کارگر شمالی صورت گرفت و دانشجویان با راهپیمائی در خیابان و مسدود کردن خیابان‌های تقاطع شهید گمنام و کارگر شمالی و بزرگراه چمران اعتراض خود را نسبت به مسئولان خوابگاه و دانشگاه نشان دادند. در این خوابگاه جمعا ۴ هزار دانشجو ساکن هستند، که به گفته یکی از دانشجویان، فاقد هر گونه امکانات بهداشتی و سیستم دفع فاضلاب است و آب و برق آن نیز مرتب قطع می‌شود. دانشجویان برخورد نگهبانان خوابگاه را نیز مطرح ساختند که تناسبی با شخصیت دانشجویان ندارد و آنها قبل از آنکه به عنوان انتظامات عمل کنند، رفتار نظامی دارند و این امر ناشی از خواست و شخصیت خود رئیس دانشگاه است، که خود نیز همیشه از موضع قدرت با دانشجویان برخورد می‌کند. رئیس دانشگاه تهران "خلیلی عراقی" نام دارد. در دانشگاه کسانی هستند که می‌خواهند در کار دولت کارشکنی کنند و علیرغم مراجعات مکرر دانشجویان، دانشجویان را تعمدا در مضیقه نگه می‌دارند...»

برگزاری کنگره چهارم "موتلفه اسلامی" در تهران!

چهارمین کنگره جمعیت موتلفه اسلامی، در تهران و در حسینه ارشاد برگزارشد. نشریه "شما" ارگان مطبوعاتی این جمعیت، تاریخ برگزاری این کنگره را چهارم دیماه ذکر کرده و نوشت: «کنگره با حضور جمع کثیری از مسئولین کشوری، لشگری و روحانیون حوزه علمیه، اعضاء و هوادران موتلفه اسلامی برگزارشد و در مراسم افتتاح کنگره، استاد عسگراولادی دبیرکل موتلفه اسلامی، پیام شفاهی ولی امر مسلمین (علی خامنه‌ای) را قرائت کرد.»

همانگونه که در متن خبر رسمی این کنگره و به نقل از نشریه "شما" تصریح شده‌است، مقامات لشگری و کشور و روحانیون حوزه علمیه دراین کنگره حضور داشته‌اند. همین خبر، خود باندازه کافی گویای نقش و موقعیت "موتلفه‌اسلامی" درجمهوری اسلامی، درحد حزبی حکومتی، که نیروهای نظامی و کشوری نیز در آن حضوردارند، می‌باشد. به نوشته "شما نخستین سخنران مراسم افتتاح کنگره، "علی اکبرپرورش" جانشین دبیرکل موتلفه اسلامی (از سران شناخته شده "حجتیه") بوده‌است. با آنکه در گزارش منتشر شده، در باره این کنگره، به صراحت مطرح نمی‌شود، اما از آنجا که بیشترین بخش گزارش دبیرکل موتلفه را، دو انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری و همچنین حوادث اخیر قم(یورش به خانه آیت ا لله منتظری) به خود اختصاص داده، مشخص است، که دلیل تشکیل کنگره شکست در دو انتخابات مذکور و اعتراض‌هائی است که در حوزه‌های مذهبی و از سوی برخی مقامات حکومتی، در ارتباط با حوادث قم، متوجه موتلفه اسلامی است! عسگراولادی درگزارش خود، درباره دو انتخابات گفت: درهردو انتخابات، موتلفه اسلامی حضور چشمگیری داشته و هر دو انتخابات هم، به نوبه خود امتحانی بزرگ برای موتلفه اسلامی بوده‌است. نتیجه انتخابات اگرچه به ظاهر برابر پیش بینی‌ها نبود، نتیجه را به جان پذیرفته و همکاری و همدلی را با مجلس شورای اسلامی و رئیس جمهور منتخب و دولت مورد اعتماد مجلس پذیرا شدیم. درباره حوادث نفرت انگیز قم، که گفته می‌شود، موتلفه اسلامی صحنه گردان اصلی آن بوده‌است، عسگراولادی درگزارش خود، دراین باره از جمله گفت:« ... موتلفه اسلامی، حرکت‌های جنبی و احساسی گروه‌های پراکنده را تائید نمی‌کند. اما هیجانات مردمی که عمدتا از روی خلوص نیت است، برای همیشه قابل کنترل نیست، لذا موتلفه اسلامی اعلام می کند که هیجانات گروه‌هائی از مردم نباید سبب شود که هجمه به ولایت فقیه را کوچک و پدیده حرکت‌های احساسی را به تحریک دشمنان اسلام جلوه دهند. قبح حمله به ولایت فقیه و کم رنگ کردن اصل ولایت باید جدا تقبیح شود تا شیاطین از انجام کارهای متشابه مایوس گردند...»

حتی از فحوای همین گزارش موتلفه اسلامی، کاملا مشهود است، که موتلفه درتظاهرات و یورش به خانه آیت ا لله منتظری دست داشته و سازمانه آن بوده‌است. لحن این گزارش، همچنین نشان می دهد، که موتلفه اسلامی، بدلیل دست داشتن دراین ماجرا، با انتقادهائی درحکومت روبرو شده‌است.عسگراولادی، در بخش دیگری از گزارش خود، اشاره به مصاحبه محمد خاتمی با "سی‌ان‌ان" کرده وبا گرفتن چهره ضد امریکائی به خود گفت:« کسانیکه تصور می کنند مذاکره با دولتمردان امریکا که سبب رابطه شود مشکلات ما را حل می کند ساده اندیش و خوش خیال هستند و یا از جریاناتی که در دنیای اسلام می گذرد بی خبرهستند.»

نشریه "شما" طی سرمقاله‌ای، از اینکه خبرگزاری جمهوری اسلامی و مطبوعات غیر وابسته به جناح راست، خبر این کنگره را منتشرنکرده‌اند، گله کرده است. درهمین سرمقاله اعتراف شده است، که موتلفه اسلامی، چهارمین کنگره خود را آشکارا تشکیل داده‌است. افشای وجود تشکیلاتی دراین کمیت و کیفیت درجمهوری اسلامی، تا آستانه انتخابات مجلس پنجم پنهان نگاهداشته می‌شد و حتی نشریه "بهار" درآستانه انتخابات مجلس پنجم، بدلیل افشای نام و چاپ عکس چند تن از رهبران این حزب، توقیف شد و از ادامه انتشارآن جلوگیری بعمل آمد. اینکه موتلفه اسلامی، نتوانسته‌است، بیش از این به نقش مخفی از مردم، درجمهوری اسلامی ادامه دهد، خود یکی از پیروزی‌های جنبش مردم دراین مرحله است.

نشریه "شما" بدون آنکه نام اعضای جدید شورای مرکزی موتلفه اسلامی را بنویسد، فقط گزارش داده است، که اعضای شورای مرکزی از ۳۰ نفر به ۳۵ نفر افزایش یافت.(۳۰ عضو اصلی و ۵ عضو علی البدل) براساس همین گزارش ۲ روحانی با درجه اجتهاد عضو شورای مرکزی شده‌اند. همچنین چهاردبیرکل از تشکل‌های اسلامی نیز عضو شورای مرکزی شده‌اند و ۱۵ نفراز اعضای شورای مرکزی دارای تحصیلات حوزوی هستند. سه تشکل اسلامی که نشریه شما، اسامی آنها را، مانند اسامی اعضای شورای مرکزی پنهان نگاهداشته، انجمن‌اسلامی مهندسان، انجمن اسلامی بازار و اصناف، انجمن اسلامی کارمندان است و تشکل چهارم احتمالا، انجمن اسلامی دانشجوئی باید باشد، که اخیرا موتلفه سازمان داده‌است.

درتهران گفته می‌شود، در ترکیب جدید رهبری موتلفه اسلامی، "محسن رفیقدوست" رای نیآورده‌است و این امر بدلیل نقش او در سازماندهی گروه‌های اوباش و ضربت، حوادثی که در قم سازمان داد و اظهارات اخیری است که در رابطه با سپاه پاسداران و واجب القتل بودن آیت ا لله منتظری بیان داشته‌است. همچنین گفته می‌شود، شهلا حبیبی، همسر معاون اول ریاست جمهوری به ترکیب شورای مرکزی موتلفه اسلامی اضافه شده و "امانی" لیدر تشکل های بازار نیز از ترکیب شورای رهبری حذف شده‌است. این تغییرات و محتوای گزارش عسگراولادی را درتهران، گام‌هائی در جهت کاهش نقش تشنج آفرین موتلفه اسلامی در برابر دولت خاتمی ارزیابی کرده‌اند. این گمان، با ملاقات شورای رهبری موتلفه با محمدخاتمی، پس از پایان کنگره و در ساختمان ریاست جمهوری تقویت شده‌است. عسگراولادی دراین ملاقات، به نیابت از سوی رهبری موتلفه اسلامی، اعلام حمایت و همکاری با دولت خاتمی کرده‌است.

دکتر پیمان و دکتر یزدی جریمه شدند!

دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران، پس از رهائی از بازداشت موقت، از سوی مجتمع قضائی تهران به جریمه نقدی محکوم شد و دکتر پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز نیز باتهام تکثیر غیر قانونی جزوات پرسش و پاسخ این جنبش، از سوی همین مجتمع قضائی به ۱۵۰هزارتومان جریمه محکوم شد. دکتر پیمان نیز به دادگاه احضار شده‌بود. درتهران تمام این نمایشاتی که از سوی جناح شکست خورده انتخابات و قوه قضائیه ترتیب داده می‌شود، تلاش بی وقفه این جناح برای جلوگیری از بازگشت احزاب به صحنه سیاسی کشور ارزیابی شده‌است. این درحالی است، که حزب بازار"موتلفه اسلامی" بعنوان حزب حاکم و حزب حکومتی درتهران و درحسینه ارشاد کنگره برگزار کرده‌است!

کنگره فدائیان اکثریت

دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران(اکثریت)، طی اطلاعیه‌ای به تاریخ دیماه۷۶، اعلام داشت، که در فاصله۱۳ تا۱۸ دیماه۷۶ پنجمین کنگره این سامان تشکیل شده‌است. کنگره "مخالفت فدائیان خلق باحکومت جمهوری اسلامی و تلاش برای برقراری یک حکومت دمکراتیک درشکل جمهوری به جای حکومت فعلی رامورد تائید مجدد قرار داد. بررسی اوضاع تازه‌ای که در کشور شکل گرفته در مرکز کار کنگره قرار داشت.کنگره مردم ایران را به مبارزه فعالانه درجهت تحقق رای تاریخی خود در دوم خرداد برای قطع دست جناح خامنه‌ای از قدرت و استقرار آزادی های سیاسی و اجتماعی درایران، فراخواند.

Rahe Tude No. 68
Jan. 1998
Postfach 45, 54574 Berresborn, Germany

شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No.
0517751430BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۸ فرانک فرانسه، ۳ مارک آلمان ۱٫۵ دلار آمریکا

از فاکس و شماره ۳۲۰۴۵ـ۲۱۲۳ـ۴۹ (آلمان) می توانید برای تماس سریع با "راه توده" و ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.